

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فرقان (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۱/۶/۹۵

برای اینکه انشاءالله خداوند به همه ما توفیق دهد در خدمت اسلام و مسلمین باشیم، اعمال مان، اعمال صالح و باورهایمان باورهای سازنده باشد، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه خداوند به ما توفیق دهد تا قدرت پیدا کنیم به نظام سازی در جهت اهدافی که انشاءالله حضرت بقیه الله (عج الله تعالی فرجه) تشریف فرما می شوند و نیز اینکه جزء کسانی باشیم که با کردار و عمل و باورشان و نه با ادعا، منتظر امام زمان (عج الله تعالی فرجه) هستند، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه انشاءالله عشق به امام زمان (عج الله تعالی فرجه) در قلب ما روز به روز بیشتر و بیشتر بشود و برای اینکه کمبود امام زمان (عج الله تعالی فرجه) روز به روز بیشتر بر ما هویدا شود و این خلاء را بتوانیم با دعای خود ایشان جبران کنیم انشاءالله، یک صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه اهتمام تک تک ما قوی شود، صلواتی ختم بفرمایید.

سوره مبارکه فرقان در واقع سوره ایست که ما نوعاً کمتر با آن آشنا هستیم. دلیلش این است که بعضی سوره ها هستند که کمتر خوانده شده و شنیده شده است از جمله سوره مبارکه فرقان.

می توان گفت که سوره فرقان، سوره تبارک قرآن است. بیشترین «تبارک» که در قرآن آمده در این سوره است. در چند آیه از آیات شریفه ای که در این سوره آمده، واژه تبارک ذکر شده و بنظر می رسد، یکی از موضوعات اساسی که در این سوره اهمیت دارد، بحث برکت است و اینکه خداوند خیر و برکتش را نازل می کند. به همین دلیل به هر حال این سوره ارتباطی هم با سوره مبارکه نور برقرار می کند. «تبارک» سوره فرقان، این سوره را با «آیه نور» سوره

نور ارتباط می‌دهد. آیاتی که در مطلع‌شان تبارک آمده، اول آیه ۱ است و بعد بلافاصله آیه ۱۰ و یکی هم قسمت‌های انتهایی سوره در آیه ۶۱.

ارتباط تبارک با نور:

کلمه تبارک از برکت است. وقتی می‌گوئیم برکت یعنی نزول خیرات و برکات و نور الهی و فیوضات الهی به انسان به گونه‌ای که تمام مراتب زندگی او را در برگیرد. در واقع جنس برکت، از جنس نور است و رحمت.

یکی از بحث‌های مهم سوره این است که برکت نازل می‌شود اما ممکن است عده‌ای از آن استفاده نکنند. سوره شرایط نزول برکت را مطرح می‌کند و به موانع بهره‌مندی از برکت نیز در آیات ۶۱ و ۶۲ پرداخته می‌شود.

پس تا اینجا دو خصوصیت ویژه سوره فرقان مطرح گردید. یکی بحث خود کلمه تبارک است که بحث خیلی مهمی در این سوره است که در سوره ملک هم مطرح شده است ولی در این سوره در سه آیه آمده است. در واقع خود این پراکندگی واژه تبارک در سوره اهمیت دارد. و دیگر موضوع نیز بحث عبادالرحمن است که آیات عبادالرحمن در این سوره اهمیت ویژه‌ای دارد و اگر بخواهیم یک معرفت اجمالی نسبت به این سوره پیدا کنیم خیلی راحت می‌توانیم این دو خصوصیت سوره فرقان را در ذهنمان بیاوریم؛ یکی تبارک است و دیگری عبادالرحمن. از دیگر خصوصیت سوره، لقبی است که به خود قرآن داده شده که در این سوره به طور اختصاصی فرقان نامیده شده است. فرقان به معنای حقیقتی که می‌تواند بین حق و باطل و بین درست و غلط بین و بین صدق و کذب فاصله بیندازد و مسیرها را جدا کند. یعنی خاصیت جداکنندگی دارد. به گونه‌ای که شما به وسیله یک ساختاری می‌توانید بین دو مورد تمیز قائل شوید به نحوی که آن دو را جدا کنید و بگوئید: این نیست، آن است. «این نه، آن» کردن، فرق ایجاد کردن و جدا کردن، سومین خصوصیتی است که در این سوره به صورت واضح آمده است، که قرآن به نام فرقان نامیده شده است.

خصوصیت چهارم هم ویژگی‌ای است که برای نبی مکرم ذکر می‌کند که نشان می‌دهد خیلی‌ها برای وحی و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) شرایط خاص و ویژگی‌های خاصی در ذهنشان قائلند که آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد و افکارشان را نقد می‌کند که این آیه بسیار به سوره زخرف شباهت دارد.

پنجمین خصوصیت این سوره هم این است که آیات ۲۷، ۲۸ و ۲۹ در آن بسیار ممتاز هستند. و همینطور آیه ۳۰. هر کدام در جای خودشان خیلی ممتاز هستند و ما به صورت جدا جدا آنها را شنیده‌ایم مثلاً مناجات مسجد کوفه در آیه ۲۷ ذکر شده است.

از یک طرف سوره درباره مهجور بودن قرآن صحبت می‌کند و از طرفی درباره اینکه انسان‌ها در یک برهه‌ای از زندگی خودشان متوجه می‌شوند که ای کاش با رسول یک راهی را اتخاذ کرده بودند. بقیه خصوصیات را خودتان وقتی وارد آیات که بشوید متوجه خواهید شد.

چون تعداد صفحات این سوره کم است به ذهنم رسید که می‌توان تمام آیات این سوره را در یک یا دو جلسه رونمایی کلی کرد. بنظرم خوب است که بیایم آیات این سوره را در زمان کوتاهی یک مرور ساده کنیم و بعد اگر بنا شد تحلیل کنیم، بحث را ادامه خواهیم داد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

در این آیه خدا را با وصف تبارک توصیف می‌کند. یعنی اینکه بصورت زوال‌ناپذیری پر خیر و برکت است همان خدایی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای عالمین نذیر باشد. یعنی خصوصیت قرآن را در این سوره هم فرقان ذکر می‌کند و غایت آن را نیز نذیر بودن. اما با توجه به این نکته که توسط آن بنده به وسیله فرقان، این قرآن می‌شود نذیر. اینکه در ترجمه‌ها نذیر را بیم‌دهنده ترجمه می‌کنند شاید بهتر باشد بگوییم هشداردهنده و نه بیم‌دهنده، هر چند هر هشدار در درون خودش یک بیمی هم دارد. یا بگوییم زنده‌کننده بجای اینکه بگوییم بیم‌دهنده که انسان پیش خودش فکر کند قرآن برای ترساندن است! بگوییم هشدار می‌کند یا هشیار می‌کند یا زنده می‌کند. برای اینکه اگر بگوییم پر خیر و برکت است خدایی که فرقان را فرستاده تا مردم را بترساند چندان جالب نیست. یعنی تعریف خوبی نیست. یعنی حتماً بایستی این غایت با آن تبارک بخواند. پر خیر و برکت است که کتابی را فرستاده که بین خیر و شر و بین حق و باطل و بین صدق و کذب جدایی ایجاد می‌کند تا مردم را زنده کند. تا اینکه به وسیله شنیدن حق، آدم‌ها زنده شوند. نسبت به حق هشیار شوند. نسبت به درستی هشیار شوند.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲)

دوباره می‌فرماید الذی. الذی مانند این است که گفته باشد تبارک الذی... دوباره تبارک اینجا تکرار می‌شود. زوال‌ناپذیر و پرخیر و برکت است آن خدایی که مالکیت آسمان‌ها و زمین به ید اوست «و لم يتخذ ولدا ولم يكن شريك في الملك» شریکی در ملک خودش نگرفته و ولدی برای خودش قرار نداده. هرچیزی را خلق کرده و به هرچیزی هم یک قدری داده است. معلوم می‌شود که این تبارک با مالکیت ارتباط مستقیم دارد. با خلقت و تقدیر هم ارتباط دارد. یعنی «خلق كل شي فقدره تقديرا» مثل این است که بگوییم «الذی له الملك السماوات و الارض».

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا
نُشُورًا (۳)

حالا به جای اینکه افراد از یک چنین خدایی تبعیت کنند، غیر از خداوند معبودهای دیگری را اتخاذ کردند که خالق چیزی نبودند در حالیکه خودشان مخلوق بودند و مالک ضرر و نفعی برای خویش نبودند «و لا حياه و لا نشورا».

در واقع برگردان این آیه می‌شود، که تبارک مبارک است. (کسیکه) خدایی که خلق می‌کند و مالک نفع ضرر موت حیات و نشور است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

کافران گفتند که این قرآن که فرقان الهی است انذار یا پیامبر (صل الله علیه و آله) - هر کدام را می‌توانید بگیرید - افکی است که «افتراه» یعنی خودش به خدا نسبت داده است. ما خدا را قبول داریم ولی این قرآن حرف خدا نیست، دروغ است. افتراه یعنی پیامبر این را به خدا نسبت داده (قرآن را). ما خدا را قبول داریم ولی این آقایی که به نام پیامبر است قرآن را از خودش در آورده است و گروهی دیگر او را بر این کار یاری دادند. نه تنها او این قرآن را به خدا نسبت داده که گروهی هم که اهل این کار بودند، کمکش کرده اند. ما می‌دانیم چه کسانی، ولی نمی‌گوئیم که حالا خود اینکه این‌ها این‌گونه حرف می‌زدند خودش داستانی دارد که وقتی قرآن در جزیره العرب آمد این‌طور نبود که مردم با خدا و کتاب بیگانه باشند. می‌دانستند که خدا هست و کتابی هست.

«زورا» یعنی خلاف واقع. خیلی نزدیک است به حرف زور خودمان. یعنی اینکه اینها حرف زور زدند.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵)

و یک حرف دیگری هم زدند. حالا یا یک عده دیگر یا خود اینها گفتند: این همان افسانه‌های پیشینیان است. حرف‌های قبلی‌ها را که سر هم کرده‌اند، و نوشته شده که وی آن را رونویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی که قرآن را مطرح می‌کرد، روز به روز مطرح می‌کردند مانند حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) نبود که لوح داشته باشد بلکه وحی قرآن به صورت روز به روز بود. در طی ۲۳ سال این وحی کامل شد. بنابراین اینها گفتند که توسط یک عده‌ای آنها برایش می‌خوانند و املا می‌کنند، می‌نویسد و می‌آید این حرف‌ها را می‌زند.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶)

ای پیامبر به آن‌ها بگو که این قرآن را آن کسی نازل کرده است که از اسرار آسمان‌ها و زمین آگاه است «انه کان غفورا رحیما» او غفور رحیم است. حالا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این آدم‌ها بیاید بگوید «انه کان غفورا رحیما»، چرا باید بگوید «غفورا رحیما»؟ چیز دیگری باید بگوید. اینها دارند افک می‌زنند. خداوند می‌گوید به آنها بگو... این آیات، آیات کسی است که از سر آسمان‌ها خبر دارد و غفور و رحیم نیز هست.

ایراد بعدی که به پیامبر گرفتند این بود:

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

گفتند اگر او پیامبر است، چرا غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده تا همراه او مردم را هشدار دهد.. چرا او دست تنهاست!؟

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸)

یا گنجی داشته باشد. حالا یا در آسمانها یا در جایی، چیزی، مالی داشته باشد. حداقلش این است که باغی داشته باشه! به مردم طعنه می‌زدند که شما دنبال کسی راه افتاده‌اید که خودش سحر شده است.. چقدر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این آیه ۸ نسبت‌های بی‌روا داده‌اند.. هر کسی چیزی گفته است.

هر انسانی نسبت به وحی و نسبت به قرآن (همین قرآنی که می‌خوانید) عنایت نداشته باشد و کنارش بگذارد (حالا به هر دلیل و بهانه‌ای) مشمول یکی از حالت‌هایی شده که در اینجا گفته شده است.

برآیند کلی‌اش این است که قرآن را بوسیدند و گذاشتند کنار. حالا بعضی‌ها گفتند این افسانه است و گذاشتند کنار، و بعضی‌ها گفتند اصلاً کسی که وصل به خداست باید غیر عادی باشد یا مواردی از این دست...

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

ای پیامبر بین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند. انقدر حرف‌های عجیب و غریب مثل زدند که راه را به روی خودشان بستند و دیگر راه برگشتن نداشتند.

یعنی کسی می‌تواند آنقدر استدلال بیافد که خودش هم دیگر قدرت پیدا کردن راه را نداشته باشد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا (۱۰)

تبارک است خدایی که اگر می‌خواست برای تو بهتر از این قرار می‌داد. باغ‌هایی که نه‌هایش از زیر درختانش و.. شبیه این مورد در سوره زخرف نیز هست.

دست خدا بسته نبود که پیامبر از قومی یا قبیله‌ای باشد یا آدمی باشد که ثروت داشته باشد و یا قصر داشته باشه اما خداوند اینکار را نکرده است.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱)

همه این بهانه‌هایی که آوردند برای این بود که در نهایت می‌خواستند قیامت را تکذیب کنند. مشکل انسان‌ها با دین و پیامبر یک علت جدی‌تری دارد و آن هم تکذیب قیامت است. یعنی اگر کسی تکذیب قیامت کرد به طور طبیعی دنبال راه‌هایی می‌گردد تا پیامبر را انکار کند یا به مجاری احکام، این قُلت (اما و اگر) وارد کند.

خداوند وقتی آخرت را مطرح می‌کند یعنی حقیقت ثابت عالم. کسانی که می‌گویند ساعت، یعنی قائل می‌شوند به یک مقطعی که انسان انتقال پیدا می‌کند به آن طرف. بعد می‌پرسند ساعت چه زمانی است؟ یعنی روز قیامت کی است. این حرف بر خداوند سنگین است.. دلیلش این است که آخرت ساعت نیست، قیامت ساعت نیست. ساعت یعنی این موقع، وقوع انفجاری است که بعدا همه می‌روند آن سمت! آخرت یک حقیقت است، اینها مشکل بعدی-شان این است که قیامت را به عنوان ساعت قبول دارند و آن را هم تکذیب می‌کنند. یعنی اعتقادی به حقیقت ثابت این عالم ندارند.

کسی که آخرت‌گرا است قائل به این است که قواعد ثابت حاکم است. قوانین ثابتی که در آن هیچ دخل و تصرفی نمی‌توان داشت. راه‌گزینی هم ندارد، نقد است! کسی که آخرت‌گرا نیست می‌گوید از کجا معلوم؟ ممکن است به همه ما پاداش بدهند، ممکن هم هست ندهند.. ممکن است قیامت باشد، ممکن هم هست نباشد.

همه ما عالم را متغیر حس می‌کنیم والا مگر کسی جرئت می‌کرد غیبتی بکند؟.. فکر نمی‌کند که همان موقع که غیبت می‌کند، به صورتش سیلی می‌خورد. براحتی غیبت می‌کند چون وجه ثابتی برای عالم قائل نیست، می‌گوید غیبت می‌کنیم، بعد حساب و کتاب‌مان در ساعت است.

هرکسی چنین اعتقادی داشته باشد به عصمت می‌رسد. چون معتقد است هر کاری می‌کند در جا جزای او را همان جا به او اعطا می‌کنند. پس اگر کسی خطا کرد یعنی آخرت را ندیده است. یا ندیده یا غفلت کرده یا فراموش کرده یا انکار کرده یا تکذیب کرده است.

فرقان دلیل رسول است کما اینکه قرآن دلیل امام است.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (۱۲)

وَإِذَا أَلْقَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳)

آیات قیامت همه‌شان آستر دنیا هستند که بعد از این دنیا نیستند. «ها» یعنی همین حالا در جریان است.

منظورش این نیست که در یک ساعتی اتفاق می‌افتد، «ها» بعد این اتفاق می‌افتد. یعنی وضعیت گناه طوری است که همین الان اگر کسی چشم باطن داشته باشد، گناه را که می‌بیند می‌تواند این‌ها را هم ببیند. در سوره تکاثر این مطلب آمده است.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

قُلْ أَدْلِكُمْ خَيْرٌ أَمِ جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَأَنَّ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا (۱۵)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶)

اعمال حسنه در کسانی که طیب بودنشان خیلی محسوس است همین الان باعث خوشحالی‌شان می‌شود کما اینکه اگر گناهی به سراغ‌شان می‌آید، خیلی اذیت می‌شوند.. مانند اینکه آتش آمده و نزدیکشان شده است. خاصیت نماز دور کردن است. انسان بلافاصله جلیقه را می‌پوشد و می‌رود نماز می‌خواند. هرکسی به هر غمی مبتلا شد بلافاصله وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند مثل این است که جلیقه بپوشد و خودش را از آتش دور کند. اینها حقیقت هستند. این آخرت است و همین الان اتفاق می‌افتد. این قانون است.

خوبی خوبی می‌آورد. انسان وقتی کار خوبی می‌کند به طور طبیعی موفق به کار خیر بعدی هم می‌شود، به شرط اینکه خودش این فرصت را خراب نکند.

مشکل این است که انسان برای رسول و هم‌بای‌پاداش، تصورات عجیب و غریبی درست می‌کند و همین سبب می‌شود وقتی رسول می‌آید به سراغش، می‌گوید این همان رسول است؟! مگر چه بلد است؟ مگر چه می‌گوید؟..

اگر برای پیامبر شأن ویژه و استثنایی قائل باشید اما وقتی بیاید ببیند که این پیامبر نه مُرده زنده می‌کند و نه کار عجیبی می‌کند.. اگر از او پرسیم حرفت چیست؟ می‌گوید من قرآنی آورده‌ام که همه حرفهایم در آن است. بعد هم می‌گوید خدایی را پرستید که واحد باشد و مالکیت نفع و ضرر و موت و نشورتان هم با اوست. آنوقت شما چه

می‌گویید؟ انتهای حرفش هم همین است.. همه حرف پیامبر هم نه به معجزه اوست و نه هیچ چیز دیگری. دعوت او دعوت به توحید است والا نه این بنده خدا قدرت خاص دارد و نه ثروت خاصی دارد و نه ویژگی خاصی. ما گاهی اگر امام جماعت مسجدمان، مرده‌ای را زنده نکند زیر بار حرفش نمی‌رویم! حتما باید یک کار شاقی انجام بدهد تا یک عالم، عالم باشد. اگر بگوید خدا یکی ست و بگوید او ولد ندارد و شریک ندارد و نفع و ضرر شما نیز به دست اوست.. این دلیل بر حقانیت او حساب نمی‌شود! اما کافی است تنها کرامت داشته باشد، آنوقت همه در خانه او برای گرفتن تبرک صف می‌کشند!

خدا می‌خواهد حرف خیلی سنگینی بزند، می‌خواهد بگوید «فرقان» یعنی قرآن دعوت به حق می‌کند و شما همین قدر قبولش کنید. ممتازترین انسان نزد خدا موحدترین انسان است. شما باید آن کسی را که موحدتر است انتخاب کنید نه آنکه قدرتش بیشتر است. نه اینکه بگوییم این منافات دارد.

قرآن به وجه فرقان بودش، معادلات ذهنی ما را به هم ریخته است. اگر به ما برگه‌ای بدهند و بگویند قویترین انسان کیست؟ می‌گوییم قویترین انسان کسی است که به غیب متصل است. کسی که از نیروهای غیبی بیشتر می‌تواند استفاده کند. اما قرآن می‌گوید قویترین آدم کیست؟ کسی که موحدتر است. حتی وقتی می‌آید پیامبر را اشاره می‌کند، می‌گوید پیامبر بگو «لا اعلم بغیب» من غیب نمی‌دانم.

دست خدا که بسته نیست. پیامبر که می‌آمد می‌توانست یک پیامبر عالم به علم روز بفرستد که در بین مردم مثلا راجع به نجوم خبرهایی بدهد و مثلا بگوید: مردم دو روز دیگر اینجا باران می‌آید. چهار روز دیگر اینجا فلان طور می‌شود. و بعد همه بگویند چه آدم عجیب و غریب است! بعد به این مردم بگوید که بیماری‌هایتان اینطوری هم بهبود پیدا می‌کنید و بعد ظرف یک هفته یک‌ماه، همه بیماری‌های آن شهر تعطیل شود. آیا خداوند نمی‌توانست همچین کسی رو بیاورد؟

نوعا حق که به ما روی می‌کند شبیه این آیات است. یعنی در صورت‌های خیلی ساده، ابتدایی و بدیهی است. مثلا اینکه آدم دروغ نگوید، اینکه زندگیش خوب باشد، اینکه دعوا نکند، به همین صورت ساده. حال آنکه ما از معنویت به موجود عجیب و غریبی درست کرده‌ایم که فکر نمی‌کنیم سعادت‌مان بسته به همین روایت‌ها باشد. بعضی از ما فقط کافی است در زندگی یک صفت کوچک را از خودمان کنار بگذاریم، گرچه ممکن است ما باورمان نشود...

یک انسان از چند ناحیه دچار انحراف می‌شود. یکی درباره خداوند که یا برای خدا ولد می‌گیرد یا شریک می‌گیرد و در رابطه با نفع و ضرر، حیات و موت و نشور مالکیت اش را به اسباب می‌دهد.

انحراف اول با انحراف دوم تفاوت ماهوی دارد. اولی بیشتر انحرافش اعتقادی است و انحراف دومی بیشتر رفتاری است. در قسمت اول خدا را قبول دارد و برایش شریک قائل می‌شود. خدا حاضر است اما با شرط «ولی»، و در دومی خدا غائب است.

منفعت مالککش خداست. یعنی منفعت دست خداست. دست کسی نیست یعنی کسی نمی‌تواند به انسان آبرو بدهد یا آبرویش را ببرد. همسایه‌ای داریم که خیلی ما را اذیت می‌کند. باید بدانیم که او مالک ضرر نیست یعنی نمی‌تواند ضرری به ما برساند. هر نفع و ضرر، موت و حیات و نشوری مالککش خداست. این به این معنا نیست که خودتان را در معرض ضرر قرار دهید، بلکه مالکیتش را از آن خدا بدانید. این موجب می‌شود که انسان اگر با پدیده نفع یا ضرر رسانی مواجه شد به خدا اتکا می‌کند و برای جلب نفع و دفع ضرر اگر ضرری متوجه او شد، به استعاذه خود شک می‌کند. یعنی می‌گوید استعاذه من ناقص بوده است. به منبع ظاهری ضرر بغض و کینه نشان نمی‌دهد مگر آنکه از او بخواهند که عکس العملی نشان دهد مثل قصاص.

آن کسی ضرر کرد که دینش را از دست داد والا آن کسی که شهید شد ضرر نکرده است فقط جانش را از دست داد. جزای کار خیر کار خیری مشابه آن است. برای انجام ندادن کار بد همین کافی است که جزای بد اخلاقی، بد اخلاقی مثل خود آن است.

اگر به آدم عاقل بگویند جزای سیئه مثل خودش است، حاضر است سیئه انجام بدهد حتی اگر قیامتی نباشد؟

اعتقاد به رسولی داشته باشیم که اگر آمد و گفت «له ما فی السماوات و ما فی الارض»، همین حرف‌های خیلی ساده را برای ما گفت برای اثبات رسالتش همین حرف‌ها برای ما کافی باشد. از او نخواهیم که مرده را زنده کند. معنای انتخاب ما دلالت حق باشد و هر کسی که حرف حق می‌زند.

در سوره فرقان موضوع برکت است و برکت افزایی و قانون برکت در زندگی. اینکه چطور یک زندگی، پر خیر و برکت و با نشاط و سرور می‌شود. بدانیم که نشاط در انجام کار خیر است.

آیه اول سوره فرقان درباره این است که خدا برکت فراوانش را به وسیله نزول قرآن بر بنده اش نازل کرده است. خداوند این گونه خودش را معرفی کرد.

عده‌ای معرفی پیامبران را نپذیرفتند و به پیامبران اتهام زدند. گفتند: حرف‌هایی که می‌زنید اساطیر الاولین است. گفتند: چرا این پیامبر غذا می‌خورد؟! چرا در بازارها راه می‌رود؟! چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده؟! یا گنج و باغی ندارد؟! بعضی‌ها هم نسبت سحر به او دادند.

خدا از این گله می‌کند و برکت را در باغ و قصر و... نمی‌داند. در صورتی که اگر انسان به خودی خود زندگی می‌کرد و نبی نبود، هرچه فرد پولدارتر بود، بیشتر باغ داشت و خیرات دنیایی به او می‌رسید، بهتر می‌دانست.

اما انبیا که آمدند این معادله را بر هم زدند. یعنی با وجود نبی دیگر این برکت در باغ نیست. تمام داستان هم این بود که این‌ها روز قیامت را باور نکردند و تکذیب کردند. خداوند از اینها می‌پرسد «اذلک خیر» آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که برای پرهیزگاران آماده شده است. از یک سرای واقعیت خبر می‌دهد. سرایی که وابسته به اراده انسان‌ها است.

ما جلسه قبل تا اینجا را گفتیم چون بنا شد که سوره فرقان را آیه آیه بخوانیم و پیش برویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قِيْلُ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷)

به پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی را یادآوری می‌کند. کسانی که در این دنیا می‌گفتند چرا پیامبر غذا می‌خورد! و از این چراها می‌گفتند!

اگر خاطرتان باشد جلسه پیش گفتیم اگر کسی بخواهد هدایت پیدا کند خیلی به دنبال اینکه این حرف حق از کجا آمده نیست. ولی اگر دنبال هوای نفس باشد مدام دنبال این است که این را چه کسی گفته؟ چرا گفته؟ منبعش

کجاست؟ بیشتر می‌رود سراغ استدلال. در قرآن اینطوری است. استدلال مال کسی است که خرد ندارد. البته در زندگی ما استدلال چیز خوبی است اما در قرآن وضعیت این است که هر کس شروع کند به استدلال معلوم می‌شود که عقلش کار نمی‌کند. سیستم قرآن اینطور است که اگر کسی برای چیزی که واضح است دلیل بخواهد یعنی کم خرد است. سفاقت دارد و نمی‌فهمد. یعنی اگر روز بود اما برای روز دلیل خواست معلوم می‌شود که عقل ندارد. برای همین سیستم آیات قرآن استدلالی نیست بلکه چینش آن، چینی توجهی است. مثلاً راجع به خدا استدلال نمی‌کند که خدا هست.

کلمه حق بساطتی دارد که اگر کسی بخواهد بپذیرد انجام می‌دهد و اگر نخواهد بپذیرد توجیه می‌کند.

خلاصه روز قیامت آنها را حشر می‌کنند. حشر می‌کنند یعنی جمع می‌کنند. معبودهایشان را هم جمع می‌کنند. آیا شما این بندگان من را گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا
(۱۸)

علت اینکه «ما یعبدون» را می‌آورد حضرت علامه می‌فرماید که شرک از سه ناحیه ممکن است در انسان به وجود آید. یکی ممکن است از ناحیه جن باشد و یا ممکن است ملک باشد و یا ممکن است انسان باشد مثل پیامبر. چه مثبت باشد و چه منفی باشد همه حرفشان همین است یعنی حتی اگر شیطان را هم بیاورند آنجا و بگویند ای شیطان آیا تو اینها را گمراه کرده‌ای، این جواب را می‌دهد. یعنی روز قیامت اولین اتفاقی که می‌افتد آن کسانی که معبود انسان‌ها بودند حاشا می‌کنند و می‌گویند ما آنها را گمراه نکردیم. اما ای خدا تو به آنها دادی و به پدرانشان. مثلاً ارث به آنها رسیده است. حتی از نسوا الذکر معلوم می‌شود که دارایی در دنیا یکی از عوامل نسیان است. هرکاری که می‌خواستند انجام دهند به مقصد نمی‌رسید و همه‌اش هلاکت بود.

نسیان با غفلت فرق می‌کند. همه کسانی که در آیه راجع به آنها صحبت می‌کند روز قیامت ذکر را شنیده‌اند ولی یادشان رفته است. علت از یاد رفتنشان هم پولدار شدن و تمکن مالی بوده است. تمتع بوده است. انواع تمتع داریم.

فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَظِيْعُونَ صَرَفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

خداوند به آنها می گوید ببینید این معبودان شما را در آنچه می گوید تکذیب کردند. اکنون نمی توانید عذاب الهی را برطرف کنید یا از کسی یاری بطلبید هر کدام از شما ستم کرده به نسبت ستمی که کرده «نذقه عذابا کبیرا».

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

این گونه نبوده که ما رسولی داشته باشیم که غذا نخورد.

یعنی چی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد گفت من پیامبرم. خب بعد چه شد؟ خشکسالی آمد و آنها هم گفتند که بگوئید که این خشکسالی مال این پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده..

این گونه نیست که مثل فیلم محمد رسول الله که نشان می دهد، وقتی پیامبر می آید، دشت پر گیاه می شود. نه اینطور نیست. ممکن است پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاید و اتفاقا خشکسالی بشود. خدا نظام هدایتی اش را بر عقل گذاشته است. بر روی ارتباط پیامبر با دنیا نگذاشته است. یعنی اینکه ممکن است پیامبر و بیاید دنیا بهم بریزد. شما باید به نسبت اینکه پیامبر حق است او را بپذیرید نه به عنوان اینکه دنیای شما را آباد می کند.

این مسئله را در سوره های دیگر مثلا سوره عنکبوت هم مطرح می کند که چه بسا دین در منطقه ای وارد شود و زندگی مردم بهم بریزد. تلازمی ندارد بین اسلام و دین داری و وضعیت مالی و وضعیت معیشتی.

چون تکوین انسان با تکوین هستی برابری می کند، پس ایمان هم در ذات خودش با دنیا همراهی می کند یعنی با مواهب همراهی می کند. اما شرایطی که برای عالم به وجود می آید نقطه ای نیست که ما آن را در همان مقطع مشاهده کنیم بلکه خطی است و ممکن است در طول و در گذران دیده شود اما ما نوعا به صورت نقطه ای به آن نگاه می کنیم.

برکت یعنی ذکر و نور، و آن هم فقط تحت لوای انبیا اتفاق می افتد نه آبادانی شهرها و تمتعات دنیوی.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱)

یعنی در ذهنش این است که اگر پیامبر حق است باید ملائکه هم بیایند. اصلاً خدا خودش را نشان بدهد! این آیات را که می‌خوانیم می‌فهمیم همه ذهن بشر در تحلیل انبیا روی دنیا است و توقعشان این است که اگر او به وحی وصل است، باید وضع دنیایی ما دگرگون شود.

پیرامون آیه انظرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹) شرح و تفصیل این گونه است، یعنی این «تبصره لكل عبد منيب» نباشد. این برای این فرد مبارک نیست. در آیات بعدی هم به همین موضوع اشاره می‌کند. «رزقا فی عباد» که البته این موارد وجه مثلی است. انسان باید از همین دنیا و پوسته استفاده کند. ذکر نازل می‌شود در جسم اثر می‌گذارد، بعد رویش پیدا کرده و خارج می‌شود. در این صورت برکت است. برکت به اعتبار خروج آن است. به افزونی رزق دنیایی «نمو» می‌گویند. وقتی گفته می‌شود تبارک، تعریف برکت می‌شود «خجسته» به معنای پر برکت و مبارک است. در بخشی از کتاب «تدبر در اسماء» به موضوع تبارک اشاره شده است. در سوره مبارکه الرحمان آیه ۷۸ بیان شده است که در این آیه اسم رب مبارک و پر خیر و برکت معرفی شده است. بر همین اساس برکت به واسطه اسماء نزول می‌یابد. نوعاً تبارک در قرآن با اسماء و افعال الهی همراه است. در سوره فرقان برکت نزول قرآن به پیامبر در نظر گرفته شده است. در آیات جلوتر بیان می‌شود «تبارک الذی انشاء» یعنی اتفاقاً برکت در این است که من به تو بهشت ندادم. بهشت در این آیه منظور باغ و تمکن‌های مادی است. که این موارد را به فرد نداده است. در واقع برکت در ندادن است. با توجه به آیه برکت در این است که پیامبر قصر و باغ ندارد. امیرالمومنین (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه بیان می‌کنند، اگر پیامبران (علیهم‌السلام) باغ داشتند و زمین داشتند، مردم به دلیل مال اطراف‌شان جمع می‌شدند. بنابراین ایمان عقلی که بر پایه عقل و خرد است، شکل نمی‌گرفت. مشخص نمی‌شد این ارادت‌ها به دلیل مال است یا حقیقی است. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) از این موضوع استفاده کرد و در یک بادی غیر ذی زرع بیتی قرار داد. یعنی مکه جایی است که هیچ جذابیت سرمایه‌گذاری ندارد. در نهج‌البلاغه حضرت علی (علیه‌السلام) ذکر می‌کنند که حضرت عیسی (علیه‌السلام) و موسی (علیه‌السلام) نسبت به دنیا چگونه بودند. حضرت عیسی (علیه‌السلام) به دنیا هیچ اعتنایی نداشتند. پس:

• بحث اول موضوع اسماء و عدم تلازم برکت با دنیا است. مثلاً اگر پدر کسی خوش‌اخلاق است، هیچ چیز نمی‌تواند آن را بداخلاق کند. چون هیچ چیزی نمی‌تواند او را بداخلاق کند، همیشه به او خوش می‌گذرد. حتی وقتی در شرایط سختی قرار دارد چون در این شرایط هم خوش‌اخلاق است. از طرفی پدر فردی بداخلاق

است حتی زمانی که همه خوشحال هستند و خوش می‌گذرد، پدر این فرد بد اخلاقی می‌کند. اصلاً معلوم نیست این افراد واقعا خوشحال هستند یا نه. در این صورت این فرد بر این باور است که بهتر است انسان مال نداشته باشد ولی کمی خوش اخلاق باشد. در واقع بحث ثبوت خیر است. که انسان بر یک مدار ثابت قرار بگیرد و خیلی بالا و پایین نداشته باشد. اگر انسان در یک کار خیری ثبوت پیدا کند مثل این است که برکت را به خانه خود نازل کرده است. در روایات به این موضوع اشاره شده است. یکی از هنرهای انسان می‌تواند ثابت نگه داشتن یک صفت خیر در خود باشد، تا از همان ناحیه برکت بر او نازل می‌شود. لذا برای نزول تبارک خدا انسان باید در یک صفت خیری ثبوت داشته باشد.

- برکت از مشتقات «برک» است به معنای محلی که آب جمع می‌شود و این آب حیات ایجاد می‌کند مثل برکه‌ای که در بیابان تشکیل شده باشد. در این صورت اگر این برک نباشد، موجودات آن، محل آبی برای ادامه حیات ندارند. لذا برکت عامل حیات است در عین ناباوری ثبوت دارد.
- ممکن است در یک خانواده‌ای مال وجود نداشته باشد اما برکت وجود داشته باشد. ممکن هم هست مال وجود داشته باشد ولی برکت وجود نداشته باشد. برکت در معنویات است. این موضوع برای همه مهم است که مال خوشی و آرامش نمی‌آورد و برکت نمی‌آورد.
- تبارک اسم فعل است و تغییراتی دارد مثل سبحان می‌شود. سبحان یعنی خدا منزّه است. نمی‌گوییم خدا خود را منزّه می‌کند. تبارک یعنی با برکت است و با مبارک متفاوت است. مبارک در باب تفاعل است و کاری که می‌کند این است که تبارک خدا در مواجهه‌ها اتفاق می‌افتد. در سوره انسان با اینکه واژه برکت نیامده است ولی «انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا» این راجع به اهل بیت (علیهم السلام) است که فرزندان خود را طوری آموزش داده‌اند که از روی اختیار صدقه بدهند. در این صورت است که برکت نازل می‌شود. یعنی حتماً باید یک فعل اختیاری وجود داشته باشد. مجرای فیض رسانی می‌خواهد. این مجرا موجب فعال شدن اختیار در انسان است به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی مهم می‌شوند. به نسبت یک فعل این اتفاق می‌افتد. یعنی خانه ما به توسط دینداری و عمل به احکام دین نماز در آن برپا می‌شود. این همان برکت است. لذا مهم‌ترین عامل برکت در عالم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، چون اوست که افکار و اختیار را فعال می‌کند و زمانی که پیامبر را برداریم انسان ضلالت دارد و سردرگم است. اوست که با آمدنش نظام می‌دهد. در واقع مجرای برکت در عالم اهل بیت (علیهم السلام) هستند. به همین دلیل یکی از القابی که به

اهل بیت (علیهم السلام) داده می شود «مساکن برکت الله» است. یعنی محل استقرار است و وقتی او برداشته شود مثل این است که فیض از انسان گرفته شده است.

پس تا اینجا سه نکته مطرح شد:

۱. ارتباط برکت با اسماء ۲. ثبوت خیر ۳. ارتباط برکت با پیامبر

ارتباط برکت با اسماء

حتما برکت با حیات ارتباط دارد. البته منظور از حیات، حیات «معنوی» است. ارتباط برکت با حیات به طور واضح در سوره ملک مطرح شده است. آیه ۱ از طرفی حیات مراتبی از دریافت ذکر است. ممکن است حیات دنیایی یا اخروی باشد. مثلا در یک سلول اگر همه شرایط را هم برای آن مهیا کنیم ولی ارتباط با بالا دست نداشته باشد، حیات نخواهد داشت. حتی در زیست شناسی این ارتباط شناخته شده نیست ولی ما آن را «ذکر» می نامیم. در واقع رجوع آگاهانه به هسته مرکزی و انتقال برنامه ها را «ذکر» می گوئیم. به این ترتیب حیات بهره مندی از ذکر است. مطالب بیشتر را می توانید در کتاب «ساختار وجودی از منظر ذکر» مطالعه کنید.

ثبوت خیر

خیر به معنای خوبی است. هر صفت خوبی در انسان مثل مهربانی و شفقت را خیر می نامند. صفات ایمانی عقلانی را صفات خیر می گویند. ثابت بودن آن به این معنا است که فرد آن را دارد و از دست نمی دهد. به وسیله ذکر صفات انسان ثابت می شود. همین که به نسیان دچار شد از این حالت خارج می شود. خیر به وسیله ذکر خدا ثابت می شود و به وسیله نسیان ذکر هم باطل می شود. نسیان انواع دارد. یکی از موارد آن این طور است که فرد به طور مستقیم به موضوع یا کار توجه نداشته باشد. ولی گاهی نسیان به دلیل توجه به چیز دیگر ایجاد می شود که عامل بی توجهی به موضوع اصلی است. کار شیطان پرت کردن حواس است. ابتلائات روزمره نیز این گونه است که حواس انسان را پرت می کند. این نسیان های روزمره یعنی ما به جاهایی ذاکر نبوده ایم و به این دلیل نتوانستیم آنطور که باید حواسمان را متمرکز کنیم. راه تمرکز حواس، نماز است. نماز خوب باعث ذاکر شدن انسان است. اگر انسان نتواند در نماز ذکر خود را متمرکز کند، نمی تواند در کارهای دیگر هم تمرکز داشته باشد. راه خروج از این نسیان نمازهای پنجگانه است. تمرکز ذکر می آورد. یکی از مصادیق

برکت، نماز است. چون عامل نزول ذکر است. به این ترتیب هر چیزی که ذکر را در انسان نازل کند، دارای برکت الله است.

راه دست‌یابی به نماز خوب در ابتدا توجه به ظاهر نماز است. مثلاً اول وقت باشد، در محل مناسب خوانده شود، قبل نماز حتماً چند دقیقه نشست، اذان و اقامه خواند و یا به ذکرهای قبل و بعد از نماز توجه کرد. باید برای نماز برنامه داشت. مثلاً نماز امسال با سال‌های بعد متفاوت باشد. ذکرهای متفاوت داشته باشیم. نماز خوب دارای برنامه‌ریزی و ارتقا است. تا زمان و شرایط بر روی نماز او اثر نگذارد و در سرایشی بی‌توجهی قرار نگیرد.

برکت

چشمه‌ها دو جور هستند. برخی از آنها پر از آب است و جاری و همه از چشمه بودن آن باخبرند. چون از ظاهر آن کاملاً مشخص است. نوع دوم چشمه‌هایی هستند که در ظاهر به چاله‌های آب شبیه هستند ولی اگر از آنها آب برداشت شود، می‌جوشند و بیرون می‌آیند. شاید بتوان گفت چشم دوم دارای برکت است و وقتی از آن برداشت می‌شود جای آن پر شده و زایا می‌شود. البته شاید در ظاهر مشخص نشود. به این ترتیب برکت چیزی است که نهایت و انتها ندارد. در سوره ملک زمانی که گفته می‌شود «تبارک الذی...» یعنی اگر در جایی مرگ دیدی این را ناشی از کم شدن قدرت خدا یا تمام شدن توان خدا برای زنده نگه داشتن آن نبیند. این به دلیل آزمایش انسان است تا از آن احسن عمل حاصل شود. به همین دلیل است که در آیه ۳ سوره ملک در خلق خدا کم و زیادی نمی‌بینید. برای خدا کویر و جنگل یکسان است. حضرت علامه در ذیل این آیه می‌فرمایند، همانطور که حیات خلق شدنی است، موت هم خلق شدنی است. انسان به واسطه همین موت و حیات جریان می‌یابد. انسان اگر به دنبال جریان بالاتر است باید موت بالاتری داشته باشد. یعنی موت و حیات در زندگی انسان با هم تلازم دارند. مثل ظرفی است که در آن آب می‌ریزند. حیات آب است و موت ظرف آن. و این ظرف قابلیت بزرگ شدن دارد. لذا در عرفان برای اینکه توسعه پیدا کنند، حیات اختیاری را با موت اختیاری تعمیم می‌دادند. در آثار عرفا در رابطه با این موضوع مفصل می‌توان مطالبی را یافت، چون به نظر می‌رسد جزء عرف رایج آنها بوده است. یعنی اینکه بتوانند از روی اختیار بمیرند. در واقع در شرایطی خود را در حالتی قرار دهد که مثل حالت «آماده بکار» در رایانه‌هاست. در این حالت وصل به مرکز می‌شود و سیستم خود را اصلاح و قوی می‌کند.

«يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ.. وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا» را مصدر جانشین فعل در نظر می‌گیریم. حجر انگار شبیه به طرد است. حجرا مفعول مطلق جانشین فعل امر است. در واقع «حجرا محجورا» اصطلاحی بود از مجرمین زمانی که از چیزی ترسیده باشند به زبان می‌آورند و قرآن کریم بیان می‌کند این افراد زمانی که ملائکه را ببینند همان کلمات را به زبان می‌آورند. خیال می‌کنند گفتن آنها فایده‌ای برایشان دارد. یعنی بر تو حرام است که متعرض من شوی! در واقع دور شدن از روی ترس است. البته دیدن ملائکه بر نوع انسان در برخی موارد حاصل شده و نظر حضرت علامه این است که زمانی که انسان ملائکه را می‌بیند حسگرهای ادراکی او به مجرد نزدیک‌تر شده است. یعنی مثلاً الان شما به طور معمول ملائکه را نمی‌بینید ولی نشان می‌دهد یک زمانی فرا می‌رسد که انسان چه مومن یا کافر ساختار ادراکی او به نحوی است که مجرد می‌یابد. حتی می‌تواند ملائکه را هم ببیند. ملائکه در عالم غیب هستند. و انسان در دنیا در حالت شهادت است. وقتی از این عالم به عالم بالا و غیب وارد شد ملائکه قابل رویت می‌شوند. در واقع سیستم ادراکی ما تغییر می‌کند والا ملائکه تغییر نمی‌کنند. این نکته مهم است که انسان دو نوع سیستم ادراکی دارد. سیستم غیبی و ادراکی است. بعضی‌ها در دنیا سعی می‌کنند این سیستم غیبی را فعال کنند. یعنی انسان در دنیا هم می‌تواند ملائکه را ببیند و با انبیا ارتباط داشته و حرف بزند ولی این ارتباط از ساختار معمولی نیست. به هر حال انسان وقتی به عالم غیب می‌رود، چشم برزخی او کار می‌کند اما می‌شود که انسان در دنیا باشد و این سیستم را فعال کند. در عالم غیب، داشتن چشم برزخی کرامت نیست چون همه آن را دارند.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳)

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

وَيَوْمَ تَشْقَى السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵)

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

وَيَوْمَ يَعْصِيُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷)

يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوعًا (۲۹)

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

در این آیات فضایی را نمایش می‌دهد که فردی در جهنم قرار دارد و محزون است. نادم است. گرفتن دوستان نادرست و عدم ارتباط با رسول و آن خلیل، منجر شده من از ذکر دور باشم. این نشان دهنده نقش مهم شیطان در این موضوع است. قرآن در این شرایط مهجور است. مهجور به معنای «رها شده» است.

سوال: با توجه به این آیات اگر ما بخواهیم مصادیق برکت را در زندگی پیدا کنیم یا اینکه بدانیم راه‌های پر خیر و برکت شدن یک زندگی چیست، چه باید بگوییم؟ یا اینکه راه‌های مبارک و میمون شدن در زندگی چیست؟

میمون شدن از میمن و اصحاب میمن شدن است. همه با هم ارتباط دارند. اینکه گفته می‌شود اصحاب میمن یا میمنه ارتباطی با برکت پیدا می‌کند.

۱. درک درست داشتن از معنای برکت. خیلی وقت‌ها معنای برکت در زندگی تغییر می‌کند. ممکن است زندگی انسان زیر فشار اقتصادی سخت شود اما این معنای عدم برکت نیست. همچنین نزول و وفور نعمت‌ها دلیل بر برکت نیست. ارتباط‌های آن را در مطالب قبل ذکر شد که با خیر و حیات و ذکر حتما باید ارتباط داشته باشد.

۲. برکت باید شاخص داشته باشد. یعنی بدون معیار نگوئیم زندگی ما بی‌برکت شده است. یک زندگی ممکن است پر از جهاد و کوشش باشد و ممکن است به دلیل جهاد و کوشش خیلی از سختی‌ها را به خود هموار کند. شاخص برکت، رضایت است. فعال شدن صفات مطلوب است. اطمینان و آرامش از شاخص‌های برکت در زندگی است. ذکر و قرآن به همراه برکت یک مثلث را تشکیل می‌دهند.

حداقل دو راه از راه‌های نازل شدن برکت در زندگی مشخص شد: قرآن و ذکر. قرآن و برکت و ذکر سه ضلع یک مثلث می‌شوند که نماز در ذکر قرار می‌گیرد و بحث عمل کردن به قرآن و تدبر و تفکر در قرآن، در ضلع قرآن قرار می‌گیرد. در واقع بهره‌مندی از وحی و مضمون وحی می‌شود راه‌های افزون شدن برکت در زندگی.

نکته‌ای که در برکت اهمیت دارد «سهل و یسر» شدن امور است. یعنی «یسیر بودن» به جای «اسیر بودن» است. در نظام برکت جریان یسر داریم و همه کارها به سهولت انجام می‌شود. در حالی که در نظام غیر از برکت همه چیز با

سختی مواجه می‌شود. به همین دلیل در نظام برکت انعطاف و کرامت حرف اول را می‌زند و در نظام غیر برکت تعصب و حرام و خواری. در واقع در برکت، تغییر و اصلاح پذیری است و در عدم برکت، شکنندگی وجود دارد.

سهولت و یسر یعنی فرد راحت است اما سخت نیست. مثلاً شما به یک سخنران می‌گویید که آقا شما خیلی نامناسب صحبت می‌کنید و بحث‌ها را رها می‌کنید و مثال خوب نمی‌زنید... و از این قبیل نقدها. فرد به راحتی می‌پذیرد و سعی می‌کند آن‌ها را اصلاح کند. ولی گاهی بعضی از افراد در مقابل این نقدها می‌ایستند و از شما سند می‌خواهند برای اثبات حرفتان و منیت خود را نمی‌شکنند. در واقع فرد به دنبال دلیل برای نقدها می‌گردد. با او نمی‌شود حرف زد. این حالت عسر است.

در واقع کسی که در یسر قرار دارد با مسائل راحت برخورد می‌کند. همه چیز برای او سخت نیست. اما اگر نظام عسر باشد، همه چیز را به خود می‌گیرد و ناراحت می‌شود. در واقع همه چیز را سخت می‌گیرد. این افراد مرتب بحث و گفتگو درست می‌کنند. در زمان حاضر زندگی‌ها خیلی سخت شده است. مثلاً راه‌های زیادی برای خوشحال کردن دوست یا همسر وجود دارد اما انسان آن‌ها را برای خود پیچیده می‌کند و در این صورت ضد برکت می‌شود. در واقع یسر، در گفتن دوست داشتن بین دو نفر نیست بلکه باید انواع نشانه‌هایی برای ابراز علاقه از هر دو طرف وجود داشته باشد و از طرفی انواع نشانه‌ها توسط هر دو طرف فهمیده شود.

امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: انسان باید قدرت این را داشته باشد که برداشت مثبت کند. این منجر به پوشیده شدن عیب‌ها می‌شود.

فعال شدن تفکیر در فرد این پیچیده شدن را به همراه دارد. یعنی قوه استدلال انسان در فرد فعال می‌شود و باید برای او در مورد همه چیز استدلال آورد. در واقع این فرد ابعاد مختلف را می‌بیند و از طرفی هم حمل منفی دارد از آن‌ها. طبیعتاً کاری که انسان می‌کند این است که اگر ده وجه داشته باشد، هشت تا از آن منفی است. به این ترتیب انسان منفی‌ها را می‌بیند که یکی از یکی بدتر است.

علت عمده این پیچیدگی‌ها فاصله گرفتن از ادبیات قرآن است. مثلاً در ادبیات خود، اگر در زندگی ادبیاتمان قرآنی بود و در جواب یکدیگر آیات قرآن می‌گفتیم یا حداقل در جواب افراد سعی می‌کردیم ببینیم خدا در این رابطه چطور بیان کرده است و ادبیات خود را با قرآن هماهنگ می‌کردیم، بسیاری از مسائل حل می‌شد. خداوند خیلی ساده در قرآن حرف زده است تا حدی که خیلی وقت‌ها قرآن را به خاطر سادگی آن نمی‌فهمیم!

بخش زیادی از قرآن به همین دلیل عادی بیان شدن، فهم نمی‌شود و نه به دلیل مشکل و پیچیده بودن. شرط تدبر در قرآن خارج شدن از این سیستم پیچیده است. برای خروج از این پیچیدگی، خواندن ساده قرآن توصیه می‌شود. در تدبر در قرآن هرچه بالاتر می‌رود، انسان باید از این پیچیدگی خارج شود. یعنی مثلاً در سوره فرقان، تبارک، تبارک است و هیچ چیز جز تبارک نیست. بعد باید دید غیر تبارک چیست و با فهم غیر تبارک، انسان تبارک را می‌فهمد. فرقان یعنی فرقان و نه غیر فرقان. عبد یعنی عبد و نه غیر عبد.

سخت‌ترین کار برای انسان ساده فهمیدن یک حقیقت است. چون ساده بیان شده است، نمی‌پذیرد. ساده‌ترین حقیقتی که هر کسی به آن توجه کند (یعنی تقوا) به صورت آنی بهشت نازل می‌شود. چون خدا هست. اگر انسان تقوا نداشته باشد به ساده‌ترین و بدیهی‌ترین گزاره عالم توجه نکرده است. یعنی فکر کرده جایی هست که خدا در آن نیست..

حرف در سوره فرقان این است که اگر کسی می‌خواهد به فرقان راه پیدا کند، باید از پیچیدگی‌های ذهن خود رها شود و حرف حق را ساده بشنود، ساده بپذیرد و ساده عمل کند. در این صورت انسان مثل عبد خدا می‌شود. عبد چه ویژگی‌هایی دارد، عبد، عبد است. یعنی هیچ حالتی غیر عبودیت ندارد.

بهترین راه برای «بصیر شدن» زندگی با بچه‌هاست. انسان‌هایی که با بچه‌ها خیلی ارتباط دارند، انسان‌های خیلی خاص و ویژه‌ای می‌شوند. بهترین زمان عمر یک انسان زمانی است که در کنار بچه‌ای قرار می‌گیرد و او را نگاه می‌کند و می‌خواهد با او ارتباط برقرار کند و با او صحبت کند. برای بیان وجود خدا در بچه‌ها تا حدی او را باید دوست داشت تا کودک دریابد که دوست‌داشتنی هست. انسان اگر یک حقیقتی را دریابد، هرگز از قلب او بیرون نمی‌رود. ممکن است فراموش کند اما در قلب باقی می‌ماند. در هفت سال اول می‌توان همه اسماء الهی را در بچه‌ها ذخیره کرد. در واقع این امر زمانی محقق می‌شود که پدر و مادر برای بچه مصداق اسماء باشند. وقتی پدر یا مادر را می‌بیند، انگار اسم را رویت می‌کند. در واقع می‌توان به تدریج این را برای بچه‌ها تام کرد و از هفت سال دوم به تدریج شروع می‌کند به رجوع کردن. در واقع پدر و مادر می‌توانند با بچه‌ها کاری کنند که اگر در بدترین محیط انحراف قرار گرفتند، منحرف نشوند. این فرزند برکت می‌شود چرا که می‌تواند در فضای خیلی وسیعی خیر را جاری کند. و این در اثر جاری شدن ذکر اتفاق می‌افتد.

با عرض تسلیت خدمت حضرت بقیه الله، برای سلامتی خود صلواتی ختم بفرمایید.

ان شاء الله خداوند نام ما رو جزء زائرین اباعبدالله (علیه السلام) در همه ایام بالاخص در ایام عاشورا و اربعین قرار دهد
صلوات

ان شاء الله حداقل ثوابی که برای ما در این جلسه ثبت می شود، زیارت آقا اباعبدالله (علیه السلام) و بقیه
اهل بیت (علیهم السلام) باشد **صلوات**

تعدادی از آیات سوره مبارکه فرقان در جلسه گذشته مطرح شد. برخی از نتایج نکات بدست آمده در جلسه گذشته
به این ترتیب است:

۱. فرقان یکی از نام های قرآن است. سوره مبارکه فرقان به وجه «فارقیّت» توصیفی از قرآن است. یعنی می تواند بین هست و نیست و بین بایدها و نبایدها جدایی بیاندازد.
۲. مهم تر از قرآن در سوره «عبدی» است که قرآن به او نازل می شود. ظاهراً به این ترتیب است به واسطه عبد، قرآن نازل می شود. اگر کسی به دنبال سوره ای در وصف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، می تواند سوره فرقان را انتخاب کند.
۳. بحث «تبارک» رمز و رازهای برکت در زندگی را مطرح می کند. در واقع برکت را با نذیر ارتباط می دهد. نذیر یعنی کسی که هشیاری ایجاد می کند. مثل اینکه برکت در زندگی یعنی هوشیاری. هوشیاری یعنی ذاکتر بودن در زندگی دارای برکت بیشتر در زندگی است. خمیرمایه عبد، ذکر است. به این ترتیب هر کسی عبدتر باشد دارای ذکر بیشتری است.
۴. در رابطه با «توقعات انسان از کسی که از جانب خدا مامور است» تحلیل مفصلی در این رابطه مطرح می کند، سیستم انسان را تحلیل می کند و آن را تعمیم می دهد. به این صورت که بیان می کند، قرآن به یک بنده نازل شد. عده ای گفتند این فرد چرا در بازار راه می رود، چرا غذا می خورد و چرا ملک نیست. به تدریج با ذکر این موارد در آیات انتهایی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمایند، قوم من قرآن را مهجور کردند. بنابراین مهجور

بودن قرآن به دلیل توقعات انسان به وجود می‌آید. یعنی اگر به انسان‌ها بگویید این کلام خداست، براساس توقعاتی که دارد بیان می‌کند اگر کلام خداست چرا به این شکل نیست؟! یکی از مشکلاتی که انسان با آن مواجه می‌شود این است که وقتی حق را می‌بیند ممکن است حق را در قالب قرآن ببیند یا انسانی که از جانب خدا آمده است. ذائقه پذیرش او را ندارد و در نتیجه به آن جذب نمی‌شود. آیات سوره طبق تحلیلی که می‌کند علت عدم جذب را ظلم می‌داند و آن عامل اصلی و پایه در تغییر ذائقه انسان نسبت به حق است. یعنی هر کس ظلم کند به خود یا به دیگران، به طور طبیعی ذائقه او نسبت به حق تغییر می‌کند. به این ترتیب وقتی حق را می‌بیند، سوالات او بیشتر از دریافت‌هایش است. در واقع سوالات مختلفی در ذهن فرد نقش می‌بندد.

هر کس در زندگی ظلم کند، اولین خصوصیتی که در او ایجاد می‌شود، ذهن پر شبهه و نا آرام خواهد بود. اگر قرآن فرقان است، فرقان بودنش در کسی که فاقد ظلم است اثر می‌کند. زمانی که کشش انسان به چیزهای دیگر بیشتر از قرآن باشد و خیلی وابستگی به قرآن ندارد، معلوم می‌شود این فرد ظلم‌هایی دارد که باعث تغییر ذائقه او شده است.

سوال: چرا این عدم تمایل در کودکان هم دیده می‌شود؟ با توجه با آیه‌الکرسی، مومن از ظلمات خارج شده و وارد نور می‌شود و کافر از نور به ظلمات می‌رود. طبع کودکان این‌گونه است و علت آن طبیعت انسان است که ظلم و جهول است. ولی به نسبت کسی که کافر می‌شود، در نور است و به نسبت کسی که مومن است در ظلمت قرار دارد. همه بچه‌ها میل به نماز دارند که این تمایل به دلیل همان نور اولیه است. بعد از انجام عمل صالح، نور ثانویه‌ای اضافه می‌شود که در این صورت انسان را عاشق نماز می‌کند. در غیر این صورت عاشق نماز نخواهند شد. اگر به تدریج حال انسان نسبت به قرآن شبیه به حال طفل نسبت به مادر نباشد، در این صورت دچار مشکل است.

از طرفی ظلم‌هایی هم وجود دارد که بر فرد القا شده است. یعنی همیشه خود انسان مولد ظلم نیست. در سوره فلق ذکر می‌شود «عاسق اذا وقب» در واقع این‌ها ظلمت‌هایی است که از طرف جامعه مستولی بر فرد می‌شود.

در سوره فرقان، قرآن را به عنوان یک عامل جداکننده زندگی‌های با برکت و فاقد برکت معرفی می‌کند.

گاهی عواملی در زندگی رسوخ پیدا می‌کند که فرقان نما می‌شوند و شکل فرقان به خود می‌گیرند. در واقع کاری که فرقان می‌کند را می‌کنند اما در جهت عکس و غیر حق هستند. یکی از این موارد «أخِله» است به معنای خلیل‌ها است. خلیل از مشتقات «خَلَّ» است، به معنای دوستی که نسبت به خلل و فرجهای انسان آگاه باشد یا بتواند آن‌ها را

پر کند. لذا هر دوستی خلیل نیست. کسی که راز و رمزهای زندگی را بداند یا نیازها و حفره‌های انسان را پوشش دهد، خلیل نام دارد. لذا انسان یک موضوعی به نام خلیل را در زندگی خود پیدا می‌کند. ممکن است همسر او باشد یا فرزند یا کس دیگری باشد. یعنی خلیل الزاما جنسیت ندارد. کسی است که نیازها را برطرف کند.

«خلیل الرحمان» کسی است که نیاز خود را از جانب خدا پر می‌کند. در واقع کسی است که خلیفه صمدیت خداست چرا که توسط خداوند پر می‌شود. ولی زمانی که خلیل فرقان‌نما می‌شود، معلوم می‌شود که انسان خیلی وقت‌ها به هوای دیگری به جهنم می‌رود. نکته مهمی است که در سور مطرح می‌شود که انسان‌ها به طور طبیعی خود را تحت تاثیر اغواهای دیگری یا دیگران قرار می‌دهند و نوعا در اثر آن گمراه می‌شوند. در واقع در این سوره نقش خلیل را پر رنگ بیان می‌کند. فقط در سوره فرقان این اصطلاح و واژه مطرح است که معلوم می‌کند این افراد کار فرقان را بالعکس می‌کنند.

ظلم، ظلم است. کم و زیاد ندارد. بر دو نوع است: ظلم به خود و ظلم به دیگری. ظلم به خود به واسطه گناه کردن و نقص در کمال به انسان وارد می‌شود. ظلم هم به معنای تاریکی است ولی در سوره مبارکه نمل ظلم را قرین علو می‌گیرد و فساد. یعنی هر چیزی که در فرد علوی ایجاد کند. ظلم مبدا میل را تغییر می‌دهد. انسان باید از ظلم بترسد. انسانی که از ظلم می‌ترسد حاضر است برای فهم ظلم چه کارهایی بکند؟ اگر موضوعی برای فرد مهم شود، واقعا برای او مهم می‌شود. این فرد یک چشم بینا و گوش شنوا پیدا می‌کند. به این ترتیب موضع‌گیری نسبت به فهم موضوع ندارد ولو اینکه بچه‌ای این موضوع را برای او روشن کند. مهم این است که انسان تشنه شود. انسان اگر تشنه باشد از پیامبر طلب می‌کند که آنچه از غیب آورده را به او عرضه کند ولی اگر تشنه نباشد نسبت به آنچه پیامبر آورده موضع خواهد داشت. از سور فرقان می‌توان فهمید ذائقه افراد قرآنی هست یا نه.

در بحث استغفار به طور مفصل راجع به ظلم بحث شد. استغفار ضد ظلم است. غفران یعنی محو اثر ظلم، به همین دلیل استغفار می‌کنیم. یکسری از ظلم‌ها از محیط بر انسان القا شده است و در لایه‌های وجودی او قرار گرفته است که به واسطه رشد انسان این موارد اصلاح می‌شود. این انسان را مخلص می‌نامند. یعنی یکسری ظلم‌هایی وجود دارد که فقط به واسطه امدادهای غیبی برطرف می‌شود.

ظلم‌هایی که در حوزه تکلیف قرار دارند دو دسته می‌شوند:

اول: نسبت به خود فرد است به نام ظلم به نفس. کار خوبی که باید انجام می‌داده را انجام نداده یا به گناه مرتکب شدن در این دسته قرار می‌گیرد.

دوم: ظمی که فرد نسبت به دیگران دارد به نام ظلم به غیر مطرح می‌شود. مثل حق الناس، غیبت و هر چیزی که به دیگری آسیب برساند. بدترین آن ظلم‌هایی هستند که ظلم و تاریکی را در دیگری القا می‌کند. مثلاً فردی را بی‌نماز یا بی‌حجاب می‌کند. یا روایات را بد می‌خواند. خیلی از کارهای جزئی ما هم به دیگران آسیب می‌زند. باید به خدا پناه ببریم تا دیگران از شر ظلم‌های ما در امان باشند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلْتَمِنَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷)

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوْلًا (۲۹)

«كَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوْلًا» به شیطان ربط می‌دهد. یعنی خیلی وقت‌ها ارتباط‌هایی که بین انسان‌ها برقرار می‌شود به واسطه شیطان است. انسان غیبت می‌کند و جزای آن به این شکل است که ذائقه فرد تغییر می‌کند و حفره‌ای در فرد شکل می‌گیرد به نام غیبت. بعد فردی را می‌بیند که غیبت کرده است. انسان حس می‌کند با این فرد ارتباط خوبی دارد. القایی صورت می‌گیرد و این دو کنار هم قرار می‌گیرند. این هم خیلی جالب است که بین تعداد زیادی انسان چطور این دو با هم ارتباط قوی برقرار کرده‌اند. لذا ذائقه به همراه القای شیطان برای جریان منفی کافی است. به همین دلیل در حرکت‌های اجتماعی انسان هم ذائقه و مثل خود را پیدا می‌کند. البته در حق هم یکسان است و ذائقه‌ها وجود دارد.

شکل‌گیری بعضی دوستی‌ها خیلی سریع است. خلیل این گونه است. اگر کسی ظالم شد، القائات محیطی و انسان‌های اطراف این ظلم را تشدید می‌کنند. یکی از القایی که به اباعبدالله (علیه السلام) می‌دهند «قتیل العبرات» است، یعنی کشته شده اشک‌هاست. یعنی به دلیل جو زدگی دوستان به میدان کشیده شد. در حدی که در روز عاشورا و میدان جنگ، کسی به اندازه قاتلین حضرت برای ایشان گریه نکرده است. دلیل آن این است که انسان در صحنه مخالفت با خدا حاضر می‌شود در حالی که دلش او را یاری نمی‌کند. ولی احساس می‌کند باید باشد. خیلی خطرناک است زمانی که انسان مطرح می‌کند «کار اشتباهی که می‌کند، دست خودش نیست». از طرفی اغوائاتی هم از سوی محیط به فرد می‌شود.

برای خروج از این حالت انسان باید کارهای اشتباه را تکرار نکند تا ذائقه او به تدریج برگردد. باید مدتی را با طبیعت باشد تا ذائقه او به سمت نور برگردد. به هر حال ظلم انسان را تیره می کند و این تیرگی مدتی هم در انسان می ماند. از طرفی بخشی از این تیرگی آگاهانه است و بخشی ناآگاهانه. مثلاً وقتی کسی وارد جریان اذلال می شود، بخش زیادی از کارهایی که می کند از روی آگاهی نیست. یعنی ظلم روی ظلم قرار گرفته است و خلیل آن را تشدید می کند و شیطان هم مدیریت می کند. در این صورت جریان ثابتی ایجاد می شود طوری که از صد ظلمی که از سوی فرد صورت می گیرد نود و نه درصد آن ناخودآگاه است. ولی حداقل یک ظلم آگاهانه وجود دارد که فرد برای خروج از این جریان باید از همان یک ظلم آگاهانه شروع کند. به تدریج امکان مقابله با ظلم ها بیشتر را خواهد داشت تا پاک شود. ظلمت شوخی نیست. انسان در تاریکی قرار دارد و اگر هم اشتباه می کند، دست خود او نیست. ولی همین فرد یکسری کارها دست خود اوست و اگر از ظلم ها دست بردارد، می تواند به زندگی برگردد در غیر این صورت به سمت هلاکت محض می رود.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

این سوره مکی است اما زمانی که می گوید «قرآن مهجور» خبر از سقیفه، بر پا نداشتن غدیر، از خوارج نهروان و از جایی که همه مسلمان هستند اما قرآن در سیستم آنها نیست، می دهد. اهمیت این آیه کمتر از عاشورا نیست. اصلاً خود عاشورا است چون در اثر این موضوع است که واقعه عاشورا ایجاد می شود. وقتی انسان ها از قرآن دور می شوند ذائقه آنها معاویه و عمر و ابوبکر را می پسندد.

در عرف عرب حفظ قرآن ساده و مثل متن بوده است. خیلی مواردی که در رابطه با تقید خوارج مطرح می کنند واقعیت نداشته است. حضرت آقا در یکی از تحلیل های خود در رابطه با خوارج آنها را مشابه منافقین معرفی کرده اند. خیلی متفاوت است اینکه انسان خوارج را جزء منافقین بداند یا آنها را افراد خشک مقدس بداند.

منافقین حتی از آیات قرآن هم استفاده می کنند. مثلاً در نامه ها و حکم هایی که دارند حتی در نمادهای خود هم از آیات استفاده می کنند. در واقع این افراد از نور قرآن بی بهره اند و نابینا هستند. حتی آیاتی که استفاده می کنند هم خیلی بی ربط به موضوع مورد نظرشان است که نشان از عدم فهم آنها دارد.

قرآن فرقان است. جداکننده است و زمانی که برجایی می‌تابد پاک را از خبیث جدا می‌کند. خسران قرآن برای این افراد این است که عالم را بدتر می‌کند. او را رها نمی‌کند. این فرد با توجه به سوره زمر از ذکر حال خوبی ندارد. در واقع قبل از تابش قرآن خیلی این احساس را ندارد. لذا انسان باید به برکت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) و انبیا (علیهم السلام) از ظلم پناه ببرد. چرا که اگر انسان ظالم به نفس باشد و کاروان حسین بن علی (علیه السلام) در حال گذر باشد نه تنها به او نمی‌پیوندد بلکه آن حرکت را نقد می‌کند و نسبت به آن موضع می‌گیرد. شروع می‌کند به استدلال آوردن که چرا با فلانی مشورت نکرد.. شاید با یک مذاکره موضوع حل می‌شد و از این قبیل حرف‌ها. اگر انسان مسیر کربلا را روی نقشه دنبال کند، خیلی از این شاید‌ها به ذهن انسان می‌رسد. وقتی ظلم باشد سیستم تحلیل انسان در مواجهه با حق روشن می‌شود. ولی این تحلیل منجر به همراهی با این کاروان نمی‌شود. در زیارت حضرت عباس (علیه السلام) ایشان به چند لقب معتبر شده‌اند. یکی از آنها «نصیحت به اخی» است. یعنی حضرت تحلیل دارند ولی در سپاه خود. همه خصوصیتی که برای قمر بنی هاشم (علیه السلام) می‌آورد همان خصوصیتی است که عده‌ای به واسطه آن و به بهانه آن با وجود اینکه انسان‌های خوبی بوده‌اند ولی در سپاه یزید بودند.

ظلم، رابطه انسان را از قرآن و امام قطع می‌کند. اینکه فرد توان تشخیص ندارد و امام هم به او القا نمی‌کند، محصول یک ظلم است. از طرفی این ظلم‌ها حقیقتاً باید برای فرد مهم باشد در این صورت به او گفته می‌شود. چنین فردی سراپا گوش می‌شود. حتی حرف‌های یک کودک هم برای او مهم می‌شود. در غیر این صورت از خود قرآن هم انسان چیزی بدست نمی‌آورد و متوجه نمی‌شود.

بحث راجع به استدلال نداشتن نیست. اینکه انسان در زمان قیام عاشورا بود چه می‌کرد، موضوعیت است. مثلاً در زمان حرکت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) ما در ایران بودیم، در نتیجه احتمالاً از موضوع حرکت ایشان به سوی کربلا بی‌اطلاع می‌ماندیم.

انسان دارای ضمیر هوشیاری است که به وسیله امام و قرآن به صورت وحی اخبار به او منتقل می‌شود. به میزانی که ظلم در انسان زیاد شود، او در تاریکی است و این ضمیر در او خاموش خواهد بود و بنابراین دریافتی نخواهد داشت. انسان اگر هست باید صدای امام را بشنود. اگر نشنود به همان اندازه ظلمت دارد. برای خروج از آن باید همه حواس را جمع کرد و این توجه اگر مستمر باشد «اخلص لله» می‌شود.

انسان زمانی که متوجه ظلم خود می‌شود، نوعاً شروع به حسرت خوردن می‌کند و خود را از جامعه کنار می‌کشد و ارتباط خود را با دیگران کم می‌کند و در همان حال باقی می‌ماند. در حالی که اگر حقیقتاً ناراحت این موضوع باشد، ظلم خود را برطرف می‌کند. خدا از انسان برطرف شدن ظلم را می‌خواهد نه گوشه‌گیری و غم غصه داشتن. این باور غلط در بین مردم است که هر کس محزون‌تر باشد، حال معنوی بهتری دارد. در حالی که قرآن می‌فرماید: «خسر الدنيا و الاخره» و «ذالك خسران المبين» خواهد بود چرا که حزن، فی‌الذمه مطلوب نیست. آنچه مطلوب است، نداشتن ظلم است.

اگر انسان به جای خدا قضاوت می‌کرد، غالب افرادی که ظلم در آنها رشد کرده را تبرئه می‌کرد. از نظر ما هر کسی هم غیر ازین فرد در این شرایط قرار می‌گرفت و بزرگ می‌شد، قطعاً ظلم می‌کرد، پس این فرد بی‌گناه است. لذا وقتی انسان‌ها را تحلیل سیستمی می‌کنید تقریباً همه مجرمین برائت پیدا می‌کنند. اما در قرآن اینگونه نیست. وقتی در زندگی افراد قرار می‌گیرید این گونه است. برای خدا مجرم، مجرم است و ظالم، ظالم است. یک جریانی دارد به این ترتیب تبرئه‌های خداوند مثل ما نیست. برای خداوند آنچه فرد در دست دارد و عمل نمی‌کند بیشتر از جرمی که مرتکب شده موضوعیت دارد. در این صورت انسان‌ها شاید در معرض آن گناه بزرگ نباشند اما در معرض کار کوچکی می‌توانستند بکنند و نکردند، قرار می‌گیرند. یعنی گویی ما و آن مجرم در یک موقعیت قرار داریم. در واقع هر دو در یک فضا و یک محور مختصات قرار می‌گیرند.

برای مثال در ایام محرم که در آن قرار داریم، مگر همه افراد دوست ندارند که در کاروان حضرت باشند، پس حداقل یک ظلم را در خود برطرف کنند. در واقع به مصادیق جزئی ظلم در خود توجه کنیم که می‌توانیم با آن مقابله کنیم و آن را شناسایی کرده و آن را برطرف کنیم. باید توجه را کنار بگذاریم.

یک مجرم نود و نه درصد کارهایی که می‌کند، ناهشیارانه است. در ما هم نور ایمان وجود دارد و از صد ظلمی که انجام می‌دهیم ۲۰ ظلم آن ناهشیارانه است. یعنی هرچه انسان در مسیر ظلم بیشتر قرار بگیرد، مولفه اصلاحی آن کمتر است و اگر آنها را اصلاح کند، زودتر به نتیجه می‌رسد. هرچه مومن می‌شود، مولفه‌های اصلاحی او بیشتر می‌شود و پخش‌تر است. به این ترتیب انسان مجرم در هر حالتی یک سری کارهای اختیاری دارد که جلوی ظلم را باید از آنجا بگیرد. انسان مومن هم به همین ترتیب است اما حوزه‌های اختیاری او در زمینه‌های هدایتی بیشتر از مجرم است. در واقع بیشتر می‌تواند اصلاح کند و به سمت نور حرکت کند.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

گویی این آیه برای جامعه کنونی آمده است.

كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

كَذَلِكَ، این مدل شبیه به مدلی که در بالا گفته شد، مدلی بود که برای همه انبیا اتفاق افتاد و همه انبیا دشمن دار شدند. یه عده‌ای به دیگران ظلم کردند و با هم دوست شدند. به واسطه ظلم‌های آنها شیطان هم آن‌ها را به اغوا کشاند و به مجرم تبدیل‌شان کرد.

در واقع تفاوت ظالم و مجرم در این است که انسان وقتی ظالم است به خود یا دیگران ظلم می‌کند. وقتی انسان جرمی دارد یعنی سزاوار مجازات است. ظالم الزاما مجرم نیست. ظالم تا زمانی که مجرم نشده، ظالم است. در واقع دو مرتبه دارد و کار ظالم به جایی می‌رسد که موجب عقاب است.

«كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» حکایت از یک جریان پشت پرده دارد. یعنی به حدی عرصه را برای نبی تنگ کردند که او را به سمت کشته شدن بردند. از پرده‌های مخفی خبر می‌دهد.

کسانی که کافر شدند گفتند «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» قرآن یک مرتبه نازل نشد و در طول زمان اتفاق افتاد. کفر گفتند که قرآن چرا این‌گونه است و به صورت کامل یک مرتبه نیامد. در حالی که خداوند می‌فرماید «كَذَلِكَ» ما اینطور آوردیم. چرا که نازل شدن این مدل قرآن منجر به تثبیت فؤاد می‌شود. «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» خود این مدل یک چینی را ایجاد می‌کند. هماهنگی و نظم ایجاد می‌کند.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

هیچ کس نباید خود را از ظلم تبرئه کند و همینطور هیچ کس نباید احساس کند مهر به قلب او خورده و دریافتی نخواهد داشت. از طرفی همه باید احساس کنند ممکن است دچار لغزش شوند. اگر حالت «خوف و رجا» باشد،

انسان به تعادل می‌رسد. هرگاه این خوف و رجا از انسان گرفته شود، دچار لغزش می‌شود چرا که احساس می‌کند به منطقه فراق رسیده است. کسی با او کاری ندارد و در یک امنیتی قرار گرفته است. این چنین نیست. انسان در هر حالی ممکن است لغزش داشته باشد. برنامه ثابت و جاری، از میان برداشتن موانعی است که جلوی نور را گرفته و ظلمت را که عامل آن ظلم است، ایجاد می‌کند.

واژه جَعَلْنَا به معنای «تقدیر و تدبیر و تقریر» دارای این سه مولفه است که هر کدام به صورت زیر است:

تقدیر یعنی قانون آن از قبل گذاشته شده است. **تدبیر** یعنی اداره و اجرا کردیم. **تقریر** یعنی اتفاقات بعد یا به واسطه آن را ثبت کرده است. هر جایی که خداوند در عالم، قانون تکوینی را که براساس آن حکمی تشریح می‌شود آورده، با جعل آمده است. مثل جعل اینکه لیل، لباس است. یا مثلا جعل بینکم مودت و رحمت قرار داده است یعنی به طور طبیعی انسان با ازدواج مودت و رحمت در او جاری می‌شود. این‌ها در واقع قوانین هستند.

وقتی می‌شود «جعلنا» در واقع بیان می‌کند که انسان قانون دارد. کسی که غیبت می‌کند، نمی‌تواند از این ظلمت غیبت دور شود و حتما گرایش به این ظلمت و غیبت پیدا می‌کند. در سوره زمر خیلی شدید در رابطه با کفار صحبت شده است که افرادی هستند که با شنیدن حرف‌های خوب هم به هم می‌ریزند. برای انسان سوال پیش می‌آید که چطور ممکن است برای فردی چنین حالی به وجود آید؟! به نظر دلیل این حالت این آیه است که جزاء هر گناهی، گناهی مثل آن است. وقتی کسی گناهی را مرتکب می‌شود، همان گناه جزاء فرد می‌شود. گناه بعدی جزاء بعدی. به این ترتیب هر گناهی با خود گناه دیگری می‌آورد. به همین دلیل به گناه «سلاسل و اغلال» گفته می‌شود. اغلال است چون دید فرد را محدود می‌کند به طوریکه غیر این را نمی‌تواند ببیند. رهبری در سخنرانی‌های خود بیشتر نقاط سفید و مثبت را بیان می‌کنند مثلا اینکه میزان انقلابی‌گری جوانان امروز حتی از زمان جنگ تحمیلی هم بیشتر است. چون خود ایشان انقلابی هستند و نور انقلابی‌گری در ایشان وجود دارد به این ترتیب آنها را می‌فهمد و می‌شناسد. این طور می‌شود انسان در غیبت امام، مثل امام زندگی کند چون با نور امام می‌تواند ببیند. ولی خاصیت گناه انداختن پرده‌هاست. یعنی چشم و گوش فرد نمی‌شنود و ذائقه فرد نمی‌کشد. به جایی می‌رسد که فرد هر کاری را در نظر می‌آورد، پوچ و بی‌فایده می‌شود.

یکی از مباحثی که بین جوانان مطرح است همین موضوعات است که مثلا رفتن به مسجد یا خواندن نماز اول وقت چه فایده و سودی می‌تواند داشته باشد. در واقع به این ترتیب انسان به این شکل تیره می‌شود و در ظلمت قرار می‌گیرد.

مهم‌ترین مصداق برای مذهب‌یون در رابطه با ظلم، عمل نکردن و ترک دانسته‌ها و آن چیزهایی که خوب و به صلاح است، می‌باشد. مثلاً من می‌دانم الان باید سکوت کنم ولی این کار را نمی‌کنم. خیلی‌ها دنبال راهکار برای انجام ندادن گناه می‌گردند. انسان نباید ظلم کند. مثلاً نباید غیبت کرد. انسان نباید به دنبال پیدا کردن راهکار چگونگی غیبت نکردن، زمان خود را از دست بدهد. مثلاً در سن بالا فرد فقط توانسته غیبت نکند در حالی که باید در خط مقدم جنگ در برابر باطل می‌بود. یک قاعده وجود دارد «کار خوب را باید انجام داد و کار بد را نباید انجام داد»

در واقع انسان دچار خسر می‌شود اگر ظلم‌هایی که به او نشان داده شده و او را نسبت به آن‌ها آگاه کرده‌اند، برطرف نسازد. و در این شرایط دستگاه درامام حسین (علیه‌السلام) قرار نمی‌گیرد و به ناچار در سپاه یزید خواهد بود. از طرفی نباید خیلی به دنبال راهکار بود. به دنبال انجام ندادن آن باشند. حالا به تدریج انجام دهد ولی ترک کردن حتماً باید باشد. حتی از یک ظلم و دروغ باید شروع کرد. البته این نظر امام (ره) در کتاب آداب نماز است. به این شکل است که انجام ندادن کاری به صورت دفعی است و انجام دادن یک کار به صورت تدریجی است. گفته شده است که هیچ تقوایی مثل از ترک محارم نیست چون آن را باید قطعی انجام نداد. در انجام واجبات باید انجام دهد و در اخلاق از کثرت رفتار می‌شود بهره گرفت تا صفت شود.

انسان وقتی دچار ظلم می‌شود و چنین جریان‌هایی برای او محقق می‌شود، حاضر نیست قطع کند و در نظام تربیتی اعتدال را نگه نمی‌دارد و فشارهایی را به فرزندهای خود تحمیل می‌کند. یعنی وقتی انسان در برطرف کردن ظلم‌ها و گناهان کوتاهی کند در سیستم تربیتی به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد.

برای سلامتی خود و همه شیعیان عالم صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاءالله هر کس در این جلسه هست به بهترین وجه به مقاصدی که نیت کرده در این جلسه به آن ها دست یابد، صلوات ختم بفرمایید.

کسانی که خود را با این سختی ترافیک و.. به جلسه می‌رسانند مسلم است که جز به انگیزه هدایت و رضایت و قرب الهی نیست. باید به این همت بلندی که دارند احسنت گفت. و برای اینکه ان شاءالله دعای عملی که برای هدایت کردیم محقق شود صلواتی ختم بفرمایید.

در مسیرهایی که ترافیک سنگین هست برای تلف نشدن زمان می‌توان روی موضوعی فکر کرد؛ البته لازمه آن این است که از ابتدای روز در گوشه ذهن چیزی داشته باشیم و در طول روز به آن فکر کرد. به نظر تا ساعت ۸ صبح بیشتر نمی‌توان روی آن متمرکز شد ولی در اثر تکرار این امر محقق می‌شود، به ویژه اگر سوره‌ای در یک مدت مشخص به صورت متمرکز کار شود برای مثال سوره ناس یا فلق در یک هفته در نظر گرفته شود. این تمرکز و کار روی یک سوره موجب می‌شود در رفت و آمدها و دیدن مسایل در پیرامون سوژه‌های خوبی به ذهن فرد برسد. انسانی که قرآن دارد بسیار جالب است چرا که مفاهیم و مضامین قرآن را در هر حالتی می‌تواند مشاهده و مصادیق آن را ببیند به شرط آنکه آن مفاهیم را در ذهن داشته باشد. بهترین کار این است که روی سوره‌ها تمرکز کند و بهتر است این کار را از جزء سی شروع کرد.

قرار بود رونمایی از سوره شود. به طور خلاصه سوره را مطالعه کنیم و نکاتی که در سوره بیان شده است را مروری اجمالی داشته باشیم.

- سوره مبارکه فرقان، سوره "تبارک" است و در روایت در رابطه با سوره‌های تبارک به سوره فرقان هم اشاره می‌شود. موضوع تبارک چند بار در سوره مطرح شده است.
- خصوصیت دیگر سوره بحث "فرقان" است. فرقان به معنای قدرتی است که بتواند بین حق و باطل تمایز کند و بتواند درست را از نادرست متمایز نماید. در واقع فرقان مثل سنگ محک است.

- یکی از اسامی قرآن "فرقان" است. در سوره فرقان به شأن فرقانیت قرآن اشاره شده است که با نذیر بودن خداوند ارتباط دارد.
- بزرگترین خصوصیتی که از خداوند در سوره بیان می‌شود "مالکیت آسمان و زمین" است و اینکه هر چیزی را به اندازه خلق کرده و در آن "تقدیر" قرار داده است.
- بالاترین مشکلی که در رابطه با انسان‌ها اشاره شده در نظر گرفتن غیر خداوند به عنوان "الله" است، در حالی که غیر او بی چیزی را خلق نکرده و مالک نفع و ضرر و موت و حیاتشان هم نیست.
- آیه سوم تقریباً همه مضمون سوره را در بردارد و نشان می‌دهد اگر انسان در پنج مفهوم تمرکز کند، یعنی در "نفع و ضرر - موت و حیات - نشور" به طور قطع موحد خواهد شد و اگر روی این پنج مفهوم متمرکز نباشد موحد نخواهد شد. در واقع کلید موحد شدن انسان بحث توجه به این مورد است که به طور مفصل در جلسات گذشته به صورت کلی بیان شد که البته ما مرور اجمالی می‌کنیم تا به ذهن دوستان برسد.
- یکی از بزرگترین موهبت‌هایی که خداوند به انسان عطا کرده وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. در واقع مفهوم برکت را با نبوت گره زده است.
- خداوند کسی که مال یا فرزندان زیاد دارد را اهل برکت نمی‌داند بلکه کسی که با پیامبر محتسب و اهل هدایت است را با برکت می‌داند.
- در آیه ۲۶ انسان احتیاج به دوست در دنیا دارد و از همین ناحیه دچار تزلزل می‌شود به این ترتیب انسان از ناحیه دوستانی که اتخاذ می‌کند دچار مشکل می‌شود. برخی دوستان در نقش شیطان ایفای نقش می‌کنند. وقتی زنجیره مباحث را به هم وصل می‌کنیم موجب می‌شود تا هر کدام از مولفه‌هایی که در سوره فرقان مطرح شد خود به عنوان فرقان باشد. یعنی برای تشخیص خوب یا بد بودن افراد کافی است توجه کنید موضع‌گیری فرد در رابطه با نفع و ضرر، موت و حیات و نشور چگونه است. البته ممکن است دست‌یابی به این مولفه‌ها در فرد دشوار باشد به همین دلیل می‌توان از روی دوستانی که فرد برای خود اتخاذ کرده و کسانی که با آنها ارتباط دارد به این تشخیص رسید. به این ترتیب همه مولفه‌هایی که در این سوره مطرح شده جنبه فرقانی دارد و انسان را در تشخیص‌ها یاری می‌کند. اگر فردی می‌خواهد ازدواج کند بهترین راه برای شناخت انسان‌ها این است که به افرادی که با آنها ارتباط دارند توجه کرد و اگر می‌خواهد به ملاکی برای تشخیص وضعیت روحی فرد برسد باید ببیند با چه کسانی دوست دارد آمد و شد کند و ارتباط داشته باشد.

• آیه ۳۰ در رابطه با خود قرآن بود که به صورت مفصل در رابطه با آن صحبت شد. بحث قرآن و نشست و برخاست با قرآن جزء موضوعاتی بود که در رابطه با آن بحث شد.

در این جلسه به سراغ آیات انتهایی سوره خواهیم رفت. البته اگر فرصت شد در رابطه با آیاتی که گذشت هم ان-شالله صحبت می‌کنیم.

فضای کلی سوره مبارکه فرقان بحث جدا سازی است و "وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)" فهرستی از خصوصیات "عباد الرحمن" مطرح می‌کند. با توجه به آیاتی که بیان شد "عباد الرحمن" کسانی هستند که جنبه فرقانیت پیدا می‌کنند یعنی در تشخیص‌ها قابل اتکا هستند و به تشخیص‌ها آنها می‌شود اعتماد کرد. اگر فردی همین خصوصیات را به صورتی که آیات گفته همین مقدار رعایت کنند و بلد باشند و جامع عمل بپوشاند طبق این آیات عباد الرحمن می‌شود البته بیشتر این خصوصیات رفتاری است و بخشی اعتقادی است.

اولین خصوصیت: کسانی هستند که روی زمین بدون تکبر راه می‌روند. یعنی سبک راه می‌روند و سنگین نیستند. در واقع احساس نمی‌شود که چیزی شده یا چیزی بلد هستند. یعنی اگر فردی با او تکلم کند به این دلیل که خود را "هون" می‌بیند کلام به کلام سخت نمی‌شود چرا که خود را کسی نمی‌بیند. در برخورد با دیگران به او بر نمی‌خورد. خیلی راحت است. فردی می‌گفت نزد عالمی رفتم. عالم گفت از شما سنی گذشته است. از این پس کاری به علم نداشته باشید و تا زمان دارید و جوان هستید به دنبال کسب علم بروید. این فرد از حرف عالم نارحت شد و می‌گفت چرا باید عالم بگوید از سن من گذشته است. با ما به مسجد رفتیم من به او گفتم اگر من الان واژه ناپسندی را در مورد تو به کار ببرم آیا تو باید فکر کنی کنی همان چیزی هستی و قهر کنی و بروی؟!..

می‌خواهم بگویم اگر فکر می‌کنی قول یک انسان "کن فیکون" است که می‌تواند همه چیز را تغییر دهد پس برو. این فرد بنده خداست و اگر او به تو گفته توان نداری نباید ملاک برای شما قرار بگیرد و احساس بکنید تمام حقیقت عالم این است و به شما بر بخورد و خود را از هدایت ساقط کنید. در واقع در مقابل سخن عالم باید پرسید چرا و به دنبال رفع آن بود. حتی ممکن است حرف عالم کنایه یا نکته‌ای باشد که به همین سادگی نمی‌توان با شنیدن این جمله کسب علم را کنار گذاشت. در واقع ناراحتی ندارد! می‌توان سوال کرد آیا من درس بخوانم یا آن را را رها کنم. البته ممکن است گاهی به صورت تخصصی نسخه ای داده شده است که در این صورت فرق می‌کند. ولی

در اینجا منظور مواجهه‌ها و درگیری‌هایی است که بین افراد رخ می‌دهد. انسان چون برای خود شأنیت قائل می‌شود حرف‌های دیگران برای او بسیار اثر گذار است. اگر کسی بر اثر حرف دیگران ناراحت و متاثر شد یعنی برای خود شخصیت و شأنیتی قائل است. کسی که با توجه به آیه "هون" باشد به حرف‌های دیگران دقت می‌کند یا درست است یا نادرست که در صورت درست بودن و داشتن ایراد بدون ناراحتی به دنبال برطرف کردن آن خواهد بود و اگر هم درست نباشد هم از آن به آسانی می‌گذرد. تاثیر پذیری از حرف‌های دیگران به دلیل این است که گزاره‌هایی در ما وجود دارد و با توجه به شخصیتی که برای خود قائل هستیم با برخورد به این گزاره‌ها یک مرتبه شخصیت خود را در خطر می‌بیند. بحث نفع و ضرر اگر دست خدا باشد، این شخصیت را انسان بین همه تقسیم کرده است! مگر شخصیت چیزی است می‌شود بین همه خرد و پخش کرد؟! البته ممکن است کسی معتقد باشد می‌شود این کار را کرد. برای مثال شهید بهشتی را در زمان خود ترور شخصیت کردند. در واقع شخصیت را می‌توان "آبرو" در نظر گرفت. مثلا گفته می‌شود آبروی من را ریختند یا به من تهمت زدند که در سوره نور در این مورد خواندیم. اگر به شما "افک" زدند یعنی تهمت مسائل جنسی زدند فکر نکنید اتفاق بدی برای شما رخ داده است. اولاً اگر تهمت زدن خوب زده‌اند تو که آنچه که می‌گویند نیستی. ممکن است فرد بگوید: خب دید افراد نسبت به من خراب می‌شود و در این صورت با من ارتباط نخواهند داشت.. اما باید به این موضوع توجه کند که بالاخره که بعد از مدتی متوجه خواهند شد که شما آن چه گفته شده بود نبودی و شرایط به حالت بهتری تبدیل می‌شود و دید همه نسبت به شما بهتر خواهد شد. اصلاً چرا باید فکر کنیم نفع در این است که دید افراد نسبت به ما باید خوب باشد. در واقع چرا باید برای نفع و ضرر چنین تعریفی داشته باشیم. در صورتی که نفع و ضرر در تعریف درست آن "آبرو داشتن در دنیا نفع و نداشتن آن ضرر" نیست چرا که انسانی بعد از مدتی خواهد مرد آبرو داشته باشد یا نه برای او چه تفاوتی خواهد کرد. در حالی که تعریف درست نفع این گونه است که انسان نزد خداوند جایگاه درستی داشته باشد و دارای قرب باشد. در میان انبیاء (علیهم السلام) بوده‌اند کسانی مثل حضرت ایوب (علیه السلام) بیمار می‌شوند به گونه‌ای که باید قرنطینه می‌شدند با این همه دارایی باید در جایی قرار بگیرند که هیچ کس نباید او را ملاقات کند به جز همسر ایشان که البته او هم داستان‌هایی دارد و ما با آن کاری نداریم. یعنی شرایط برای نبی خدا آنقدر سخت می‌شود طوری که با هیچ کس نباید ارتباط داشته باشد چون انسان‌ها فکر می‌کنند در این صورت دچار بیماری خواهند شد. فکر می‌کنند بیماری مسری است. نفع در این است که این فرد نبی خدا است و مقرب درگاه اوست ولو اینکه بیمار شود و درجایی قرنطینه باشد و از مواجهه با همه مردم محروم شود.

اگر حفظ آبرو می‌کنیم چون وظیفه ماست و به ما گفته شده باید مراعات کنیم. ما موظف هستیم کسی را به سوءظن آلوده نکنیم. موظف هستیم آبروی خود را نبریم چرا که برای خود نیستیم ولی اگر آبروی ما رفت یا کسی شخصیت ما را خورد کرد باید قائل به این باشیم که کسی نمی‌تواند به انسان ضرر یا نفع برساند همان طور که کسی نمی‌تواند حیات و یا موت به انسان بدهد همانطور که کسی نمی‌تواند دوباره انسان را زنده کند. همه این‌ها منحصرًا برای خداوند است.

"قول سلام" تهاجمی است و انفعالی نیست. ریشه اغلب ناراحتی‌های انسان‌ها از هم دیگر بلکه می‌توان گفت تمام ناراحتی‌های انسان به دلیل تعینات شخصی و گزاره‌های باطل و پوچی است که برای خود می‌بافد. یعنی هرکس از کسی ناراحت شد و به شخصیت او برخورد ریشه آن در تعیناتی است که در گزاره‌های پوچ شکل گرفته که خلاف عبادالرحمن است. البته این اولین خصوصیت عبادالرحمن است که مشی آنها در زمین هون است و با آنها زندگی کردن سخت نیست یعنی این طور نیستند که بعد از مدت کوتاهی نگران برخورد خود با آنها باشیم که نکند به آنها بر بخورد.

"قَالُوا سَلَامًا" چند مفهوم دارد: اولاً از روی ظاهر به معنای سلام گفتن است. دوما امنیت دارد یعنی برای مثال اگر آبروی او را کسی بریزد مقابله به مثل نمی‌کند. در صورتی که یکی از وجوهی که به ذهن می‌رسد مقابله به مثل کردن در مقابل کارها و برخوردهایی است که با ما می‌کنند. مقابله به مثل کردن را برای خود جایز می‌دانیم، در صورتی که اگر هرکس هم به او بدی کند در مقابل بدی نمی‌کند مگر اینکه اذن خدا باشد در چیزی که بنا باشد حکم خدا اجرا شود. در واقع حالت امنیتی که از طرف داریم را بیان می‌کند. در حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که یکی از ویژگی‌هایی که برای شیعیان خود مطرح می‌کنند همین موضوع "امنیت داشتن" است.

ولی اگر کسی از روی عمد برای هتک حرمت از آبروی مومن اقدام کند شامل این موضوع نمی‌شود و دارای قوانین متفاوتی است. مقابله کردن با چنین فرد و افشاگری‌های او متفاوت است و درحوزه‌های تدابیر سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد. البته در جاهای دیگر قرآن از این افراد که دارای تدابیر هستند به نام "الوالباب" یاد می‌کند.

"سلام" در سوره فرقان مربوط به برخوردهای روزمره‌ای است که انسان با آن‌ها در طول زندگی روزمره مواجه می‌شود. ناراحتی‌ها و کدورت‌هایی که انسان‌ها دارند نوعاً مربوط به فامیل و همسایه و خانواده می‌باشد. در واقع

مربوط به حوزه روابط می‌باشند. ولی درحالی که این ناراحتی و کدورت تبدیل به دشمنی می‌شود شرایط متفاوتی دارد.

اطلاق "جاهل" عام است یعنی در بین مردم یکی از مواجهات انسان با افرادی است که دچار جهل هستند یعنی نسبت به مسائلی علم ندارند. جهل به معنای عدم علم و عقل است. در قرآن جهل با دو واژه مطرح می‌شود "علم و عقل" ولی بیشتر مربوط به عدم عقل است یعنی کسانی که ملاک ندارند. به این ترتیب جاهل کسی است که فاقد ملاک است یعنی کارهای خود در زندگی را به دلیل نفع شخصی خود انجام می‌دهد. برای مثال در ترافیک کسی که تخلف می‌کند جاهل است چراکه به دلیل یک نفعی نه براساس ملاک یا قانون عمل می‌کند. به این ترتیب جاهل به معنای فقدان ملاک و معیار است. البته ممکن است اطلاعاتی در رابطه با این مسائل و موضوعات داشته باشد ولی ملاک این اطلاعات را ندارد. هرکسی که نتواند براساس ملاک و معیار در زندگی رفتار کند در قرآن "جاهل" خوانده می‌شود. سیستم جاهل عدم علم به معنای "عدم اطلاعات" نیست بلکه عدم علم به دلیل "عدم پردازش" است. تمرین مهارتی این موضوع به این ترتیب است که جدولی را ترتیب دهیم و تمام مواجهات یک هفته خود را در آن ثبت کنیم از مواجهه با فامیل و دوستان تا مواجهات دیگر همه را در آن ثبت کنیم. سپس ستونی را جدا کنیم و مواجهه‌هایی در آن ناراحت شدیم را ثبت کنیم. ستونی هم برای ثبت مواجهه‌های مثبت و خوشحال کننده هم جدا کنیم. ولی مواجهه‌هایی که باعث ناراحتی ما شدن اهمیت بیشتری دارند. از طرفی علت ناراحتی خود را هم بنویسیم مثلاً به دلیل ظلم به دلیل رعایت نکردن حقوق و موارد از این دست را ثبت کنیم. ملاک برخورد و مقابله به مثل با فرد را هم بنویسیم مثلاً سکوت کردیم یا برخورد تند داشته‌ایم هر نوع مقابله به مثل را هم ثبت کنیم. یعنی ممکن است ناراحتی وجود داشته باشد ولی برخورد و بروزی که شکل می‌گیرد مثبت باشد از طرفی ممکن است برخورد و بروز تند و منفی باشد. اگر حس درونی روی عمل کنترل شود بعد از مدتی حس درونی تغییر می‌کند و درست می‌شود. در واقع مهم بروز است مثل "حاسد اذا حسد" است یعنی اگر بروز فرد مثل بروزی که منجر به ناراحتی شده است باشد گناه است. ولی اگر شبیه نبود مشکلی ندارد. بعد از ثبت مواجهه‌های منفی و مثبت به تعداد مواجهه‌های مثبت سجده کنید. به قول معلمین به ازای هر برخورد مثبت برای خود صدآفرین ثبت کنید. یکی از مشکلات انسان این است برای رفتارهای مثبت خود شکر نمی‌کند ترس از مغرور شدن دارد. درحالی که اگر انسان در مواجهه‌های منفی بروز مثبت از خود نشان داد این منجر می‌شود در برخوردهای بعدی خود با قدرت بیشتری این رفتار را داشته باشد. باید انسان این موارد را احصا کند. یعنی اگر از او سوال شود در هفته گذشته آیا ناراحت شده ای پاسخ دهد

نمی‌دانم، این عدم توجه به این موارد باعث می‌شود این فرد در مواجهه‌های خود اگر ناراحت شود برخورد تند و بد از خود بروز دهد. این موارد بسیار خطرناک است.

نکته مهمی به ویژه در روابط بین زوجها وجود دارد، زندگی انسان حد آستانه‌ای از ناراحتی دارد بعد از مدتی این حد آسیب می‌بیند و می‌شکند و هر کدام از این برخوردها و ناراحتی‌ها قدرت انسان را کم می‌کند. حتی ممکن است این رابطه را به روز قیامت نرساند یا حتی به بیست سال آینده نرساند! انسان باید متوجه این موضوع باشد که اگر ارتباط دو نفر بعد از بیست یا سی سال به هم می‌خورد و جدایی رخ می‌دهد، این تصادفی نیست. این نیروها به صورت تدریجی کاسته شده و یک مرتبه در ضربه آخر از هم جدا می‌شوند. لذا از الان باید محاسبه کرد و واقعا با ملاک رفتار کنیم حتی در تذکر دادن هم با ملاک انجام دهیم. بین عمل و حال انسان فاصله وجود دارد. اگر انسان بتواند در دنیا از این فاصله استفاده کند خداوند به او رحم خواهد کرد. عمل در مقابل حال انسان مثل امضاء است یعنی انسان اگر حال ناراحت داشت ولی این حال را در عمل خود بروز ندهد مثل این می‌ماند که نامه‌ای امضاء نشده باشد.

برای دست یابی به این کنترل باید انسان محاسبه داشته باشد و بداند که از چه چیزهایی و به چه دلیلی ناراحت شده است. اگر دلیل نداریم بروز ندهیم.

به این ترتیب "قَالُوا سَلَامًا" یعنی طرف مقابل از انسان در هر حالتی مطمئن است و در پیشانی او و در رفتار انسان امنیت را می‌بیند با اینکه کار بدی داشته ولی می‌داند در مواجهه با این فرد مقابله به مثل نخواهد دید. بنابراین احصا کردن رفتارهای مثبت باعث تقویت انسان می‌شود از طرفی احصاء رفتار منفی و اصلاح کردن آنها هم باعث تقویت انسان خواهد شد. یکی از موارد نداشتن "قَالُوا سَلَامًا" این است که مثلا در بین زوجها در رفت و آمد کردن با خانواده‌های یکدیگر حساب رسی دارند مثلا شما به خانواده من ۵ نوبت سر زدید، من هم به خانواده شما ۵ نوبت سر خواهم زد. این مدل رفتارها در زندگی مشترک از مصادیق "قَالُوا سَلَامًا" نبودن است. و موارد از این قبیل در زندگی زیاد است.

"يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ" در واقع "مَش" در زمین در قرآن معادل سبک زندگی است. در این آیه سبک زندگی آسان مربوط برخوردها و مواجهه‌ها است و به معنای تعین قائل نبودن برای خود است. هر کسی خود تشخیص می‌دهد این تعین نداشتن چیست. منتها حد دارد و حد همان "هون بودن" است. مثلا به انسان گفته می‌شود شما باید برای ادامه زندگی به شهر دیگری منتقل شوید. این فرد اگر احساس تعلق به خانواده و زمین و شهر داشت در این صورت

سبک زندگی او مطابق آیه نخواهد بود ولی اگر کوله بار خود را برداشت و به شهر دیگر رفت و نسبت به این مسائل هم در خود دشواری ندید، شامل "هون" است. انسان بهتر است از همین برخوردها و مواجهه‌های روزمره خود شروع کند که کمتر ناراحت شود تا بعد به مسائل بزرگتر و مالی و مادی پرداخت. به نظر من اگر انسان توضیحات را عمل کند مسائل و مشکلات برای همه روشن می‌شود. به هر حال هر کسی ایجاد تکلف در رفتاری نکند برای او واضح خواهد بود. مثلا اگر کسی به انسان بگوید شما بی انضباط هستید به انسان بر می‌خورد یا نه؟ چون بی انضباط هستید ناراحت شدید یا چون نبودید ناراحت شدید؟! اگر بی انضباط نیستید که نباید ناراحت شوید و اگر هم هستید خوب هستید دیگر باید اصلاح کنید.

کسی که سخن می‌گوید نباید از واژه‌های نامأنوس استفاده کند ولی چون واضح است استفاده می‌کنیم مثلا وقتی شما به کسی می‌گویید "خر" او که بلافاصله صدای این حیوان را در نمی‌آورد مثل او رفتار نمی‌کند! چون او انسان است در حالی که این حیوان ویژگی‌های و رفتارهای خاصی دارد. به این ترتیب وقتی به شما گفته می‌شود بی انضباط بلافاصله که بی انضباط نمی‌شوید. ولی متأسفانه الان در شرایط کنونی این برخوردهای منفی در جامعه بسیار زیاد شده طوری که مثلا اگر به کسی سلام هم بدهید از آدم ناراحت می‌شود.

همسر شما می‌گوید بی‌مهر و محبت هستید، این حرف یا درست است یا نیست. اگر درست است که انسان خیلی زود متوجه خواهد شد و باید اصلاح شود و اگر هم اینگونه نباشد که باز خیلی زود مشخص می‌شود. به این ترتیب اصلاح شدن، ناراحتی ندارد. متأسفانه انسان دوست دارد نماز شب بخواند، استغفارهای طولانی کند زیارت برود ولی اصلاح نشود. اربعین پیاده روی برویم، ولی دریغ از این که یک صفت از صفات خود را درست کنیم. در صورتی که اصلاح شدن به اصلاح شدن است! به زیارت و کارهای این مدلی نیست. در حقیقت انسان باید به این موضوع توجه داشته باشد که تنها خداوند مالک نفع و ضرر و حیات و موت و نشور است. تا کی انسان باید غیر خدا را مالک بگیرد. هون به طور مسلم در رابطه با مواجهه است. به واسطه گزاره‌های منفی رسوب کرده در ذهن است که مالک نفع و ضرر را غیر خدا می‌دانیم. مثلا اگر در محل کار گزاره "حقوق تو را اداره می‌دهد" در ذهن نباشد، انسان جرئت می‌کند در صورت مواجهه با خطا و اشتباه آن را گزارش دهد. در غیر این صورت غیر خدا را مالک نفع و ضرر می‌دانیم. مثلا اگر کسی به شما بگوید سخنرانی شما بد بود این مسئله باعث می‌شود شما این موضوع را بررسی و ارزیابی کنید. این بررسی تا جایی است که انسان به این نتیجه برسد که مشکل از اوست یا ایراد فکری طرف مقابل است. البته اغلب هم ایراد فکری طرف مقابل است.

یکی از مسئولان وقت، ناراحت نزد شهید رجایی می‌روند و به ایشان در رابطه با آنچه مطبوعات می‌نویسند شکایت می‌کنند که این چه وضعی است و هرچه ایراد و مشکل است به ما وارد می‌کنند. شهید رجایی در پاسخ می‌گویند اینکه خیلی خوب است چراکه منجر می‌شود ما مرتب خود را ارزیابی کنیم تا اگر خدایی نکرد درصد کمی از این موارد هم درست بود، اصلاح شود.

اینکه انسان حق نقد منصفانه به دیگران ندهد و در مقابل نقد توفان می‌کنند، درست نیست و خلاف عباد الرحمن است. اینکه در رابطه با این موضوع تا این حد بحث شد به این دلیل است که برخی رفتارها به نحوی است که اگر انجام شود انسان را جزء عباد الرحمن می‌کند. یعنی اگر کسی فقط به همین آیه عمل کند یعنی "هون" باشد، بدون اینکه لازم به انجام کارهای دیگر باشد جزء عباد الرحمن خواهد بود.

تغییر صفت منجر به تحول در کائنات می‌شود. اگر هر کدام از ما در این جلسه صفاتی را در خود تغییر دهیم همه زائر اربعین نمی‌شویم بلکه زائر امام زمان (عج الله تعالی فرجه) می‌شویم. در واقع در این صورت انسان‌ها زائر اصل امام هستند و روح‌شان در جریان امامت قرار می‌گیرد و به زیارت امام، همه واصل می‌شوند و یک حرکت کلی در عالم اتفاق می‌افتد. به دلیل اینکه یک تعدادی توانسته‌اند یک صفت را در خود محقق کنند. اگر در مقابل براساس یک جریانی یک تعداد زیادی یک حرکتی را انجام می‌دهند، آن هم ارزش مند است چرا که علم می‌را به جایی می‌رسانند. اما به اندازه تغییر صفت در عالم اثر ندارد. به انسان گفته شده است که اگر این کارها را انجام دهید به مقام امامت می‌رسید.

مثالی در رابطه با قالب‌گیری ذهنی انسان

افرادی که می‌خواهند به اربعین بروند؛ در سامرا اجازه اقامت یک یا دو شب را می‌دهند. حتی ممکن است به برخی اجازه یک ماه را هم بدهند و البته وعده غذایی و جای خواب هم برای او کنار می‌گذارند. البته زمان مشخصی دارد مثلاً ۷ یا ۸ شب پتو به او می‌دهند و صبح زود هم از او می‌گیرند. در واقع می‌خواهم غالب‌گیری‌های ذهنی هر فرد را به شما بگویم. در سامرا دو امام بزرگوار (علیهما السلام) قرار دارد و حضرت نرجس خاتون (سلام الله علیها) سکینه (سلام الله علیها) مکان عجیبی است. انشاءالله خدا برای همه قسمت کند. اگر این موضوع که می‌خواهم بیان کنم متوجه شوید یک تجدید نظر کلی در سیستم و گزاره‌های ذهنی خود باید ترتیب دهیم. سامرا نوعاً خلوت است و هر کس می‌تواند زمان طولانی بدون مشکل در حرم باشد. شما می‌تواند در کنار قبر امام (علیه السلام) باشید، بدون اینکه کسی بگوید از آنجا خارج شوید.

تصور کنید یک شرایط خاصی تدارک دیده شده است که فقط شما هستید و حرم امام رضا (علیه السلام) حسبی که از ما برانگیخته می شود برای قرار گرفتن در این شرایط بسیار ویژه است چرا که همیشه دیده ایم حرم امام رضا (علیه السلام) بسیار شلوغ است.

بین این دو گزینه که در سامرا کنار دو امام بزرگوار در خلوت و بدون شلوغی و در گزینه دوم حرم امام رضا (علیه السلام) است. در ذهن نوسان و ترجیح می دهیم به دلیل شکل گیری که در ذهن شکل گرفته است انتخاب احتمالا حرم امام رضا (علیه السلام) خواهد بود.

امامین عسگرین (علیهما السلام) برای امام شناسی بسیار خوب هستند که بفهمیم ما در امامت چند مرد حلاج هستیم و چه دریافتی از امامت داریم.. چه آمد و شدی داریم. چه چیزی می دهیم و چه چیز دریافت می کنیم. خیلی جای تأسف است که در همان لحظه تمام حرف ها پرت و گم می شود در حالی که از قبل باید خود را آماده کنیم.

این مباحث را به عنوان توجه دادن به القائنات محیطی بیان کردم. به همین نسبت در نجف یک مرتبه همین حس تغییر می کند نه به دلیل اینکه امام علی (علیه السلام) است و آن دو بزرگوار امامین عسکرین (علیهما السلام) هستند. مثل این است که انسان یاد گرفته هر جا شلوغ تر باشد دریافت بیشتری خواهد داشت! در واقع گزاره هایی غالب شده که نمی دانیم از کجا آمده است.

انسان باید هر چه را که می شنود اول باید بررسی و با داشتن ملاک تصمیم بگیرد. در صورتی که انسان اول ناراحت می شود، بعد دلیل را جست و جو می کند. ناراحتی اشکالی ندارد اما بروز آن اشکال دارد و این موضوع به جنسیت مرتبط نمی شود. صفات عباد الرحمن با صفات عباد طرف مقابل خیلی وقت ها از نظر ظاهر شبیه به هم می شوند. یعنی مثلا به فرعون یا آمریکا اگر شما بگویید بد هستید ممکن است بگویند بد هستیم که هستیم یعنی بی تفاوت نسبت به مواجه هستند. این درست نیست. خصوصیت طیف چون شبیه به دایره است ابتدا و انتهای آن به عنوان نقاط مقابل خیلی وقت ها رفتارهای مشابهی از خود بروز می دهند ولی در فرعون هم وقتی روی نقطه حساس او دست می - گذارید متغیر می شود به این ترتیب فقط نسبت به برخی موارد بی تفاوت است. در مسائل سیاسی این مورد بسیار دیده می شود که برخی در مقابل انواع حرف ها و ناسزاها بی تفاوت هستند و سیستم نشنیدن دارند ولی همین افراد در مواردی کنترل خود را از دست می دهند. در انقلاب از این موارد بسیار وجود دارد که زمان زیادی خود را کنترل کرده ولی در مواردی این حد آستانه شکسته و بروز داده شده است. یکی از خصوصیات فرعون های واقعی تقوا بالعکس است که در غیر این صورت نمی توانند ادامه دهند. برای مثال ارجحیت و خباثت معاویه نسبت به یزید در

همین نظام کنترلی است که خباثت دارد. ولی همین افراد یک مرتبه بروز می‌دهند. اگر انسان در کنترل رفتارها خود یک سیر منطقی و ممتد نداشت یعنی یک جا هست و جای دیگر نیست. در واقع این توهم عبدالرحمن است که خطرناک تر از نبودن آن است.

اگر کسی تا این حد نظم درونی داشت که هر چیزی به او گفته شد آرامش و سکونت و ذکر به خدا را در او تغییر ندهد و در راه خدا مستقیم و مستمر باشد اسم او "عبدالرحمن" است و به این افراد بعداً گفته می‌شود "مخبت" یعنی کسانی که چیزی آن‌ها را به هم نمی‌ریزد. خداوند، به این صفت "هون" خیلی اعتنا کرده است. انسان در زندگی احتیاج به کسانی دارد که بشود به آنها اتکا کرد. افرادی که با حوادث متغیر نمی‌شوند. یعنی اگر ملامت ملامت کننده او را هدف شلیک قرار دهد او را از پا در نمی‌آورد.

اگر قلبی غیر سلیم باشد حتماً در عمل بروز پیدا می‌کند. عمل ثبوت یک صفت در وجود فرد است. این‌ها جز آن دسته‌ای است که در سوره نجم گفته می‌شود و خداوند می‌بخشد. انسان باید مراقب باشد تا این بروزات زیاد نشود. این برای انسان بسیار مهم است که تا زمانی که در حال باشد و عمل ناشایستی را بروز ندهد خداوند می‌بخشد. البته به قلبی که این موارد هم نمی‌آید بسیار عالی است ولی انسان نمی‌تواند جلوی حال و خطورات خود را بگیرد. ولی می‌توانیم وقتی خطورات می‌آید به عمل نکشیم و در این مورد اختیار داریم. اگر کسی بگوید این خطورات به حال من می‌آید و من را ناراحت می‌کند حرجی بر او نیست مادامی که به عمل نکشاند. وقتی ملاک روی عمل باشد مثل این است که خداوند یک رحمت عام را برای انسان قرار داده است و عمل را به عنوان ملاک گذاشته است و این منجر می‌شود تا وقتی فاصله‌ای بین حال و عمل فاصله‌ای می‌افتد، ملائکه‌ای را فرستاده شوند تا جلوی فرد را بگیرند و این خودش مانع بسیاری از مسائل را می‌شود. این امر موجب می‌شود جلوی مفسده‌ها گرفته شود. مثل این است که فردی غیبت کسی را نکند. غیبت به ذهن می‌آید و نمی‌گوید. ولی اینکه فرد بگوید "چرا باید به ذهن من بیاید" برای مراحل بعد است و برای شروع جلو گیری از بروز خوب است. اگر انسان خوبی‌های خود را احصای عددی بکند به تدریج بهتر می‌شود ولی اگر بی‌دلیل به خود سخت بگیرد به تدریج بدتر خواهد شد. مثلاً به این ترتیب که ۲۰ مورد خطورات منفی داشتیم که هر ۲۰ مورد را رد کردیم. به دلیل این موضوع یک مهمانی ترتیب دهیم بابت این تعداد کنترلی که داشتیم. حتی به کسی هم نگوییم. همین که انسان در کارهای خود قدردانی و شکر داشته باشد به تدریج حال او هم اصلاح می‌شود. به این ترتیب باید کارهای کرد تا خداوند این خطورات را هم به انسان نشان دهد. امیدوارم در اثر سوره فرقان این فرقان نصیب ما هم شود. به برکت ایام محرم و صفر و اربعین اباعبدالله (علیه السلام) صفت "هون" در ما جاری شود. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

انسان در صورتی مجوز دارد برای دیگران و برخوردهای آنها ناراحت شود که در رفتار او با دیگران تاثیر نداشته باشد. مثلا با خانواده نباید به واسطه این ناراحتی، بد رفتاری داشته باشد. باید فکر کند که این ناراحتی رزق او است و به عنوان رزق آن را مصرف کند اما نمی تواند ناراحتی را به دیگران منتقل کند.

نیت‌های خود را در ذهن بیاورید. ان‌شاءالله این مجلس، مجلس ذکر و توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد بلکه ان‌شاءالله حاجت همه برآورده شود، صلواتی بفرستید.

همانطور که می‌دانید خیراتی که به بشر تا کنون رسیده است، مدیون پیامبران (علیهم‌السلام) از حضرت آدم (علیه‌السلام) تا حضرت خاتم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بوده است. خیراتی که از انبیاء (علیهم‌السلام) رسیده است به واسطه پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) رسیده است. منشاء اصلی خیرات، پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است. برای اینکه توجه ما به حضرت رسول (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) قوت بگیرد صلواتی ختم بفرمایید.

بحث صلوات به معنای اتصال به فیض مقدس الهی است. همان فیضی که خداوند در سوره مبارکه احزاب وعده داده است. به واسطه صلوات، گناهان انسان بخشیده می‌شود و خطاها و لغزش‌هایی که در طول عمر مرتکب شده است قلم غفو بر روی آنها کشیده شده و حتی ممکن است تبدیل به حسنه گردد. این مشروط به زمانی است که انسان محبت به پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) پیدا کند و به واسطه آن محبت به اعمالی که پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) دوست می‌دارد هم در او اتفاق بیفتد. صلوات وقتی نتیجه دارد که انسان همانطور که به پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) عشق می‌ورزد به اعمالی که پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) دوست دارند نیز اجتناب و خودداری کند. در این صورت صلوات جواب خواهد داد، صلوات واقعی به این معنا است. بنابراین باید انسان رابطه داشتن با پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و اعمالی که پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) دوست داشتند و رابطه خود را با دشمنان پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و اعمالی که پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) دشمن می‌داشتند قطع کند. ان‌شاءالله به برکت این چند شبی که به نام پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است، این رفتار که هنوز در ما تحقق نیافته است، تحقق یابد و اگر افتاده قوت بیشتری پیدا کند و ما اهل صلوات شویم، صلواتی ختم بفرمایید.

در هفته‌های گذشته، موضوع جلسه سوره مبارکه فرقان بود. جلسات را با رویکرد خانواده مطرح می‌کنیم و ان‌شاءالله سعی می‌کنیم به بحث خانواده بیشتر بپردازیم. بحث سوره‌ای را متوقف نمی‌کنیم چون همین که محفلی حول

سوره‌ای دایر می‌شود، ملائکه آن سوره به جلسه دعوت می‌شوند. به هر حال خواسته یا ناخواسته در روح و روان ما اثر دارد. مانند آن است که ما به یک مهمانی رفته و میزبان ما سوره مبارکه فرقان بوده است. خیلی مغتنم است که انسان در ایام عمر خود میزبان یک سری از سوره‌ها باشد. ما سعی می‌کنیم با مضامینی از سوره آشنا شویم و اگر در گذشته فرصت برای مطالعه سوره نداشته‌ایم، در این جلسات موضوعات سوره را بررسی کرده یا اگر قبلاً خوانده‌ایم، موضوعات سوره را با دقت بیشتری مطالعه کنیم.

خلاصه و یادآوری مباحث مطرح شده در جلسات گذشته:

۱. بحث «برکت» مهم‌ترین موضوعی است که در سوره مبارکه فرقان آمده است. در این سوره واژه «تبارک» آمده است و می‌توان سوره فرقان را به عنوان سوره «تبارک» در ذهن داشت. سوره دیگری که به موضوع «تبارک» اشاره دارد سوره مبارکه مُلک است. واژه «تبارک» در سوره مبارکه فرقان چند بار تکرار شده است.
۲. یکی دیگر از خصوصیات سوره فرقان معرفی قرآن به وجه فرقانیت است. کلمه «فرقان» خود از نام‌های دیگر قرآن است، این نیز موضوع مهمی است که خداوند یک سوره را به نام فرقان اختصاص داده است که نام دیگر قرآن یا کارکرد قرآن است. انتظاری که از قرآن در ذهن است به عنوان میزان بین حق و باطل است.
۳. خصوصیت دیگر سوره فرقان معرفی پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) به عنوان «نذیر» است. نذیر کسی است که عامل هشداردهنده انسان است. حال این که حالت تشویق یا حالت تنبیه را در بر دارد.
۴. خصوصیت دیگر سوره فرقان فهرست کردن انواع انحرافات است که انسان با آنها مواجه می‌شود و او را از مسیر حق دور می‌کند را بیان می‌کند. اگر کسی به دنبال لیست کردن انحرافات انسان از مسیر حق است می‌تواند این سوره را دنبال کند.
۵. به هر حال انسان در دنیا زندگی می‌کند و باید بداند که ارزش این دنیا تا چه اندازه است. چقدر باید به دنیا اعتنا کرد. آیه ۱۰ سوره مبارکه فرقان این موضوع را به صورت واضح بیان می‌کند. «خیرا من ذالک» یعنی خداوند هیچ ابایی نداشت از اینکه به پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) قصر و مواهب دنیایی دهد ولی این گونه نبوده به این ترتیب ممکن است پیامبران (علیهم‌السلام) هم از مواهب دنیا محروم و بهره داشته باشند و ممکن است نداشته باشند.

وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَأُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸)

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰)

برخی گفتند که خداوند چرا به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) باغ نداده است و دارایی و امکانات مالی نداده است خداوند به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) رو می کند و می فرماید بین چگونه برای تو مثل ها از دنیا زد. خداوند تعمد دارد که بگوید به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خود باغ و گنج نداده است.

نکته پنجم می شود اعتباری سنجی دنیا نسبت به آخرت. که شبیه همان موضوع در سوره زخرف است و البته مفصل تر بیان شده است.

برخی نکات سوره هم مربوط به آیات تکوینی است، آیات عجیبی در این سوره وجود دارد که از روی آنها عبور می کنیم تا به آیات «عباد الرحمان» و بحث اصلی خود برسیم.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵)

ثُمَّ قَبْضَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ أَلْيَلٍ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸)

یکی از آیاتی است که در متون فلسفی خیلی به آن اعتنا شده است، «کیف مد اظل» آیا ندیده پروردگارت چگونه سایه را گسترده ساخت. خدا خود را با سایه معرفی می کند، یعنی اگر خدا می خواست سایه را ساکن قرار می داد، یعنی شیء می چرخید نسبت به حرکت خورشید و سایه ثابت می ماند، شأن مستقل برای سایه قائل می شد و خود،

موجود جدیدی غیر وابسته به موجود دیگر می‌شد؛ ولی آن را وابسته به شیء خلق کرد. خورشید را دلیل سایه قرار داد. یعنی چون خورشید هست پس سایه هست.

۶. نکته بعدی که در سوره فرقان مطرح می‌شود نوع استدلال و روش استدلال را نشان می‌دهد. چون خدا هست خیلی چیزها هستند. نه به دلیل اینکه خیلی چیزها هست خدا هست. درحالی که استدلال‌های ما نوعاً از سمت نادرست است مثلاً در برهان نظم ما می‌گوییم چون نظم هست پس خدا هست در حالی که باید از سمت دیگر تحلیل کرد، چون خدا هست پس نظم هست.

مثلاً در خود آیه *أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا* درست است که ابتدا دقت روی شیء می‌رود ولی در واقع سایه نور است مثلاً در شب که ظلمت وجود دارد نور نیست بنابراین سایه نیز وجود ندارد. نوعاً در استدلال، اصل از معلول به منشاء نیست بلکه از خود منشاء به معلول است که این مطلب برهان را ترتیب می‌دهد که در تمام زندگی کاربرد دارد. برای مثال در رابطه با یک انسان متعالی و خوب یک‌بار می‌گوییم چون این انسان متعالی و خوب است پس کار خوب انجام می‌دهد و بار دیگر می‌گوییم چون این فرد کار خوبی انجام می‌دهد پس انسان خوب و متعالی است. این دو نوع استدلال است که ما نوعاً از مسیر اول می‌رویم. یک موقع انسان با خدا عهد کرده و می‌گوید چون با خدا عهد کرده‌ام پس فلان اتفاق حتماً برای من می‌افتد، نوع دیگر این‌گونه است که می‌گوید چون با خدا عهد کردم پس این اتفاق برای من می‌افتد. نوعاً ایمان از آن بالایی سرچشمه می‌گیرد، یعنی چون خدا، خداست، چون خوبی، خوبی است، چون خدا رحمانیت دارد پس بنابراین از خوب غیر خوب صادر نمی‌شود. این موضوع کاربردهای متعددی دارد.

سوال: آیا می‌توان این آیه را این‌گونه برداشت کرد که خداوند می‌توانست زمین را طوری قرار دهد که سایه تشکیل نشود؟

- بستگی دارد «وجعله» را به چه چیزی بگیرد. اگر به «ظل» بگیرد، اگر می‌خواست آن را-سایه را- ساکن قرار می‌داد، یعنی آن زمانی که سایه وصل به شیء نباشد و مستقل باشد. از طرف دیگر زمانی که حرکت و حالات مختلف نباشد، سایه هم نخواهد بود.

آیات میانه سوره که ما خیلی به آن‌ها نپرداختیم را تا حدی رونمایی کنیم:

شب: به عنوان لباس

خواب: به عنوان آرامش

روز: زنده شدن

ریاح: بشارت‌دهنده، بادهای بشارت‌دهنده چون انواع بادها را داریم، مثل باد خزان‌کننده و از این دست ولی در این آیه به بادهای بشارت‌دهنده که نوید بهار را می‌دهد، اشاره کرده است.

آب: به عنوان طهور، ما هر زمان جایی را می‌شوئیم می‌گوییم خدا را شکر که آب هست و می‌توان کثیفی را شست. از طرفی خدا را شکر می‌کنیم که بعد از شستن این خیسی، خشک می‌شود. این موضوع به این دلیل است که «وسماء ذات الرج» یعنی آب از آسمان آمده است و به آسمان باز می‌گردد. اگر این خاصیت برای آب نبود یعنی می‌آمد و نمی‌رفت حیات محقق نمی‌شد، چون حیات در اثر آمدن و رفت آب رخ می‌دهد. شما وقتی یک گیاهی را آب می‌دهید چون آب در آن جریان پیدا می‌کند حیات در او ایجاد می‌شود. در سوره مبارک طارق اشاره می‌شود که سماء ذات رجع است و ارض ذات صدع است. یعنی از یک سمت رجع و صدع بودن آسمان و زمین را به وضعیت آب نسبت می‌دهند. به همان دلیل در این آیه می‌فرماید: «و ما انزلنا من سماء ماء طهورا».

سوال: منظور از ظل تاریکی است. یعنی در کل تاریکی است و وقتی می‌گوید مد این تاریکی گسترش می‌یابد؟

- منظور از سایه به این معناست که وقتی یک شیء در برابر نور است، اثر آن شیء را که به صورت تاریکی ظاهر می‌شود را ظل می‌گوییم. «مد» به معنا بلند شدن و کش آمدن است. در تاریکی که دیگر نوری نیست که شیء در مقابل آن اثر داشته باشد و سایه ایجاد شود. مثلاً درخت در اثر نور است که سایه‌ای ایجاد می‌کند.

لُنْحَىٰ بِهٖ بَلَدَةٌ مَّيْتًا وُ نُسْقِيهٖ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَمًا وَاَنْاسِیْ كَثِيْرًا (۴۹)

بحث حیات و بلدة میتا، موضوعاتی که در رابطه با آب است و مواردی است که در این سوره ذکر شده است.

آیات مربوط به عباد الرحمن

«عباد الرحمن» یعنی بندگانی که رنگ خدایی و رحمت عام خدایی را گرفته‌اند، یعنی خیر و فیض آنها برای خاص و عام، مومن و کافر، جانور و گیاه. یعنی شمولیت رحمتشان فراگیر است و فقط مختص انسان نیست و جنبه عمومی دارد.

ویژگی‌های «عباد الرحمن»

۱. يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا، بی تکبر و بی تکلف روی زمین راه می‌روند. کسی نمی‌تواند فخری از این‌ها ببیند.
۲. إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، اگر به جاهلی برخورد کنند؛ جاهل در قرآن بی علم و بی عقل می‌باشد؛ برای جاهل امنیت هستند درست است که جاهل امنیت را بر هم می‌زند ولی عباد الرحمن برای او امنیت هستند. یعنی مقابل مثل نمی‌کند و مثل جاهل که امنیت را سلب می‌کند این افراد امنیت را سلب نمی‌کنند، حتی برای خود آن افراد هم این کار را نمی‌کنند، ممکن است با جهل آنها مقابله کنند ولی امنیت آنها را بر هم نمی‌زنند.

۱. يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، در شب بیتوته دارند یعنی بیت دارند و با نماز شب ادغام شده است.
۲. يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، خوب بودنشان عامل این نیست که از عذاب نترسند، یعنی برای خوب بودنشان حساب خصوصی قائل نیستند. یعنی این گونه فکر نمی‌کنند، با کارهای خوبی که ما کردیم خداوند چرا باید ما را عذاب کند. در حالی که افراد هرچه عباد الرحمان تر هستند نسبت به این موضوع که می‌گویند «رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ» دعای بیشتری دارند. اینطور نیست که این فرد احساس کند عمل خوب او مساوی با بهشت رفتن قطعی است یعنی برای خود استحقاق قائل نمی‌شود. این موضوع را در دعا‌های امیرالمومنین (علیه‌السلام) زیاد می‌بینیم، در واقع امیرالمومنین (علیه‌السلام) اگر دعای کمیل می‌خواند برای ما نیست بلکه برای خود می‌خواند، طبق آیه ۶۵ همین سوره جنبه تعلیمی ندارد، جزء عباد الرحمن است و واقعا می‌خواهد جهنم از او دور باشد و دلیل آن هم إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، است یعنی جهنم هم از جهت استقرار و هم از جهت اقامتگاه جای بدی است. عمل منجر نمی‌شود این خوف و رجاء به هم بریزد. در واقع هم این طور هست، خدا خداست و خالق و مالک ما است و اگر هم ما کار خوبی می‌کنیم و از بدی دوری می‌کنیم، حقی برای مصون بودن، تولید نمی‌کند. فهم این موضوع شاید برای ما سخت باشد ولی اگر قرآن بخوانیم و آیات را مطالعه کنیم متوجه می‌شویم.

عباد الرحمان مومنین متقینی هستند که در این سوره به وصف «عباد الرحمن» ذکر شده‌اند. بیشتر جنبه اجتماعی بودن آنها در این سوره اهمیت دارد.

«مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا»، محل استقرار و قرار و اطمینان، رضایت، محل رضایت آنهایی که مربوط به «قرار» است. محل اقامت، اقامت همان «مقام»، یعنی جایی که مرتبه پیدا می‌کند و نزولات الهی نازل می‌شود، مقام حالت نتیجه و مرتبه مقام آن، مقامی که نسبت به خیرات انجام داده است. سَاءَتِ مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا هم برای بهشت و هم برای جهنم است، مستقر محل قرار است که در این آیه «سَاءَتِ» است یعنی خیلی بد، و «مُقَام» هم به معنای مرتبه خیلی بد است یعنی مرتب دریافت‌های ناجور دارد. در واقع «قرار» مربوط به خود فرد است و «مُقَام» مربوط به آن چیزی است که بر فرد نازل می‌شود.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

انفاق می‌کنند و در این حال نه اسراف می‌کنند و نه دستشان تنگ می‌شود. این موضوع در سوره مبارکه اسراء هم اشاره شده است که خداوند اصرار دارد یک نفر وقتی انفاق می‌کند مسیر تعادل را حتما رعایت کند که این افراد هم همین کار را می‌کنند.

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)

لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ به نوعی بیان می‌کند حوادث زندگی و شرایط زندگی منجر نمی‌شود آنها غیر خدا را اله خود قرار دهند. شرایط سخت زندگی آنها را از وضعیت تعادل خارج نمی‌کند. خیلی مهم است که این افراد نه قتل نفس دارند و نه زنا می‌کنند. من چند سالی در رابطه با این دو موضوع فکر می‌کردم که چرا برای «عباد الرحمان» این دو ویژگی، قتل و زنا را مطرح کند.

آقای عباسی: در این رابطه سه نکته به ذهن بنده می‌رسد. نکته اول اینکه بین شرک و گناه رابطه وثیقی وجود دارد چرا که در ابتدا آیاتی در رابطه با صفت‌های مثبت «عباد الرحمان» صحبت شد و یک مرتبه در این آیه صفت‌هایی را «عباد الرحمان» باید از خود سلب کنند می‌آید و اولین صفت سلبی هم شرک را مطرح می‌کند.

نکته دوم این است بین قتل و زنا نیز رابطه وجود دارد که هر دو منجر به قتل می‌شود. چون انسان‌ها به واسطه رابطه نامشروعی که با هم دارند دچار خباثت شده و از حیات طیبه محروم می‌شوند و هم ممکن است فرزندی از این رابطه شکل بگیرد که او نیز از این حیات طیبه محروم شود. در سوره مبارکه نور نیز زناکننده را هم تراز با مشرک در نظر گرفته شده است.

نکته سوم، بعضی گناهان مرتبه‌ای هستند همانطور که خیرات مرتبه‌ای هستند. مثلاً برای سرقت شاید نتوان مرتبه در نظر گرفت ولی برای شرک و زنا می‌توان این کار را کرد. به میزان نفی شرک این موضوعات در رابطه با افراد کم می‌شود. برای مثال در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که برای همه اعضا زناپی وجود دارد.

نظر آقای عباسی نکته سوم است. روی این نکته می‌توان تمرکز کرد که به طور قطع «عباد الرحمان» خود را از هیچ گناهی مصون نمی‌داند. یعنی نمی‌گوید چون من انسان خوبی هستم پس از گناه مصون هستم. حتی در رابطه با زنا نیز این را نمی‌گوید. مراقبت دارد. اغلب لطمه‌هایی که به انسان خورده شده چه در رابطه با مسائل اقتصادی یا مسائلی از این دست، به این دلیل است که انسان برای خود یک مقامی قائل است که آن گناه را برای خود نمی‌بیند.

در یکی از موارد شخصی با مشکلی در خانواده روبه‌رو شده بودند که باعث شده بود در درگیری با همسرشان زد و خوردی صورت بگیرد، از این فرد سوال کردم که چرا شما باید به این کار دست بزنید، ایشان شروع کردند به گریه کردن و پاسخ دادند: «من در دورانی که مجرد بودم اگر کسی به من می‌گفت همسرش را مورد ضرب و شتم قرار داده با او به شدت برخورد می‌کردم، حالا من با این طرز فکر این کار را انجام داده‌ام و از این ناراحت هستم که من چرا باید این کار را بکنم.» اگر این فرد مراقبت نداشته باشد ممکن است دست به گناهان بزرگتر نیز بزند و این خطرناک است. برخی افراد به دلایلی مثلاً نمازی که می‌خوانند و کارهای خوبی که دارند؛ در امورشان مراقبت نمی‌کنند، حریم‌ها را نیز رعایت نمی‌کنند و دچار مشکلاتی می‌شوند. نباید خود را مصون دید، آدم‌هایی که این ویژگی‌های «عباد الرحمان» را دارند اهل مراعات هستند. متأسفانه افرادی هستند که به دلیل مومن بودن مراقبت‌هاشان کمتر می‌شود. این گناهان ناگهانی اتفاق نمی‌افتد و به تدریج است. برای مثال ما در این مدرسه با برخی از افراد سابقه

ده ساله داریم ولی این سابقه دلیل بر شوخی کردن نیست. اگر این اتفاق بیافتد یعنی «ولایزنون» را رعایت نکردیم. افراد به واسطه متاهل بودن به واسطه امام جماعت بودن و از این موارد مصون از گناه نیست. هیچگاه فرد نباید مراعات کردن نسبت به زنان یا نفوس را رها کند. قتل نفس نیز به همین ترتیب است. قتل نفس یعنی یک فرد کاری کند که یک نفر زودتر از عمرش بمیرد. مثلاً فردی همسر خود را عذاب دهد و این موضوع باعث شود که همسر او چند سال کمتر عمر کند. این می‌تواند از مصادیق قتل نفس باشد. این موضوع در زندگی خانوادگی خیلی اتفاق می‌افتد. حتی برای برخی شهرها می‌توان آمار گرفت مثلاً در برخی شهرها وقتی بررسی می‌کنید طول عمر خانم‌ها ۲۰ سال کمتر از آقایان است.

دعا کنید ندانسته هر خطایی کردیم که منجر شده است کسی از این موضوع لطمه‌ای ببیند و به این واسطه عمر او کوتاه شود، به واسطه خواندن این سوره خداوند به آن فرد چیزهایی را عنایت کند تا جبران این کار ما باشد..

این در رابطه با کسانی هست که ناحق باشد ولی کفار و افرادی که حق آنها لطمه دیدن است باید در رابطه با آنها کارهایی کرد که آنها بیشتر لطمه ببینند. مثلاً رباخوار است یا مردم را گمراه می‌کند دست از این کارها بردارد که بحث این موارد جدا است ولی در رابطه با روابط خصوصی خود با فامیل یا فرزندان که این فرزندان خیلی مهم هستند. خیلی باید دقت کرد چون فرزندان تا یک سنی خیلی والدین را اذیت می‌کنند. از خدا بخواهیم به برکت این شب‌ها گناهی مثل زنا که نمی‌دانیم و ممکن است به دلیل یک شوخی ساده حرمت‌ها شکسته شود، دچار این گناهان نشویم دچار قتل نفس با ویژگی‌های بیان شده نشویم. این دقت‌ها و مراقبت‌ها ما را زنده و توفیقات ما را زیاد می‌کند.

شهادت یک مقام است، صرف کشته شدن نیست. در کل فرقی نمی‌کند به هر حال می‌رویم آن طرف، ولی این خیلی سخت است که در آخرت در پرونده ما ندانسته زنا و قتل نفس ثبت شود بنابراین در دعاهایمان این موضوعات را قرار دهیم.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)

نکته خیلی مهمی که وجود دارد این است که اگر انسان باور می‌کرد اگر دچار گناه شود، یعنی دچار «اثامه» می‌شود یعنی خود را در سنخ گناه می‌اندازد و از جنس گناه می‌شود که در این صورت عذاب او مضاعف می‌شود و به این دلیل است که جنس قیامت عذاب را مضاعف می‌کند. برای مثال وقتی به بدن ضربه می‌خورد تا به عصب برسد شدت کم می‌شود ولی وقتی تنها عصب باشد خوب شدت آن بیشتر است آخرت نیز شبیه به برخورد با عصب است. چون جنس قیامت پرده‌ها کنار می‌رود عذاب آن نیز حالت «زهر» دارد و به معنای برابر است که البته بستگی دارد. خود «اثم» مثل مجازات می‌ماند. جنس روز قیامت «خلود» است، نه این که خداوند بخواهد کسی را در بهشت یا جهنم خالد کند و این گونه هم نیست که خداوند نخواهد جعلی نیست. مثلاً در خواب امکان پیش‌رفت و پس‌رفت امکان عمل نیست و هرچه هست خود نفس است که اگر خوب باشد خوب است و اگر بد باشد بد است. قابل تغییر هم نیست و وصل به اراده است و اینطور نیست که روز و شب بگذرد و فرد خوبی و بدی را زیاد کند. جنس قیامت خلود است. اگر انسان این موضوع را بداند سمت هیچ گناهی نمی‌رود. این حالت خاری و پستی امکان برگشت ندارد و همیشگی است. خلود را عقلی نگیرید، عرفی در نظر بگیرید.

سوال: بحث شفاعت چه می‌شود؟

- آیات شفاعت در قرآن سوره مبارکه مدثر است:

فَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ (۴۴) وَكُنَّا نَخْوِضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸) مَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸)

حضرت علامه طباطبایی (ره) ذیل این آیات مباحثی را آورده‌اند و به عنوان «اثبات شفاعت قرآن» مطرح کرده‌اند. برای اصحاب یمن امکانی فراهم شد که بتوانند از مجرمین سوالاتی بپرسند، سوال می‌کند چرا برای شما شفاعت نبود، پاسخ دادند چون ما از نماز گزاران نبودیم و اطعام مسکین هم نداشتیم، همنشین با گناه کاران بودیم و تکذیب روز دین هم کردیم. بنابراین آنچه انسان را از شفاعت محروم می‌کند این موارد است. شفاعت با توجه به این سوره برای همسر فرعون است برای کسی است که در جایی گیر افتاده است. همسر فرعون در دربار گیر افتاده بود اظهار

ایمان کرد و شهید شد. حب اهل بیت (علیهم السلام) و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) درست است ولی با شرایطی که در سوره مطرح کرد شفاعت شامل حال انسان می شود.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰)

در این آیه اشاره می کند به وسیله توبه گناهان تبدیل به حسنه می شود. مومنین باید مراقبت بیشتری داشته باشند تا در آن سمت قرار نگیرند. چه بسا در یک خانواده دو برادر هستند که یکی تا اواخر عمر خود مومن بوده ولی یک لغزشی او را به هلاکت رسانده و برادر دیگر در اواخر عمر خود توبه کرده و عاقبت بخیر شده این به معنای تصادفی بودن نیست بلکه از جنبه تمثیل بیان کردیم که همیشه خوف و رجا هست و کسی نباید خود را مصون بداند. از طرف دیگر نباید کسی خود را آخر خط ببیند. ما نسبت به هیچ کس نمی توانیم بگوییم در جهنم قرار می گیرد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

این آیات می تواند تبدیل به دستورالعمل شوند. عباد الرحمن «الزُّور» یعنی شهادت به زور نمی دهند، در مواجهه با لغو با کرامت و بزرگواری برخورد می کنند. لغو آنها را جو زده نمی کند و تعادل او را به هم نمی ریزد. کرامت یعنی تحت تاثیر الگوهای غلط قرار نمی گیرد. با کرامت عبور می کند یعنی به او آسیبی نمی رسد و انعطاف دارد و به کسی لطمه نمی زند و جنگ به پا می کند و زیر بار لغو هم نمی رود. ما خیلی وقتها وقتی به لغو می رسیم اعتدال را رعایت نمی کنیم و خارج می شویم. لغو دیگران روی او اثر ندارد. خیلی وقتها ما می خواهیم جلوی بدی جامعه بایستیم نمی توانیم مدیریت کنیم و شروع به بدی کردن می کنیم.

اگر کسی در رابطه با حرف خدا حرفی زد از نزدیکان تا فامیل با بی اعتنایی با او برخورد نکنیم. در زندگی ما این موارد خیلی پیش می آید مثلاً یک نفر به نحوی ذکر خدا را بیان می کند ما او را حمایت نمی کنیم یا سکوت می کنیم

یا مخالفت می‌کنیم. وقتی کسی چیزی گفت که رایحه‌ای از ذکر خدا داشت او را تایید کنیم و بشنویم. «صُمًّا وَ عُمِيَانًا» یعنی مخصوصاً بی‌اعتنایی می‌کند. نباید ذکر خدا برای انسان حالت خنثی داشته باشد.

«يَخْرُؤُا» یعنی وقتی آیات را می‌شنود سجده می‌کند و لَمْ يَخْرُؤُا یعنی سجده نمی‌کند و بی‌اعتنا است و «عليها» یعنی آیه بر او نازل و خواند می‌شود.

سوال: در سوره مدثر اصحاب یمین چه نیازی به شفاعت دارند؟

- شاید شفاعت چیز دیگری است. شفاعت بیشتر زمانی است که مثلاً ما که علم به قرآن نداریم ولی ارتباط با پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و شفاعت ایشان باعث می‌شود ما علم پیدا می‌کنیم. آنقدر جا دارد برای شفاعت، که وقتی انسان از گناه پاک می‌شود مستعد شفاعت می‌شود چون عالم آخرت خیلی بی‌نهایت است.

تفسیر المیزان آیه ۷۳ (صُمًّا وَ عُمِيَانًا) یعنی از روی تفکر و تعقل با آنها برخورد می‌کنند. «عباد الرحمان» با لغو مواجه نمی‌شوند بلکه با ذکر مواجه می‌شوند. همین سیستم را برای لغو پیاده می‌کنند. یکی ناظر به اتفاقات فردی است و قرآن خواندن و روایات و احادیث است و دیگری در ارتباط با تعامل با دیگران است وقتی آیات برای آنها خوانده می‌شود یا با آنها مواجه می‌شوند نسبت به آن واکنش مثبت دارند. شفاعت از واژه «شفع» به معنای جفت شدن است پس باید شرایطی برای این حالت وجود داشته باشد.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴)

أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تحِيَةً وَ سَلَامًا (۷۵)

خَلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۷۶)

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

آیه خَلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۷۶)

از آیات غرر کل قرآن است و آیاتی است که لازم است انسان آن را هم از نظر معنایی و هم از نظر عملی بداند به این دلیل که تمامی بحث هدایت و ضلالت را این آیه به صورت کاربردی بیان کرده است.

مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّيَ يَعْنِي شَمَا بِي اندازه هستيد اگر دعا نباشد. يعنى دعای شما باعث می شود شما در نزد خداوند قدر و اندازه پیدا کند. هر کس می خواهد قدر خود را نزد خداوند بداند بنگرد دعای او نزد خداوند چیست. قدرشناسی انسان با دعا نزد خداوند معلوم می شود. دعا آن چیزی است که انسان در نظر می گیرد و برای آن اقدام می کند. برای مثال: دعا می کنید که از یاران امام زمان (عج الله تعالی فرجه) باشید و تمام شرایط را برای تحقق آن فراهم کنید در این صورت دعا رخ داده است. خدایا قرب خود را نصیب ما کن، خوب من باید یک نسبتی با قرب داشته باشم تا آن را نصیب من کند.

خدایا من را از هر گناهی و آلودگی و از هر رجسی پاک کن، من باید مصادیق پلیدی را در زندگی خود تشخیص دهم. خدایا اضطراب های درونی من را به ایمان تبدیل کن، من باید بفهمم این اضطراب چگونه به ایمان تبدیل می شود. خدایا توفیق قدرشناسی نعمت ها را به من بده، ابتدا باید نعمتها را بشناسم تا قدر آنها را بدانم. اینها روشهای دعا کردن است. به همان اندازه که انسان زبان برای دعا کردن دارد، قدر دارد.

تمرین این هفته

۱. برخورد ما با لغو به صورت کرامت باشد. ناهنجاری درست نکنیم و با خوبی و کرامت از آن عبور کنیم و خود را آلوده نکنیم.
۲. اگر رایحه ای از ذکر خدا در اطراف ما بود، هم افزایی کنیم و نسبت به آن بی اعتنا نباشیم.
۳. روی دعاها وقوف بیشتری داشته باشیم.

- قرار است جلسات به صورت موضوع محور پیش برود تا افراد بدانند موضوع بحث سوره فرقان است و این موضوعات در آن مطرح شده است و پیگیر جلسه باشند. همچنین می توانند فایل پیاده شده جلسات را از وبلاگ «مالک الملک» دریافت نمایند. (<http://yamalekalmolk.blog.ir>)

برای سلامتی خودتان و همه کسانی که به امیرالمومنین (علیه السلام) عشق می‌ورزند، صلواتی ختم بفرمایید.
برای این که خداوند توفیق دهد جلسه ما جلسه‌ای خیر، پر برکت همچنین محل رفت و آمد ملائکه باشد صلواتی ختم بفرمایید.

جلسه پیش راجع به سوره مبارکه فرقان مطالبی را بصورت خلاصه مطرح کردیم.

این سوره همانطور که از نامش پیداست سوره قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. وقتی که قرآن در مراتب مختلف زندگی انسانی نازل می‌شود و در هر مرحله‌ای حقیقتی را شکوفا می‌کند، نامش فرقان است. وقتی که انسان به واسطه خواندن آن بالا می‌رود و به ملکوت دست پیدا می‌کند نامش قرآن می‌شود. در واقع وقتی که می‌خواهند از بالا به پایین نازل شدن قرآن، صحبت کنند نامش را فرقان می‌گذارند و زمانی که بناست خوانده و فهم شود و بالا برود نامش را قرآن می‌گذارند.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

کار فرقان این است که انسان را نسبت به خداوند و مخلوقات و همچنین کارهایی که باید انجام دهند آگاه می‌کند. بحث پیش رفت و به مبحث «عباد الرحمن» رسید. بار دیگر بحث عباد الرحمن را مرور خواهیم کرد.

شما می‌دانید که در قرآن وقتی که بخوانند نام انسان‌های وارسته را ببرند از تعابیر مختلفی استفاده می‌کنند. اگر این تعابیر را دسته‌بندی و در سوره‌های مختلف بررسی کنید، می‌بینید که بعضی از حالاتشان توصیف شده است. مثلاً مومنین در قرآن توصیف شده‌اند، متقین در قرآن توصیف شده‌اند، البته صالحین و صادقین به این شکل در قرآن توصیف نشده‌اند، شهدا در قرآن این گونه توصیف نشده‌اند.

بیشترین وصف توصیفی که در قرآن آمده و برایشان ویژگی تعریف کرده است مربوط به مومنین است که در سوره مومنون خواندیم البته مصلین هم در همین رده هستند چون مومنین و مصلین شبیه به هم تعریف می‌شوند و عباد

الرحمن بطور کامل با شیوه و ادبیات خاصی توصیف شده است. این نشان می‌دهد که منظور از عباد الرحمن بنده‌های خاصی است که در جامعه زمام امور و امامت متقین را بدست می‌گیرند.

اولین خصوصیتشان راجع به «مشی ایشان» است.

وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶)

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَيَّأًا (۶۹)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰)

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴)

أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵)

خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۷۶)

قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

وقتی ساختار برکت مطرح می‌شود و به زندگی انسان وارد می‌شود، انسان را متحول می‌کند. عباد الرحمن آنهایی هستند که رحمت الهی را جاری می‌کنند. آنان جلوه تبارک خدا می‌شوند. آنهایی که تحت تاثیر نذیر و فرقان قرار گرفتند و متحول شدند.

اگر ما بخواهیم زندگی همراه با برکت و رحمتی داشته باشیم باید در ایجاد جریان عباد الرحمن سهیم باشیم. برکت عبارت است از استفاده بهینه از امکانات و همینطور چند بعدی استفاده کردن از امکانات و استفاده‌های دارای مراتب. برکت مانند آن است که وقتی نماز شب می‌خوانید به شما آرامش می‌دهد رزقتان را می‌افزاید تقدیرات را نیکو می‌کند و غیره.

یک عملی را که انجام داده‌اید به طور طبیعی هفت، هشت کار دیگر هم انجام شده است. اولین کاری که باید بکنیم بحث «یمشون» است، می‌توانیم نام بحث مشی را «سبک زندگی» بگذاریم. سبک زندگی «هون» که به معنای زندگی بدون تکلف است.

«عباد الرحمن» علامت و نشانی است که خداوند به انسان می‌زند و خود شخص هم باید به این جریان کمک کند. در واقع به جای اینکه این آیات را خطاب به خودمان قرار دهیم و بگوییم ما عباد الرحمنیم، پس می‌گوییم؛ اگر شما می‌خواهید که عضو جریان عباد الرحمن باشید پس باید با آن سنخیت پیدا کنید. مثلاً قتل نفس برکت را از زندگی فردی و اجتماعی دور می‌کند.

عباد الرحمن یعنی نقشه عملیاتی یک انسان در حوزه اجتماع و رحمت‌افزایی در آن جامعه. جامعه‌ای که در آن برکت هست جامعه‌ای است که در آن غیبت، تهمت، همز و لمز، کنایه و... در آن نیست. عاری از پلیدی‌ها و پلشتی‌هاست. بطور طبیعی دعای افراد عباد الرحمن تغییر می‌کند و شاخص هم پیدا می‌کند.

وقتی جریان «رحمت» در جامعه‌ای نیست بدین معناست که جریان «عذاب» است.

در این آیات مصداق‌های جزئی و خاص عباد الرحمن را ذکر می‌کند. در بعضی روایات مثلاً خطبه همام امیرالمومنین (علیه‌السلام) بیش از صد ویژگی مومنین نقل شده است اما اینجا ده پانزده صفت خیلی واضح را معرفی کرده است.

وصف مومنین این سوره عباد الرحمن است و مربوط به بلوغ لیبی و بلوغ عبدی است. با تک تک صفات عباد الرحمن بیعت کنیم تا ذره ذره در مسیر عباد الرحمن قرار بگیریم و خاصیت عباد الرحمن بطور طبیعی به ما منتقل شود.

مشی «هون» داشتن یعنی حذف تشریفات زندگی. سهولت در زندگی. وقتی نگاه می‌کنیم مثلا در ازدواج آنقدر رسم و رسوم می‌گذارند تا زندگی غیر «هون» می‌شود. به «هون» تواضع گفته می‌شود. یعنی اولین کاری که باید انجام دهد این است که سبک زندگی به سمت بی‌تکلفی برود. راحت زندگی کند.

مثلا اگر کسی به ما سلام نکرد یا برای ما هدیه نخرید یا جشن تولد ما را فراموش کرد چه می‌شود؟ می‌توانید خیلی ساده بگویید فراموش کرد و تمامش کنید و می‌توانید به بدترین وجه پیچده‌اش کنید.

هم‌راستا با «هون» بودن یعنی اینکه آدم اهل نق زدن، غر زدن، گیر دادن نباشیم بلکه آدم راحتی باشیم. همه غرها و نق زدن‌ها محصول «هون» نبودن سبک زندگی است. هرکسی زمانی دارد که از کوره در برود به همان میزان هون نیست. بعضی‌ها کافی است از کنارشان رد شوی تا عصبانی شوند و از کوره در بروند!

اینکه گناهی را ببینیم و واکنش نشان بدهیم نشانه حیات است اما واکنشش باید عاقلانه باشد. اینکه از بدی بدمان بیاید که درست است اما باید خودمان را کنترل کنیم. طبق حدود الهی باید عمل کرد. می‌بینید که چقدر جامعه در همین بند اول گرفتار است. جامعه غیر مذهبی که دیگر هیچ، حتی اگر از جامعه مذهبی هم آمار بگیریم (که ما گرفته‌ایم) خواهیم دید که هفتاد درصد به همین دلیل گرفتارند؛ خدا دارند، پیامبر دارند، در حقیقت به آرامش مطلق وصل هستند اما گرفته‌اند، از خیلی از چیزهایی که می‌شود آسان گذشت نمی‌گذرند.

علامه مصطفوی برای هون نوشته‌اند: مایقابل القهر. اما وقتی برای عباد الرحمن می‌آید به معنای نهایت خضوع است. کسی که «من» ندارد. منیتی ندارد که بخواهد واکنشی نشان دهد. برای نفس خویش وجهی قائل نیست که باید و نبایدی از آن صادر کند پس باید و نباید الهی را می‌شنود و تا کسی این کار را نکند اصلا باید و نباید الهی به گوش نمی‌خورد.

تا کسی انانیتش را کنار نگذارد، فکرش کار نمی‌کند که بتواند تصمیم درست بگیرد.

به طور جدی از آقایان و خانم‌هایی که ازدواج می‌کنند خواهش می‌کنم که از «بد آمدن»ها و القائات منفی چه باجا و چه بی جا پرهیزند. من اعتقاد دارم اگر مردم ما فقط همین مشی هون را سرمشق خود قرار دهند رحمت بسیاری

نازل می‌شود. خانم در خواب دیده همسرش ازدواج مجدد کرده است، به او بر می‌خورد...! شیطان اگر این نقطه ضعف ما را پیدا کرد حتی نمی‌گذارد در خواب هم آرامش داشته باشیم.

آیت الله امجد می‌فرمودند زمانه طوری شده است که مردم از ناحقشان نیز نمی‌گذرند و برای ناحقشان هم می‌جنگند! مثلاً خانم و آقا نسبت به والدینشان وظایفی دارند ولی یکی از طرفین به دلایلی، دیگری را از اکرام به والدینش منع می‌کند.

«بد آمدن» فلسفه‌ای دارد و آن منطوق، منیتی است که فرد دارد. یعنی علت منیت «من» ای است که برای خود درست کرده و از آن پاسداری می‌کند. اگر این «من» را برداریم یک زندگی می‌ماند و اتفاقاتی که باید رصد کرد خود شخص در آن اتفاقات چطور عمل می‌کند.

بعضی مواقع انسان می‌تواند از مشاورین مؤمن کمک بگیرد. هر کدام از این اتفاقات حکم دارند این حکم یا براساس مبانی علمی دقیق تجربی یا بر اساس حکم الهی باید باشد زیرا ممکن است برخی مواقع یک حکم الهی به ازای آن وجود نداشته باشد ولی تجربه دقیق عاقلانه وجود داشته باشد.

عرف و عقل همیشه وجود دارند. حالا نگوئید عرف. عقلای امروزی می‌گویند: «دوری و دوستی» چون این اصلاً صحیح نیست و منجر می‌شود زندگی‌ها از هم بپاشد. درصد زیادی از طلاق در شهر تهران به علت دوری و دوستی است.

کسی دوسال است طلاق گرفته است اما فامیل او هنوز نمی‌دانند! در صورتی که چه بسا اگر با یکدیگر ارتباط داشتند جلوی اختلافات در همان ابتدا گرفته می‌شد و مشکل حل می‌شد. نه به آن زندگی‌هایی که مدام سرشان در زندگی همدیگر است و از جزئیات زندگی هم خبر دارند و نه به این دوری و دوستی که حتی از مشکلات یکدیگر نیز باخبر نمی‌شوند!

منیت به دوری‌های بی‌مورد و نزدیکی‌های بی‌مورد منجر می‌شود. اگر منیت برداشته شود، آن وقت می‌شود فکر کرد و حکم خدا را تشخیص داد و مطابق آن عمل کرد. در مسیر زندگی انسان منیت با حکم خدا بهم پیچیده می‌شود و به این دلیل تدبیر را از دست می‌دهد. شاید شما تجربه نکرده باشید، در پیچیده‌ترین حالت‌های نظام انسانی یک سری قانون که اگر انسان کشفشان کند مردم مطیع شما می‌شوند.

حال انسان چگونه بفهمد که کدام منیت است و کدام حکم خدا؟ منیت آن است که مبنایی ندارد و به همین خاطر به آن «هوی» می‌گویند. آنهایی که منطق دارند حکم خداست و حتما باید با یک حجت بیرونی نیز سنجیده شوند. چون آدم گاهی خودش را هم گول می‌زند. پس حکم خدا آن چیزی است که مبنای دارد و حجت بیرونی نیز آن را تایید می‌کند.

اینکه ارتباط داشتن با آدم‌ها برای ما مهم نیست بخاطر منیت اوست و این بخاطر طفولیت است. هفت سال اول زمان شناخت «من» انسان است. منش برایش مهم است. گاهی انسان بزرگ می‌شود اما این «من» برایش همچنان باقی می‌ماند. ما اصلا آدم بد به آن معنا نداریم. آدم در راه مانده داریم که همچنان در مقطعی از رشدش مانده است. شکلش عوض می‌شود ولی این همان صفت است. حال باید چکار کرد؟ باید بزرگ شود و چاره‌ای هم جز این ندارد.

مانند زمانی که همه به ما می‌گویند: «ورزش کن» و ما ورزش نمی‌کنیم. حالا به سن چهل و پنجاه که می‌رسیم به مشکل بر می‌خوریم. کمر درد، گردن درد و غیره. باید ورزش می‌کردیم ممارست می‌کردیم و عضلاتمان را به کار می‌گرفتیم تا رشد کنند. همینطور بخاطر تقویت قوا، شنیدن، دیدن، فکر کردن و غیره. از این‌ها به نحو مطلوبی استفاده نمی‌شود همانطور می‌ماند و رشد نمی‌کنند، حال اگر بخواد اصلاح شود باید از آنها استفاده کرد. یعنی باید گروهی از مریبان که اسمشان را «نذیر» می‌گذاریم این قوا را فعال کنند.

اگر حاکمیت جهان به دست عباد الرحمن باشد اجازه نمی‌دهند سبک زندگی حتی یک نفر غیر هون باشد.

مشکلی که در راستای از بین بردن منیت به وجود آمده است این است که افراد از خود گذشتگی، صبر کردن، ایثار و کوتاه آمدن ترس دارند. و چوب این ترس را هم می‌خورند. گمان می‌کنند اگر تواضع کردند یعنی وا داده‌اند و این به یک فرهنگ عمومی تبدیل شده است. فرهنگ عمومی این شده است که به اسم تدبیر می‌گویند: «گره را دم حجله بکش» و این تفکر جلوی تواضع را می‌کرد. مثل این است که انسان از ترس اینکه نکند فقیر شود گدایی کند. پیش از آنکه به ذلت بیافتد خودش را به ذلت می‌اندازد. در صورتی که اگر تواضع می‌کرد اتفاقاتی که برایش گره را دم حجله می‌کشند اصلا اتفاق نمی‌افتاد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: تواضع اصل هر شرف نفیس است. نفیس به معنای خیلی گران‌بها است و البته تواضع باید فقط برای خدا و در راه خدا باشد و گرنه «مکر» می‌شود.

تکبر ابزار تدبیری برای مبارزه با متکبر است. منظور از متکبر دشمن است. سازش نکردن با دشمن عبادت است.

سؤال: آیا می‌شود متکبر نبود اما متواضع هم نبود؟ - مثلا وقتی خانواده همسر رفتار توهین آمیز و همراه با تحقیر دارند آیا می‌شود رفت و آمد داشت اما سنگین رفتار کرد؟ نظر بنده این است که خیلی از این رفتارها با اخلاق حسنه تصحیح می‌شود. این شخص دشمن نیست و روایات مدارا و انصاف درباره او صادق است و نه روایات شدت. در اصول کافی روایات خیلی سنگینی راجع به دشمن گفته شده است که قابل تصور ما نیست و راجع به برادران نیز چیزهایی گفته‌اند که ما تا به حال نشنیده‌ایم و عمل نکرده‌ایم و اصلا جرئت هم نمی‌کنیم عمل کنیم.

سؤال: چگونه می‌توان استنباط کرد که روایت «التکبر مع التکبر عباد» راجع به دشمن است؟ - این به دلیل جامعه روایتی است که استفاده می‌کنیم. زمانیکه ما جامعه روایت درست می‌کنیم، روایت فوق در روایاتی قرار می‌گیرد که در رابطه با دشمن است. مثلا این روایا راجع به شیطان است. شیطان اولین دشمن آدم بوده است: التکبر مع الشیطان عباد. بیایید به همین عمل کنیم. تکبر در مقابل ابلیس اینگونه است که مثلا او می‌گوید تنبل باش..می‌گوید عصبانی باش..می‌گوید ناراحت باش. در مقابل تمام این‌ها باید محکم بگویی: نمی‌خواهم!

خیلی جرئت می‌خواهد که کسی این روایت را درباره دوست و برادر مومن اش عمل کند!

در مورد خیلی از برخوردهایی که برای افراد پیش می‌آید و ناراحت‌شان می‌کند باید اینگونه فکر کنند که ای بسا طرف مقابل دلیلی داشته که فلان طور حرف زد و یا واکنش نشان داد. او مومن است پس حتما دلیلی برای کارش دارد. و بعد خودش را ارزیابی کند.

مؤمن در مقابل مؤمن حقهایی دارد. این مومن ممکن است رئیس‌جمهور تو باشد. توهین نباید در خانواده و بین زن و شوهر باشد. اگر می‌خواهیم مشی هون داشته باشیم باید توهین از جامعه دینی برود. حال اگر به ما توهین شد باید چه کنیم؟ «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما...» یعنی نباید کاری کنیم که امنی تمان به مخاطره بیافتد.

ان شاء الله که ظرفیت ما به برکت عباد الرحمن که ذکرشان در این جلسه آمد، زیاد شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای سلامتی خودتان، خانواده خود و همه شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) صلوات ختم بفرمایید.
 خداوند توفیق دهد از باقی عمر خود استفاده کنیم و بتوانیم آنچه از دست داده‌ایم را جبرای کنیم به برکت صلوات
 بر محمد و آل محمد

در جلسات گذشته در رابطه با آیات انتهایی سوره مبارکه فرقان مطالبی را مطرح کردیم. هر چند این مطالب ممکن
 است برای برخی از دوستان تکراری باشد ولی خواندن این آیات توصیه شده است به ویژه این که این آیات در
 ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه ادعیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان دعا ذکر شده است. یعنی علاوه بر
 این که این آیات معرفی عباد الرحمن است دعای اهل بیت (علیهم السلام) نیز هست. از آیه ۶۳ شروع می‌کند و
 تعدادی از آیات را به عنوان دعا مطرح می‌کند. ویژگی‌هایی که در این آیات ذکر شده است:

۱. مشی هون
۲. سلام
۳. سجده و قیام شبانه
۴. دعا
۵. انفاق
۶. خواندن خدا
۷. احتراز از قتل و زنا و شهادت زور
۸. با کرامت برخورد کردن
۹. ذکر آیات خداوند
۱۰. مراقبت از نسل و ذریه و ازواج
۱۱. دعا برای امام شدن

وَ عِبَادُ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶)

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰)

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (۷۳)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴)

أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (۷۵)

خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۷۶)

قُلْ مَا يَعْجُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

نکته ای که جلسه گذشته خدمت دوستان مطرح کردیم این بود که آیاتی که در سوره ذکر شده است، استمرار آیات قبل است. درست است که آیات به یکباره قطع می شود و یک جدایی بین آیات ۶۳ به بعد است اما اگر دقت کنید آیات با هم ارتباط دارند. اگر از آیه ۶۲ به قبل را دقت کنید آنچه در این آیات ذکر شده، خطاب به پیامبر، بیان ربوبیت خداوند و شان و منزلتی است که به پیامبر داده شده است. در واقع در این آیات مهم ترین

خصوصیتی که برای عباد الرحمان بیان می‌شود قرار گرفتن در راستای رسول مکرّم است. آن چیزی که در آیات قبل مشاهده می‌شود بیشتر بار «فکری و علمی» دارد. از آیه ۶۲ به قبل:

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱)

خداوند منزلگاه‌هایی و برج‌هایی برای مراقبت و شهادت قرار داده است.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

بحث روز و شب و اینکه اینها یکی پس از دیگری در رفت و آمد هستند به صورت «خِلْفَةٌ» هستند. بعد از نهار، لیل می‌آید و بعد دوبار نهار می‌آید. در واقع ثانیه‌های عمر انسان از زمانی که پیامبر می‌آیند، شروع به حرکت می‌کند یا از زمان که پیامبر می‌آیند، انسان متولد می‌شود. قبل از پیامبر مثل این است که او مرده بوده است. یعنی اگر سوال کنند که شما چند سال دارید باید پاسخ داد چند سال پیامبر در زندگی ما حضور دارند از همان زمان عمر ما شروع می‌شود. بعضی از روایات و تفاسیر این آیه را اینگونه تفسیر کردند که جبران کارهایی که در روز و شب انجام باقی مانده است. برای مثال اگر نماز شب نخوانده است در روز قضای آن را بخواند و اگر در روز کاری را انجام نداده است، در شب انجام دهد. این موضوع هیچ منافاتی با آنچه ما گفتیم ندارد. به همین ترتیب وقتی آیات بعد را نگاه می‌کنید مثل آیه ۵۷:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷)

در دعای ندبه نیز می‌خوانیم همین فراز را مطرح می‌کند و بیان می‌کند که ما همان سبیلی هستیم که پیامبر گفته اند. چون آیه شبیه به این آیه است که «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَوَدَّتْ فِي الْقُرْبَىٰ» سوره مبارکه شعرا «مودت قربی»، سبیل می‌شود.

آیه ۵۶ و آیات قبل سوره فرقان نوعاً بحث پیامبر را مطرح می‌کند. این سوره یکی از سوره‌های خیلی خاص است که اگر کسی بخواهد با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ارتباط خاصی ایجاد کند، این سوره پیشنهاد می‌شود. بحث «جهاد کبیر»؛ سه نوع جهاد به نام‌های «جهاد اکبر جهاد اصغر و جهاد کبیر» داریم.

فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

«جهاد کبیر» آمادگی باوری، فکری و عملی در مقابل کافر به صورتی که فرد به صورت مطلق تبعیت از کفر و کافر را در خود منتفی کند. به همین ترتیب آیاتی مثل آیه ۴۸، بحث ولایت و تشبیه که به «آب» شده است. گفته می‌شود وقتی وضو می‌گیرید بگویند که خدایا شکر که آب را طهور قرارداده است. در روایات بی‌شماری آب را به «ولایت» ارتباط می‌دهند. ولایت همان آب طهور است.

بسیاری از این آیات سوره فرقان در حوزه رسالت و امامت است و در یک کلمه موضوع ولایت و بحث سبیل در این سوره شبیه به سوره مبارکه اسراء بسیار تاکید شده است.

«سبیل» راهی است که به همواری طی می‌شود و انسان را به مقصدی می‌رساند و ممکن است سبیل خداوند یا سبیل غیر خداوند باشد، در واقع راهسازی خداوند به وسیله سبیل گفته می‌شود که آیات آن بسیار زیاد است.

آیات ۳۱ و ۳۲ به عنوان آیات پایانی مطرح می‌کنیم. قصدمان این بوده که شما همانطور که مطالب آیات انتهایی را مرور می‌کنید و در ذهن دارید، به عنوان باورهایی که عباد الرحمن دارند آیات قبل را مرور کنید یعنی اگر بخواهیم باورهای عباد الرحمن را بررسی کنیم باید به آیات ۶۲ به قبل برگردیم. عباد الرحمن از نظر اعتقادی این باورها را دارند:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱)

اولا نبی کسی است که از وحی خبر دارد و در واقع محل اتصال انسان به وحی است و خداوند برای هر نبی‌ای عدوی از مجرمین قرار داده است. یعنی در طبع جرم و مجرم بودن عداوت با نبی وجود دارد. در طبع جرم عداوت با نبی است. «كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» خداوند هدایت‌کننده و نصرت‌دهند نبی و همراه نبی است. «كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» به این دلیل که بحث نصرت و هدایت مطرح می‌شود معلوم می‌شود جریان انبیا با دشواری‌های متعددی از جانب دیگران می‌باشد.

جرم به معنای کاری است که مستوجب مجازات است. در مفردات «جرم» به معنای چیدن میوه از درخت است. و در التحقیق به معنای «هو القطع الی اقتضاء الحق» است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُوءُ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

یکی از نکات مهمی که در این آیات ذکر می‌کند و باید حتما مورد توجه قرار دهیم این است که خداوند قرآن را به صورت تدریجی قرار داده است. اگر ما بخواهیم در مسیر تکامل قرار بگیریم حتما باید قرآن را به صورت تدریجی بفهمیم و یک جریان فهم دائمی برای خود قرار دهیم. اگر کسی بخواهد آن چیزی که در قرآن آمده را یک مرتبه بفهمد با اصل قرآن ارتباط برقرار نکرده است.

در جلسه گذشته گفته شد آیاتی در سوره مبارکه فرقان به بحث «تبارک» دلالت می‌دهند. «تبارک» از اسماء خداوند است که نشان دهنده نفع و خیر کثیر است. به این صورت که مراتبی از نفع و خیر یعنی چیزی که از جنبه‌های مختلف دارای نفع و خیر است. انسان اگر دارای مراتب باشد، در جسم‌اش یک اتفاقی می‌افتد و در خیال او یک اتفاق و در شهودش نیز یک اتفاق دیگر. انعکاس کار خوبی که انجام می‌دهد در تمام مراتب ظاهر می‌شود. همچنین این کار خوب که انجام شده به اطرافیان او و حتی به نسل‌های بعدی و به گذشتگان او هم داده می‌شود. این نظام «برکت» است. در نظام «برکت» خوبی در مراتب عالم جریان پیدا می‌کند و در یک جا ساکن نیست. برای مثال همه ما که در این جلسه حضور داریم چنانچه خالصانه حضور داشته باشیم، تمام اموات ما از این جلسه بهره می‌برند حتی اگر ما آنها را نیت هم نکرده باشیم. به طور طبیعی اثر کار خوب یک اثر وضعی دارد که در جوامع مختلف این داده می‌شود.

این جریان داشتن مربوط به «تبارک» است. «تبارک» چون مراتبی از نفع و خیر است وقتی اثری از سوی انسان گذاشته می‌شود در ذریه و نسل او، در گذشتگان، همسایه‌ها و اطرافیان او پخش می‌شود. وضع خوبی یک جا باقی نمی‌ماند و در مراتب پخش می‌شود. حتی در زندگی، انسان یک کار خوب جسمی انجام می‌دهد و در روح او آرامش ایجاد می‌شود. در واقع در لایه‌های خود او هم نفع می‌رسد.

در جلسات قبل بیان شد، اگر بخواهیم «نظام برکت» را به یک نظام عرضی و طولی یا هم ارضی و هم سماوی است یعنی هم در آسمان و هم در زمین اثر دارد تبدیل کنیم، محور آن با «وحی و منذر و مبشر»، یعنی رسول است که محور نظام برکت است. دلیل آن را نیز قبلا ذکر کردیم، آیات آن هم وجود دارد.

حالت ریزش یا تفسیر نظام برکت یعنی انسان نسبت به خوبی‌ها تفکیک داشته باشد و بین خوبی‌ها بتواند تمایز برقرار کند و بتواند ترجیح قائل شود، که «فرقان» نام دارد.

گفتیم برای ورود به این نظام برکت خداوند یکسری صفاتی را برای عباد الرحمن ذکر کرده است. عباد الرحمن کسانی هستند که در نظام برکت وارد شده‌اند و از آن استفاده می‌کنند. این موضوع از نام آنها نیز مشخص است. یعنی بندگانی که نازل‌کننده «رحمت عام و تکوینی» خداوند هستند. عباد حالت فاعلی دارد.

اولین صفت بحث «هون» بود. هون با موضوع تواضع خیلی ارتباط پیدا می‌کند و طبق روایتی که در مصباح الشریعه وجود دارد، تواضع اصل کل خیر شد و همه خیرات انسان، تواضع شد.

خصوصیت دوم «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» است. «جاهل» کسی است که یا عقل ندارد یا علم ندارد و یا هر دو را ندارد. این دو با هم ارتباط دارند. گاهی عقل و گاهی علم مد نظر است. «خطب» هم به معنای خود را در معرض مخاطبی قرار دادن یعنی متکلم شدن است. یعنی جاهل خود را در معرض سخنوری قرار دهد یعنی جاهل خود را در موقعیت برتر یا حق به جانب قرار داده است و به عباد دستور می‌دهد یا هر چیزی مثل این. عباد وقتی با این موقعیت مواجه می‌شوند از خود سلام اظهار می‌کنند.

بعد از «قالوا» حتما باید یک جمله کامل باشد یعنی برای مثال «قالوا» چیزی که در آن سلام باشد ولی در آیه خیلی مختصر بیان شده است. «سلاما» نماینده یک جمله است که آن جمله نشان دهنده سلامتی و امنیت و عدم مقابله به مثل است. یعنی براساس علم و عقل عمل کردن و جواب دادن. چون تنها علم و عقل است که می‌تواند انسان را ایمن کند. وقتی در این موقعیت قرار می‌گیرد در تمام این موقعیت‌ها وجه اشتراک این است که یک رخدادی براساس حرفی بی حساب و بی مبنا است که مثلاً یکی از اعضای خانواده یا یکی از همکاران یا هموطنان می‌گوید. در رابطه با شما یا خود یا دیگران چند حالت مختلف می‌شود. ما همیشه با این موارد ارتباط برقرار می‌کنیم، یعنی انسان یا با خانواده است یا با همسایه‌ها یا با همکاران یا با هموطنان ارتباط دارد. برای این موارد دلیل داریم چرا که گاهی مراقبت انسان در یکی از این موارد بیشتر از بقیه است. مثلاً در یکی از حوزه‌ها مراقبت بیشتری دارد و نسبت به بقیه مراقبت کمتر است و تقواها معمولاً من وجه است و تام نیست. یعنی ممکن است کسی مراقب ارتباط با خانواده باشد ولی این تقوا در جای دیگر جور دیگری است. نوعاً تقواها در انسان در تعادل نیست. یک حرف بی حساب همسر فرد در رابطه با یکی از این موارد می‌زند این فرد برخوردی که دارد «قالوا سلاما» است یعنی به واسطه حرف

بی‌بنا، در پاسخ حرف بی‌بنا نمی‌زند. یعنی حرف بی‌بنا و بی‌حساب محرک او در گفتن حرف بی‌بنا و بی‌حساب نیست.

همین موضوع راجع به «هون» نیز هست. فرد در ارتباطات خود تواضع دارد. در خانواده در محل کار یا در جاهای دیگر. ممکن است برخی در محل کار متواضع باشند ولی در خانواده متواضع نباشند، یعنی محقق شدن تواضع در همه موقعیت‌ها موضوعیت دارد.

در خطاب، لحن وجود دارد. ممکن است حرف خوب باشد ولی با لحن بد بیان شود. دو نفر که دوست هستند، خطاب‌های دوستانه دارند و اگر دشمن باشند، خطاب‌ها دشمنانه است. خیلی وقت‌ها ما با دوستان خود خطاب دشمنانه داریم. به خصوص در خانواده‌ها اینگونه است. دلیل آن هم این است که بین دوستان آداب ثابت می‌شود.

سوال: آیا تقوایی که در همه موقعیت‌ها حفظ نمی‌شود در زندگی و موقعیت‌های دیگر اثر ندارد؟

- طبیعتاً اثر دارد. انسان موجود عجیبی است یعنی این انسان که در محل کار تقوا دارد و مراعات می‌کند در خانه یک مرتبه کاملاً تغییر می‌کند. دلیل آن این است که انسان‌ها تعاریفی برای خود دارند مثلاً تعریفی که از تقوا برای محل کار دارند با خانه متفاوت است.

سوال: نقش اسم «برکت» را چگونه می‌شود در این آیات بیان کرد؟

- هر کس با مبنا کار کند و مبنا را روی عمل جاهلانه نکردن قرار دهد به طور طبیعی عادت می‌کند که آن کار را نکند. به همین دلیل در اصلاح نفس بعضی از رفتارها را مثل اینکه گفته شد «تواضع اصل همه خیرات است» به عنوان شاخص قرار می‌دهند. اگر کسی که تواضع داشته باشد، فرقی نمی‌کند تواضع برای همسر یا فرزند. تواضع امری است که در هر جایی باشد، انسان حالش خوب است و می‌تواند خیرات را جمع کند. تواضع اگر در کسی باشد نوعاً در همه جا انسان متواضعی است. تواضع تقسیم‌بندی نمی‌شود! البته با تعریف‌ها که انسان برای خود از محل‌های مختلف دارد، می‌شود که تواضع را هم تقسیم‌بندی کرد اما اگر تواضع را انسان برای خود تعریف کند و بنا را در زندگی، تواضع قرار دهد در این صورت منجر به اصلاح می‌شود. برای مثال انسان بنا را بر آهسته حرف زدن بگذارد در هر جایی مگر اینکه در مقابل دشمن سعی کند آهسته سخن بگوید یا یکسری اصطلاح‌ها را از زبان و ذهن خود پاک کند حتی در مثال‌های خود نیز از آنها استفاده نکند. همین مقدار که در ادبیات انسان یا در رفتار او یکسری حرف‌ها یا رفتار حذف شود به طور طبیعی بسیاری از برخوردها را درست می‌کند.

سوال: مصادیق عقل و علم را بیان می کنید؟

- برای مثال عقل کسی است که هر کاری می کند یک حقیقتی و امر الهی با او هست. مبنایی را دارد و گفتار را براساس آن بیان می کند. خود گزاره، عقل می شود. رجوع به آن گزاره تعقل است. مثلاً می داند که با این مدل انسان ها باید طبق این گزاره عمل کند. امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: «دوست خود را دوست داشته باش اما خیلی زیاده روی نکن شاید یک روزی دشمن تو شود» این یک گزاره عقلی است. شناخت آن مهم است. برخی تا با کسی دوست می شوند تمام اسرار زندگی را برای او فاش می کنند. «با کسی هم که دشمن هستی زیاده روی نکن و حد نگهدار شاید با او یک روز دوست شوی» از این گزاره های عقلی در نهج البلاغه زیاد است. اگر کسی حکمت های نهج البلاغه را بیاموزد می تواند به سهولت ادبیات خود را در گفتار و کردار درست کند.

«هرکس از خود رضایت داشت ناراضی های خود را زیاد کرده است.» شما وقتی همه جا اظهار رضایت کنی، ناراضی تراشی می کنی. در مسائل سیاسی کاملاً مشهود است که افرادی در سمت هایی هستند خود را راضی نشان می دهند.

تواضع یعنی انسان هیچ حس خود برتری نباشد. در فارسی به آن «فروتنی» گفته می شود. از طرفی تواضع نیاز به آموزش دارد. انسان خود را نمی تواند ببیند و فقط دیگران را می بیند که از رفتار و گفتار او دوری می کنند و دوست ندارند با او ارتباط داشته باشند. ادبیات تواضع ادبیات خاصی است. نشانه این «سلام و تواضع» این است که دیگران به شدت تمایل دارند با فرد رفاقت داشته باشند نه به خاطر امکاناتی که دارد بلکه به خاطر اخلاق او و اینکه در کنار او به آنها خوش می گذرد و در امنیت هستند.

سوال: به نظر می رسد این موضوع که فرد در شرایط جاهلانه قرار بگیرد و تواضع داشته باشد. درست است؟

بله مهارت کنترل می خواهد. به خصوص اینکه انسان باید یاد بگیرد هر حرفی را در هر موقعیتی نزنند هر چند اینکه حرف خوبی باشد. صبر کنید و در موقعیت دیگری بنزید. هستند کسانی که می گویند موقعیت آن همان زمان است درحالی که اگر کلام آنها حکمت باشد، هر زمانی بنزد موثر خواهد بود. از نشانه های حرف های عاقلانه و حکیمانه این است که وابسته به زمان نیست. هر موقع می شود آن را بیان کرد. یعنی انسان باید بتواند زمان دیگری نیز این حرف را به طرف مقابل خود بنزد. انسان وقتی انفعالی رفتار می کند، از اصلاح دور می شود.

مهارتی کردن تواضع با مهارتی کردن سلام و تنوع دادن به سلام است.

جاهل کسی است که کار را یا بدون رجوع به عقل یا بدون رجوع به علم می‌کند.

سلام کاری است که از هر آفت و آسیبی بیرون است. کاری این ویژگی را دارد که بر مبنای علم و عقل باشد. بنابراین «سلام» گفتار یا رفتاری است که بر مبنای علم و عقل انجام می‌شود. مثل یک پزشکی از روی علم و عقل نسخه تجویز می‌کند و نه کسی که از روی علم و عقل این کار را نمی‌کند. مثلاً هر کسی تب کند به او استامینوفن می‌دهند درحالی‌که مگر می‌شود به هر کسی که تب کرد این دارو را داد؟! به همین ترتیب مگر می‌شود هر حرفی را هر جایی زد. این موارد جهل است. انسان باید علم پیدا کند تا بتواند حرف بزند. بسیاری از اظهار نظرهایی که می‌کنیم به دلیل جهل است. جاهل کسی است که در موقعیت علمی و تخصصی قرار ندارد و نظر می‌دهد.

نه اینکه حرف عاقلانه را در شرایط و موقعیت خود نزنید اما نشانه عاقلانه از غیر عاقلانه بودن، غیر وابسته بودن حرف عاقلانه از زمان است. یعنی وقتی انسان بین اینکه این حرف عاقلانه هست یا نیست تردید دارد باید نگاه کند که اگر آن را از بستر زمان جدا کنند، این حرف به خودی خود صحت دارد یا نه. هرچه حرف عاقلانه‌تر و حکیمانه‌تر باشد کمتر وابسته به بستر زمان است. از طرفی هر حرفی که به کسی می‌زنیم، او رادر معرض یک اتهام قرار می‌دهیم. مثلاً شما به او می‌گویید «چرا اینگونه صحبت کردید؟!». یعنی به او اتهام می‌زند که شما نادرست حرف می‌زنید.

«هون و سلام» از هم جدا هستند اما «سلام» در روایات نماد تواضع است و در روایات آموزش سلام، مهارت تواضع است. سلام خیلی محسوس و ملموس است اما انواع دارد. انسان باید به اندازه دوستی‌های خود تنوع سلام داشته باشد. این فقط در مواجهه با یک نفر نیست. اینکه انسان بتواند تنوع در روابط دهد در او خلقت ایجاد می‌شود و در این صورت قدرت فکر کردن در او بیشتر می‌شود. خیلی از اختلافات خانوادگی به دلیل نوسانات دوستی و دشمنی است.

ما دوستی داشتیم که خیلی با هم صمیمی بودیم و فکر می‌کردیم تنها دوست صمیمی او خودمان هستیم! وقتی ایشان شهید شدند و در مراسم‌شان شرکت کردیم، دیدیم همه افرادی که در مجلس حضور داشتند، رفتاری شبیه به دوستان صمیمی دارند! در واقع این فرد به دلیل کثرت محبتی که داشت خیلی به صمدیت خداوند نزدیک بود یعنی افراد را به خاطر خودشان دوست داشت و برای خود دوست نمی‌داشت و این را همه حس می‌کردند.

خدا رحمت کند آقای صدیقین را عالم عجیبی بودند. گویا مفاتیح مجسم بودند یعنی به همه مفاتیح عمل می‌کردند. ایشان در برقراری ارتباط با مردم خیلی درجه‌بندی داشتند. یعنی نوع تواضع او تواضع اختصاصی بود. با هر کسی به

اندازه خود فرد و در سطح خود فرد و مراتب را نگه می‌داشت. ایشان می‌گفتند، سطح تواضع انسان با پدر و مادر خود با سطح تواضع او نسبت به برادر و سطح تواضع با دیگران متفاوت است. در واقع سلام و تواضع چقدر می‌تواند طیف داشته باشد و انسان را سامان دهد. به همین دلیل در احکام و روایات برای سلام آداب خاصی مطرح کرده‌اند. برای مثال اگر کسی در نماز به شما سلام کرد، واجب است جواب او را بدهید. ظاهراً بحث احکام است اما در رابطه با مباحث دیگر اینگونه مطرح نمی‌شود پس موضوع بسیار مهمی است. یا کسی که در سلام پیش قدم می‌شود ۶۹ ثواب دارد و مواردی از این دست.

حسن تنوع در سلام، بدست آوردن خلاقیت در ارتباطات و راحت شدن ارتباط با افراد است. برای مثال مادر شما به دلیلی از شما ناراحت شده است، یک مدل سلام زیبا را انتخاب می‌کنید، در مدت کوتاهی به دلیل سلام خاص شما حال مادرتان خوب می‌شود.

سعی کنید کنترل کنید اما اینکه انسان تعداد زیادی دوست دارد و دوست مومن دارد که خیلی خوب است. یکی از این دوستان شهید ما شانی که برای خود قائل بود این بود که غمی که برای هر کس در جبهه حاصل می‌شود او آن را برطرف کند. مثل مادر مهربان سراغ هر کسی که غم دیده بود می‌رفت و ظرف کمتر از یک دقیقه می‌توانست غم آن فرد را بردارد. برای خودش تعریف کرده بود و شأن قائل شده بود که من به درد برطرف کردن غم انسان‌ها می‌خورم! حالا برای او فرقی نمی‌کرد که دوست نزدیک او باشد یا دور یا حتی غریبه باشد. خیلی وقت‌ها شانی که انسان دارد و قدرتی که پیدا می‌کند به دلیل خواستی است که دارد.

سوال: این تنوع در سلام یا تواضع رنگارنگی را نشان نمی‌دهد؟

- اگر حالت نفاق داشته باشد اینگونه است اما وقتی وارد خانه می‌شوید اگر با یک دسته گل یا با لبخند وارد خانه شوید، یک حس جدیدی را وارد خانه می‌کنید. اتفاقی نمی‌افتد غیر از اینکه همه را خوشحال می‌کنید و در این موقعیت نمی‌تواند نفاق باشد.

سوال: مثالی که شما در رابطه با جبهه زدید و اینکه آن شهید بزرگوار برای خود این شأن را قائل بودند خوب در یک شرایط و مجموعه خاصی این اتفاق افتاده است اما این موضوع را نمی‌توان برای همه موقعیت‌ها متصور شد. در رابطه با این هم یک توضیحی بفرمایید.

- در روایات وقتی این موضوع مطرح می‌شود احادیث در حوزه دوستان و رفیقان قرار می‌گیرند. در اصول کافی (ترجمه اصول کافی. ج ۳. ص ۶۰۹) روایتی بسیار جالب در رابطه با این موضوع مطرح است.

منظور از دوستی، دوستی فامیلی، خانوادگی و محل کار است و در واقع منظور از دوست، محیط‌های دوستی است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: شخصی نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمد و پرسید: یا امیرالمومنین ما را خبر بده از دوستان. حضرت فرمودند: دوستان دو نوع هستند که برخی «اهل ثقه» و برخی اهل «مکاشره» هستند. اهل مکاشره یعنی اهل نشاط و شادابی و فرح هستند. «اهل ثقه» کسانی هستند که می‌توان روی آنها حساب کرد. با سلام بسیار ارتباط دارند. این دوستان حکم دست و بازو و بال را دارند و جزء دارایی‌های تو به حساب می‌آیند. اگر توانستی این دوستان را پیدا کنی، خالصانه خود، مال و امکاناتت را در اختیار آنها قرار بدهی. اگر عیبی از او دیدی، ببخش و کتمان کن و اگر خوبی از آنها دیدی، آشکار کن و سعی کن با کسی که مخالف او است، ارتباط نداشته باشی. از طرفی افراد زیادی هم این ویژگی را ندارند. اما اهل مکاشره، حض و بهره‌ای به تو می‌دهند و بیشتر از آن هم از آنها نیست. سعی کن با آنها خوش‌رو و خوش‌زبان باشی.

اگر روایت را از نگاه دیگر بررسی کنیم ما نسبت به بقیه، و بقیه نسبت به ما دو حالت دارند. یا ما می‌توانیم نسبت به بقیه «ثقه» باشیم یعنی می‌توانند به ما اعتماد کنند و وقتی به ما نگاه می‌کنند به عنوان فرد قابل اعتماد نگاه کند. یا ما به نسبت آنها «مکاشره» هستیم که یعنی اهل شادی و نشاط هستیم و فضای یک مجلس را عوض می‌کنیم. افرادی که اهل مکاشره هستند کسانی هستند که یک جمع دوستانه را از حالت خشک و رسمی خارج می‌کنند و آن را مفرح می‌کنند. در این صورت «اخوان مکاشره» بودن یک ارزش است ولی نه به اندازه «ثقه» اما یک ارزش است. بنابراین حداقل ما نسبت به بقیه این دو شأن را داشته باشیم تا خداوند نیز به ما این دو نوع دوست را روزی کند.

برای جلسه آینده هر کسی در بین خانواده و دوستان خود ببیند چند مدل می‌تواند ارتباط به خصوص در حوزه سلام برقرار کند. بررسی‌ای انجام دهد که در هفته چند نوع سلام دارد. خیلی مفصل در رابطه با سلام می‌توان کار کرد. هر کس بتواند از ناحیه سلام ارتباط خود را با دیگران درست و اصلاح کند، مثل تک‌تیرانداز عمل می‌کند یعنی دقیقاً همان جایی را که باید بزند، می‌زند! در واقع جایگاه سلام در تواضع مثل تک‌تیرانداز است. اغلب انسان‌ها در همین محل ضعف دارند. سلام تنها لحن نیست بلکه ارتباط است. تقریباً در نقطه شروع، نوع ارتباطات مشخص می‌شود. در زیست‌شناسی به این نقطه شروع در سلول، نقطه آغازین می‌گویند. یعنی در یک سلول اگر این نقطه آغازین وجود داشته باشد، بقیه فرآیند پیش می‌رود و در غیر این صورت این فرآیند اتفاق نمی‌افتد. از طرفی بسیاری

از جهش‌های ژنتیکی از همین نقطه‌های آغازین اتفاق می‌افتد. موضوع بسیار مهمی است و به همین دلیل است که هر گلی با هر گلی نمی‌تواند زایش داشته باشد. در واقع گیرنده‌های پیام در هر گل، مختص خود آن گل است. سلام همان نقطه شروعی است که می‌توان ارتباط را وصل کرد.

سوال: آیا این شرایط در سلام به نامحرم هم وجود دارد؟

- اتفاقاً به همین دلیل که سلام شروع ارتباط است در احکام شدیداً از آن منع شده و مکروه است. در سوره مبارکه مومنون به این موضوع اشاره شده است. سلام اولین نقطه‌ای است که سد رابطه را می‌شکند.

راه شناخت «ثقه» در این است که هیچ درز و شکافی ندارد. به این صورت که اگر حرف یا سَری را به او بگویید به هیچ وجه نه در چهره و نه در گفتار و نه عمل از او بروز نمی‌کند. ما نوعاً «ثقه» نیستیم. این صفت در خانم‌ها منجر به کمال آنها می‌شود و نقطه ضعف آنها هم در ناتوانی سَر نگهداری است.

اگر در یک عرفی سلام نکردن خلاف ادب نباشد، این خوب نیست.

دعا کنید خداوند ما را جزء عباد الرحمن قرار دهد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای سلامتی خودتان، بزرگترها، همه کسانی که برگردن ما حق دارند و از همه مهم تر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه هر کسی در این محفل حاضر شده است، ثواب زیارت حج و همینطور زیارت رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) برایش ثبت و ضبط شود، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه امشب ما، به شب قدر پیوند یابد و وصل شود، صلواتی عنایت بفرمایید.

در رابطه با بحث سوره فرقان مطالبی را مطرح کردیم و این هفته بر بحث سلام و قوف بیشتری خواهیم کرد.

یک تجربه خوب سلام کردن این است که انسان سلام را خدمت رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) ببرد و بگوید: السلام علیک یا رسول الله.

بهترین سلامها سلامی است که انسان به (معصومین علیهم السلام) بدهد. به خصوص که ما هر صبح و شب باید سلام اختصاصی مان را به حضرت بقیه الله (عج الله تعالی) داشته باشیم.

هر روز صبح، همین که دانستیم خدا عمر دوباره به ما داده است بگوییم سلام بر بقیه الله و شب نیز که می خواهیم دوباره از این دنیا برویم. چون ممکن است بار آخری باشد که در این دنیا باشیم و آخرین سلام را به حضرت بقیه الله بدهیم.

برترین سلامها سلامی است که به انسان کامل می دهیم برای اینکه این سلام جز اعمال صالح ما قرار بگیرد، صلواتی ختم بفرمایید.

وقتی روز را با سلام به بقیه الله آغاز و شب را با سلام بر ایشان تمام کردیم، روزمان بین دو سلام به انسان کامل قرار می گیرد و ان شاء الله آنقدر تداوم می یابد که ما آنطور می شویم که امام می خواهند یعنی از طفولیت خارج شده و به بلوغ می رسیم.

دو کار بر عهده ی امام است که حتما انجام می دهند. یکی اینکه هر کس برای امام زمان (عج الله تعالی) دعا کند، امام برایش دعا می کند. و دیگری هم سلام کردن است.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

معلوم می شود که پیامبر آمده اند که برای همه ی مردم در اقصی نقاط عالم نذیر باشند. مشخص می شود که مشکل آدم ها در مرحله اول این است که نمی دانند چطور می شود کسی که مانند خودشان است آنها را انذار دهد. و همینطور آیات را مرور کردیم.

بحث «مد ظل» را علامه (ره) اینطور مطرح می کنند که «مد ظل» امتداد سایه ای است که بعد از ظهر می شود. از مغرب سمت مشرق رو به زیادی می گذارد تا آنجا که آفتاب به کرانه افق رسیده و غروب می کند و شب می شود. علت اینکه سایه هست این است که خورشید است.

حضرت علامه (ره) بلافاصله این تشبیه را سوی وضعیتی که در عالم وجود دارد، برده اند.

زوال موقعی است که سایه کاملاً از بین می رود. ظهر در روایات به زوال شمس تعبیر شده است.

صبح سایه زیاد است و به تدریج کم می شود. ظهر، صفر می شود و سپس شروع به زیاد شدن می کند تا اینکه شب شده و سایه از بین برود.

حضرت علامه (ره) می فرمایند که داستان خورشید و سایه این را می خواهد بگوید که وقتی حقایقی به انسان می تابد علت اینکه انسان می تواند آنها را ببیند، تغییر و تحولاتی است که با آن رخ می دهد.

ارزیابی و دقت توجه در زندگی از طریق تغییر حالات اتفاق می افتد.

خداوند در عالم وضعیت ثابتی را برای حقایق قرار داده است که شما با نگاه کردن به آن می توانید خودتان را ارزیابی کنید.

عباد الرحمن در حالات مختلفی قرار می گیرند و در حالات مختلف بروزات مختلفی را از خودشان بروز می دهند.

انسان اگر انسان الهی باشد، اعتقاداتش به خدا ثابت است اما بروزات مختلفی از خود نشان می دهد.

یکی از مشکلات ما انسان‌ها این است که مانند بچه‌ای که به او می‌گوییم نقاشی بکش و اولین اشکالش این است که نسبت بین کوه و خورشید را رعایت نمی‌کند، درکی از تمایز و عظمت پدیده‌ها ندارد.

وقتی که خداوند به خورشید، شاخص و سایه مثال می‌زند هر کدام از این‌ها عظمتی دارند. هیچ وقت خورشید مثل سایه نیست. سایه کوه، مثل کوه است و سایه مورچه، مثل مورچه است. همانطور که سایه تابع موجود است و عظمتش را از وجود می‌گیرد، همانقدر آن شی سایه‌اش و خودش را از خورشید می‌گیرد. باید فاصله‌ی خدایی که می‌پرستیم و مشکلات و مسائلی که داریم فاصله قابل توجهی باشد. یعنی قدرتی که برای خداوند در نظر می‌گیریم به اندازه‌ی قدرت خودمان و مشکل‌مان نباشد.

بحث عباد الرحمن در سوره مبارکه فرقان در کنار جهاد کبیر ذکر شده است. جهاد کبیر جهادی است که انسان مومن تحت لوای رسول و دین قرار می‌گیرد و در شئون مختلف زندگی‌اش از کافرین اعراض می‌کند. دست از هم‌راستایی با نظام کفر برمی‌دارد. یعنی دیگر هم راستا با نظام کفر نیست. یعنی نظام کفر نمی‌تواند در منویاتش اعم از فرهنگی، اقتصادی و.. از او استفاده کند. کسی که جهاد کبیر دارد حداقل دو خصوصیت دارد؛ تبعیت از رسول و اعراض از کفر. اگر کسی بخواهد از امروز به سراغ جهاد کبیر برود، راه عملیاتی کردن آن یازده صفت است: صفت اول ساده زیستی و تواضع است که جلسات قبل گفتیم. اما هر چقدر به سمت نخبگی پیش می‌روند از این صفات فاصله می‌گیرند!

هر کدام از ما نماینده ولی الهی در جایی که حضور داریم، هستیم. ممکن است خانه باشد، یا و یا جایی بزرگتر.

جهاد کبیر یعنی حتی اگر با جاهل هم مواجه بشویم، هم خودمان و هم آن جاهل را در امنیت قرار بدهیم.

یکی از دوستان تعریف می‌کرد که یکی از بستگان به من طعنه زد و من سکوت کردم. باز در جای دیگر طعنه زد و من چیزی نگفتم. آن فرد طعنه زننده بدحال شد. بعد او میگفت نکند بخاطر این باشد که من دلم شکسته است؟ و... یعنی نگران است و نمی‌خواهد برای دل شکسته شدنش هم، جاهل گرفتار شود!

مومن در امنیت است یعنی حاضر نیست دیگران بخاطر برخورد بدی که با وی می‌کنند، آسیبی ببینند.

«سلام» یعنی جاهل را به سمت تبرئه بکشانید.

این که شما جامعه را پر گناه نشان بدهید، هنر نیست بلکه حیا را از بین می‌برد.

در جهاد کبیر وقتی انسان مومن وارد نظام اجتماعی می‌شود تنش‌اش با دیگران زیاد است و اگر سیستم سلام نداشته باشد در همان قدم اول شکست می‌خورد.

شما دارید فعالیت قرآنی کنید و عده‌ای فعالیت قرآنی شما را قبول ندارند. اگر فعالیت قرآنی شما را قبول ندارند یعنی قرآن را قبول ندارند؟! قرآن را قبول دارند اما شما را قبول ندارند.

مثلاً شما جایی سخنرانی می‌کنید و فردی اعتراض می‌کند که شما خودتان این صحبت‌ها را سر هم کرده‌اید و اصلاً قرآن شفای هر درد و تبیان لکل شی نیست. شما به دو صورت می‌توانید برخورد کنید؛ یا اینکه طرف را سمت آتش هل بدهید که تو چنین و چنان هستی و قرآن را قبول نداری و... یا اینکه بغلش کنی و سمت و سوی بحث را عوض کنی و بگویی این حرف‌هایی که گفتید مربوط به من است، لابد بیان من ایراد داشته است. من یا از این به بعد دیگر جایی سخنرانی نمی‌کنم یا اول بیانم را درست می‌کنم. با این برخورد، آن فرد فروکش می‌کند.

در جامعه این حق را ندارید که فوراً دیگران را به سمت آتش هل بدهیم.

ما نباید مردم را به این راحتی بی‌دین و ایمان کرده و آنها را مقابل دین و ایمان قرار دهیم.

در جهاد کبیر، برخورد سلام است. یعنی فرد می‌داند که تو دشمنش هستی اما تهمت که هیچ، حتی غیبتش را نمی‌کنی!

قول سلام وقتی وارد شود، حس خود انسان حس جوانمردی می‌شود.

ویژگی دیگر بی‌توبه داشتن است. بیتوبه یعنی اینکه شب را درک کند، حال چه بخوابد و چه نخوابد. عباد الرحمن کسانی هستند که شب دارند یعنی شب را درک می‌کنند. برای شب وضعیت خاصی قائل هستند. مثل اینکه نظام فکری آنها و نظام برنامه ریزی‌شان از شب درست می‌شود. پس در جهاد کبیر اگر فردی بیتوبه در شب نداشته باشد، اساساً قدرت اینکه بتواند دشمن را بشناسد و از او اعراض کند، برایش وجود ندارد. در شب است که انسان می‌تواند به نظام فکری مهم دست یابد. در بلد الامین نمازی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که در دعایش این آیه «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا» آمده است.

پیدا است که عباد الرحمن خودش را مبرای از عذاب جهنم نمی‌داند.

ان شاء الله خداوند ما را از عذاب جهنم نجات دهد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

سوال: برای موفق شدن در بیتوته کردن چه باید بکنیم؟

بعضی از علما فرمودند جواب در آیه ۶۲ است: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» شب و روز را خلف قرار داده است و خلف را جبران معنا کرده‌اند. یعنی اگر کسی توان بیتوته را در شب ندارد، آن عبادت را روز برای خودش جبران کند.

برخی به دلایلی امکان شب زنده داری را ندارند. مهم این است که در روز مقداری از زمان را به نیت شب بیتوته کنند.

جواب دوم هم این است که هر مقدار که اضطرار انسان نسبت به عذاب جهنم بیشتر شود، خواب انسان بالتبع کمتر می‌شود.

بعضی‌ها از غم می‌ترسند در حالی که باید ترس را به یک جریان عبادی تبدیل کرد.

هیچگاه نباید ناامید شد. بالاخره ما بنده خدا هستیم و ضعیف هم هستیم. باید ولو با یک پلک زدن، نیت بیتوته را داشته باشیم. آن وقت به شرط استمرار درست می‌شود.

بخشی از آیات سوره مبارکه فرقان را مطالعه کردیم. این سوره همانطور که قبلاً هم گفته شد، بحث برکت را که خداوند توسط پیامبر و به ویژه رسول خاتم (صل الله علیه و آله) در عالم نازل کرده، مطرح می کند. مثل برکتی که توسط قرآن نازل شده است. بخش از آیات ابتدایی سوره را با هم قرائت می کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

اگر سوال شود کدام انسان قدرت بیشتری دارد؟ آن انسانی است که نذیرتر است. منتها نذیری که به وحی وصل باشد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲)
وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا (۳)

کار نذیر این است که این مطلب را به مردم برساند که «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا». در واقع نذیر حرف جدید ندارد و حرف او همین موضوع است. به این دلیل که اگر کسی به این موضوع اعتقاد داشته باشد، فقط خداپرست است و از هوای نفس خود پیروی نمی کند. پس به واسطه همین مطلبی که در این آیه بیان شده است، متصل به غیب می شود و به همه قدرت کائنات دست پیدا می کند.

آیه (۲) تفسیر «الا الله» است و آیه (۳) تفسیر «لا اله» است. اینکه گفته می شود پیامبر (صلوات الله) می فرمایند «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، «لا اله» آن می شود، «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا

نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا» و «الا الله» آن می شود «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَا يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» همه حرف انبیاء (علیهم السلام) همین موضوع است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

در جامعه به این صورت است که یک عده‌ای سگان‌دار حرف‌های باطل می‌شوند و عده‌ای هم به آن حرف‌ها دامن می‌زنند اما هر دو دچار ظلم و زور می‌شود. در واقع وقتی بیان می‌کند «إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» به هر دو گروه «فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا» می‌گوید و این دو را از هم جدا نمی‌کند. این آیه در جواب دو آیه بالا است که اگر کسی خدای واحد را نپرستد، شرک یا هوی نفس داشته باشد یکی از این دو برای او می‌افتد یا این است که قرآن را قبول نمی‌کند یا قرآن را باور نمی‌کند. اگر قبول نکند می‌گوید «افک» است و اگر موضوع توحید را باور نکند، در مقابل کسانی که «افک» می‌گویند موضع‌گیری ندارد و به آنها اعانه و کمک می‌کند. مثلاً اگر در کشور اسلامی قرآن مهجور شد کاری نمی‌کند که قرآن از مهجور بودن خارج شود. مثلاً عده‌ای می‌گویند قرآن برای ۱۴۰۰ سال پیش است و نیازهای امروز با نیازهای ۱۴۰۰ سال پیش متفاوت است. یک عده دیگر این حرف را نمی‌زنند اما همان کاری را می‌کنند که افرادی که این حرف را می‌زنند، انجام می‌دهند! به این ترتیب هر دو گروه شامل «فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا» هستند.

ما برای اینکه اثبات کنیم که قرآن می‌تواند کشور اداره کند و از قرآن می‌توان اقتصاد را هدایت کرد، برای مطرح کردن همین موضع حتی به صورت ساده نیز با مشکل مواجه هستیم و هر جا که بیان می‌کنیم، با این جملات رو به رو می‌شویم که این قرآنی که شما می‌گویید با این ساختار موجب انحراف افراد زیادی شده است. و در واقع این افراد معتقد هستند که انحرافی که قرآن ایجاد می‌کند بیشتر از هدایتی است که جاری می‌کند!؟ مثال می‌زنند مثل خوارج و عربستان و داعش و.. از این قبیل مثال‌ها را مطرح می‌کنند.

وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در بین عامه مردم، قرآن به عنوان یک کتاب هدایتی مطرح نیست. حتی برخی علماء می‌گویند شما اگر می‌خواهید قرآن را بفهمید، حتماً باید فلسفه بلد باشید. حتی برخی می‌گویند تا کسی فلسفه بلد نشده، سراغ قرآن نرود. فلسفه را در هدایت کردن مردم، بالاتر قرآن می‌دانند. تا حدی که گاهی جلوی قرآن خواندن و استفاده از قرآن گرفته می‌شود و این قرآن خواند تبدیل به ترس می‌شود و اگر کسی یا گروهی در رابطه با آیات قرآن با هم مباحثه و بحث کنند، دچار وحشت می‌شوند. حتی در همین کلاس‌های قرآن افرادی هستند که

بعد از چند جلسه وحشت می کنند و می گویند مگر می شود یک دانشجو به خود اجازه بدهد که راحت راجع به آیه ای صریح حرف بزند؟! علماء نیز با این صراحت این کار را نمی کنند. تا این اندازه ترس از قرآن ایجاد شده است.

«إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌَ أَفْتَرْتَهُ وَآعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» ممکن است ما جزء کسانی نباشیم که بگوییم این از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست اما همان کاری را بکنیم که این افک است. دانستن این موضوع آسان است و تنها کافی است انسان ببیند افرادی که می گویند این افک است، چه کار می کنند. نهایت این است که این افراد، انسان را از خواندن قرآن پرهیز می دهند. ما هم همین کار را می کنیم! افرادی هستند که کتب شهید مطهری (ره) و علامه طباطبایی (ره) و امام خمینی (ره) و کتبی از این قبیل را مقدمه ای برای فهم قرآن می دانند. فهم قرآن نیاز به مقدمه ندارد و دلالت قرآن در هدایت تام است. همین باعث می شود که هر جایی که می خواهید کار قرآنی انجام بدهید، می گویند از قرآن شروع نکنید و مثلاً از کتب شهید مطهری شروع کنید! ظاهر حرف های خوب و جالب هستند. درست است که در رابطه با شهید مطهری (ره)، حضرت امام (ره) فرمودند که کتاب های ایشان بدون استثناء مفید است. بله درست است اما قرآن نیست! هر چه می خواهد باشد، باشد اما قرآن نیست. چیزی با قرآن قابل مقایسه نیست.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵)

ممکن است گفته شود ما که کسی را ندیدیم که در رابطه با قرآن بگوید «اساطیر الاولین» است. ما هم داستان انبیاء (علیهم السلام) را به عنوان اسطوره می خوانیم. حتی انیمیشن از انبیاء (علیهم السلام) را به عنوان اسطوره می سازیم و می خواهیم اسطوره سازی کنیم، در حالی که قرآن اسطوره سازی نمی کند. وقتی از حضرت موسی (علیه السلام) حرف می زند به دنبال بیان قوانین زندگی است. حضرت موسی (علیه السلام) کد و قانونی است برای موسایی شدن نه برای اینکه انسان موفق را در عالم معرفی کند، بلکه می خواهد قوانینی که لازم است تا بدانم تا من نیز به موفقیت برسم را معرفی می کند. در واقع قوانینی را برای شبیه موسی (علیه السلام) شدن مطرح می کند. برای مثال در سوره مبارکه نازعات می فرماید «هل اتاك حدیث موسی» و حضرت موسی (علیه السلام) به عنوان عامل تزکیه و هدایت معرفی می شوند. در واقع انسان می تواند مثل حضرت موسی (علیه السلام) به مقامی متصل شود تا انسان ها را از فرعونیت خارج کند. در واقع موسی قرآن چیزی نیست که انسان به آن دست نیابد به همین دلیل نیز انبیاء (علیهم السلام) را مطرح کرده است. مثلاً حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بیان کرده است تا ابراهیم بودن ما فعال شود. در

واقع ابراهیم بودن برای انسان به عنوان یک غایت مطرح می‌شود. قرآن مثل و بیان تاریخی نیست. اتفاقاً قالب‌های داستان انبیاء (علیهم السلام) بر خلاف اسطوره سازی معمول است. قانون بیان می‌کند و قانون آن هم به گونه‌ای است که انسان بتواند عمل کند. حتی در خیلی از مواقع اسامی انبیاء (علیهم السلام) که ذکر شده، مثل برای آن انبیاء (علیهم السلام) است. یعنی شما موسی نوعی را نگاه کن، ابراهیم نوعی را نگاه کن. ۱۲۴۰۰۰ انبیاء (علیهم السلام) بوده است و از این بین حدود ۲۰ نام در قرآن آمده است و ۵ تن از این انبیاء (علیهم السلام) اولوالعزم هستند. مثل این است که تیپ‌های مختلفی هدایتی را در قرآن آورده‌اند. یعنی مثلاً اگر کسی بخواهد شخصیت شناسی قرآنی کند، هیچ راهی ندارد مگر اینکه از طریق توصیفات انبیاء (علیهم السلام) استفاده کند. انسان‌ها هر کدام در قالب و شرایط یکی از این انبیاء (علیهم السلام) رشد و نمو می‌کنند. ان شاء الله ما به مقام جمع برسیم. مقام جمع می‌شود مقام رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و شیعه یعنی این! در مقام فرد پیامبرمان حضرت نوح (علیه السلام) است و با ایشان محشور می‌شویم. در واقع به فعلیت صفات مرتبط است. یعنی می‌شود انسان بسیار خوب باشد و با حضرت نوح (علیه السلام) محشور شود. البته در بهشت هر کدام از انبیاء (علیهم السلام) در واقع امام ما باشند، ما راضی هستیم..

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶)

وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَأَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

أَوْ يُقَلِّبْ إِلَيْهِ كَنزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸)

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

در این آیات می‌فرماید شناخت انسان‌ها و ارزیابی قدرت آنها، به نسبت فهم توحید و اتصالشان به توحید ربوبی شان است. فریب نخوریم. مثلاً اگر بین دو نفر، که یکی با علوم غیب آشنا است اما درجه خلوص او پایین است، و با وجود اینکه علم غیب را می‌داند مثلاً روی آب راه می‌رود یا غیب می‌گوید، وقتی در رابطه با مباحث توحیدی صحبت می‌کند، تسلط زیادی ندارد. یک نفر هم داریم که او تنها علم توحید می‌داند، مثلاً اسماء را می‌شناسد. برای خدا کسی که علم توحید دارد، قدرت بالاتری دارد. در واقع فردی که علم به توحید دارد درست است که خواب خاصی نمی‌بیند و کار خاصی و خارق العاده‌ای نمی‌کند اما در نزد خدا قوت و قدرت او بالاتر است. این گونه نیست که هر کس قدرت خارق العاده دارد، نزد خدا ارزش بالایی داشت باشد. به این دلیل که انسان ابعاد مختلفی دارد.

می‌تواند بر اساس ریاضت یا سختگیری بر نفس یکسری قدرت‌های ماورایی پیدا کند. مثلاً کشورهای غربی زودتر انرژی هسته‌ای را کشف و پیگیری کردند. این یعنی خداوند آنها را بیشتر دوست دارد؟! خیر این یعنی غربی‌ها قانون‌های آن را زودتر کشف کردند. قوانین ماوای طبیعی نیز قوانینی دارند که افراد می‌توانند با ریاضت آنها را بدست بیاورند. البته باید علم آن را داشته باشند و هر کسی نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. قدرت انسان بر کائنات دلیل بر برتری انسان نیست بلکه فهم و علم انسان به توحید دلیل برتری او به کائنات است. لذا اگر شما یک روز امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) را دیدید مراقب باشید در ارزیابی خود، قدرت زور و بازویی و غیب‌گویی را ارزیابی نکنید! برای ارزیابی ایشان از توحید سوال کنید. در رابطه با توحید ربوبی هر تعداد سوال که از رسول و امام بپرسید، پاسخ می‌دهند. در جنگ صفین از امیرالمومنین (علیه السلام) سوال شد:

«یا علی، نظر تو در رابطه با احد و واحد چیست؟» از افرادی که در آنجا حضور داشتند، برخی به او اعتراض کردند که در شرایط جنگ این چه سوالی است که می‌پرسی! حضرت فرمودند، من پاسخ او را می‌دهم، ما جنگ را برای فهم و اقامه توحید انجام می‌دهیم.

مراقب باشیم این جریان ما را فریب ندهد. اگر کسی در مسیر تکامل خود برنامه‌ریزی کند و نسبت به مباحث توحیدی خود را تقویت کند یعنی به علم و قدرتی که خدا راضی هست، دست پیدا می‌کند. ولو اینکه نسبت به خیلی چیزهای اطراف ناتوان است. راه بدست آوردن علم و قدرت توحیدی، قرآن خواندن است. خدا یعنی خدایی که خود را با کلام خود معرفی می‌کند. سید بن طاووس در وصیت نامه خود به فرزندش می‌گوید: «فرزندم مراقب باش در شناخت توحید به غیر قرآن مراجعه نکنی، قرآن کتابی است که خداوند را به زبان فطری معرفی می‌کند» ایشان توصیه می‌کنند توحید را از قرآن بفهمید. لذا خواند قرآن با دید توحیدی موضوعیت دارد. یعنی فهم این سوال که، «خدا کیست؟!»

-دلیل اینکه قرآن را باید از دریچه اهل بیت (علیهم السلام) و رسول شناخت، چیست؟

به این دلیل است که شما مثلاً در سوره مبارکه عصر می‌گویید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

این ایمان مصداق می‌خواهد. مصداق این اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در رابطه با توأسی به حق و توأسی به صبر هم مصدایق اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در واقع سنگ محکی که این آیات را مصداق دار می‌کند، اهل بیت (علیهم السلام) هستند. یعنی وقتی کسی سوره عصر بخواند و مصداق نداشته باشد، یعنی آن فرد قرآن ندارد. یعنی «الذین امنوا» باید مغز داشته باشد. یعنی همان مصداق را داشته باشد. لذا وقتی این مصداق را از قرآن بگیریم همان کاغذی می‌شود که امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند. منتها در خطبه فدکیه در دو صفحه ابتدایی حضرت ابتدا با حمد خدا شروع می‌کند و سپس وصف و تمجید پیامبر (سلام الله علیها) را انجام می‌دهند. یعنی قرآن را مصداق دار کردند. و بعد از این مصداق کردن قرآنی که مصداق آن رسول الله و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، شروع به توصیف قرآن می‌کنند. شما در هیچ جایی توصیفات قرآن مانند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ندارید. در جایی قرآن را توصیف می‌کنند که به عنوان قرآن خواندن، امیرالمومنین (سلام الله علیه) خانه نشین می‌شود. به عنوان قرآن خواندن، فدک غصب می‌شود. ابرای قرآن وصف‌هایی دارند که عجیب است. می‌فرمایند با قرآن هیچ چیزی در خفا نیست. منظور حضرت قطعا قرآن بدون مصداق نیست.. منظور ما هم همین قرآن است. قرآن باید مصداق داشته باشد. یعنی «الذین امنوا» یا «توأسی به حق» باید مصداق داشته باشند. ما از کجا حق را تشخیص دهیم؟! از اهل بیت (علیهم السلام) باید این تشخیص صورت بگیرد.

انسان باید در طول عمر خود قرآن را بخواند. حداقل دو یا سه خط از قرآن فقط و فقط برای شناخت خدا و توحید ربوبی خوانده شود. یعنی ما قرآن را می‌خوانیم برای اینکه بدانیم خدایی که خود را در قرآن معرفی کرده است، چگونه خدایی است. اگر واقعا توحیدی که خداوند در قرآن معرفی می‌کند، دریافت شود، بعد از آن فرد می‌تواند دعای مجیر بخواند. با این وجود انسان هر چقدر دعای مجیر بخواند سیر نمی‌شود و این وقت است که دعای مجیر برای انسان معنا پیدا می‌کند. در غیر این صورت خواندن دعا برای انسان فایده چندانی ندارد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱)

دلیل اینکه از عباد الرحمن جدا شدیم و به آیات ابتدایی بازگشتیم این بود که اعتقادات عبادالرحمان را درون خوانی می‌کنیم. در واقع قلب خوانی می‌کنیم تا بدانیم در رابطه با خدا، پیامبر (صل الله علیه و آله) عبادالرحمان چه کسانی می‌داند و خدا و پیامبر (صل الله علیه و آله) و قرآن را چگونه نگاه می‌کند. در واقع آنچه از اعتقاد در قلب عبادالرحمان هست را با هم مرور می‌کنیم.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (١٠)

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (١١)

إِذَا رَأَتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (١٢)

وَإِذَا أَلْقَاوا مِنْهَا مَكَانًا ضِيقًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (١٣)

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (١٤)

قُلْ أَدْرَأَيْكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (١٥)

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُومًا (١٦)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَا مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (١٧)

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَا كِنِ مَتَّعْتَهُمْ وَا ءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَا كَانُوا قَوْمًا
ثُبُورًا (١٨)

من هرگاه سوره مبارکه فرقان را در جایی گفتم یک سبک بیشتر از تدبر سوره به ذهنم متبادر نشده است با اینکه سال‌های زیادی گذشته است. سوره فرقان اگر کسی به این شکل خوانده شود، دستاوردهای زیادی دارد اما در غیر این صورت دستاوردهای زیادی ندارد. در واقع فرد باید در مطالعه این سوره ذهن خود را از عالم خالی کند. انگار که از عالم هیچ نمی‌داند و بعد سراغ سوره برود. یعنی حافظه، خاطره یا دغدغه‌ای ندارد. البته نمی‌دانم با این حالت آشنایی دارید یا نه. مثلاً برای نماز شب توصیه شده است که چند دقیقه‌ای از ساعاتی که برای نماز شب بلند می‌شوید را در این حالت به سر ببرید. این خود یک هنر است که انسان نه به خاطرات خود رجوع کند، نه در آینده باشد. خود این موضوع نیاز به تمرین دارد و سخت است. فهم سوره فرقان در این حالت میسر می‌شود. در واقع اینگونه است که فرد هر چه آیات گفته را می‌بیند، نه به سمت جلو می‌رود و نه به سمت عقب. یعنی از همان زمان که شروع به خواند می‌کنم، برای من معنی می‌شوند. مثلاً «تبارک» همان لحظه که می‌گویم «تبارک الذی» برای من معنی می‌شود. در این مدل خواند سوره متوجه می‌شوید که صحنه‌ها قطع و وصل می‌شود، یعنی انسان را از یک صحنه به صحنه دیگری منتقل می‌کند. این سوره قسمت‌های مختلف زیادی دارد. مانند معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. به نظر من اگر کسی می‌خواهد معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کند، راه آن سوره فرقان

است. در واقع معراج ما سوره مبارکه فرقان است. معراج پیامبر (صل الله علیه وآله) سوره مبارکه اسراء است. معراج پیامبر (صل الله علیه وآله) نیز همین شکل است. در واقع ایشان در معراج پیش فرض و پیش ذهن ندارند و از یک صحنه به صحنه دیگر می‌روند. قبل آن چیزی نیست. همه چیز به صورت یک مرتبه به پیامبر (صل الله علیه وآله) نشان داده می‌شود. اگر کسی بتواند سوره را به این صورت بخواند، اتفاقی که برای انسان می‌افتد این است که سوره خیلی قطعه قطعه است و نمی‌توان آن را جمع کرد. سوره تنها به انسان نشان می‌دهند. نمونه این حالت را با همین آیاتی که خوانده شد، می‌بینیم.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنْكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

ابتدا در رابطه با پیامبر (صل الله علیه وآله) است. اینکه ایشان در بازارها راه می‌رود و غذا می‌خورد صحبت می‌کند و بعد صحنه تغییر می‌کند و آخرت می‌شود. در آیه «إِذَا رَأَوْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا (۱۲)» وقتی انسان چیزی را از دور می‌بیند و می‌شنود یعنی باید آن چیز صدای بسیار بلندی داشته باشد.

«وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳)» دوباره انسان را به قسمت دیگری می‌برد.

این مدل تفسیر در قرآن را «النفات» می‌گویند. یعنی انواع چرخاندن دوربین که بهترین سوره برای این مدل، سوره فرقان است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَصْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷)

فضا را می‌برد به سمت کسانی که «من دون الله» را می‌پرستند. و عبادی نیز می‌گویند:

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَا كُنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَاءِبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸)

بور به معنای پوچ است. به کسی که به پوچی می‌رسد، بور می‌گویند.

فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

این نشان می‌دهد خیلی وقت‌ها «ما یعبدون» مانند ملائکه هستند. مثل ائمه و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. در واقع می‌شود انسان به جای خدا، امیرالمومنین (سلام الله علیه) را پرستد. معلوم می‌شود «ما یعبدون» آن فرد است و «ما یعبدون» او بت و پوچ نیست و ذی شعور است. انسان می‌تواند غیر خدا را به واسطه مومنین پرستد در واقع این زمانی است که فرد خدا را نشناخته است. برای تمرین این مدل از خواندن قرآن یعنی فقط آیات را ببینیم و قبل آن نیز فکر نکنیم و وقتی به آیه می‌رسیم همان آیه برای ما باز شود. نشانه آن این است که وقتی فرد به این شکل سوره را با ذهن خالی می‌خواند، تعجب می‌کند که چرا ادامه نداشت و فضا تغییر کرد. در هر کدام از این آیات فقط به آیه نگاه کنید و جلوتر و عقب‌تر نروید.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ أَنْزَلْ عَلَيْنا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا (۲۱)

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا (۲۲)

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳) عمل‌های آنها مثل سراب است و چیزی در آن نیست.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

این مدل که یک مرتبه و بدن مقدمه در آیات قبل به سراغ اصحاب جنت آمده است تنها در این سوره وجود دارد.

وَيَوْمَ تَشْقَى السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵)

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلْتَنِنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷)

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹)

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

این آیات، آیات عجیبی است و گاهی انسان احساس می‌کند، پرده‌های غفلت باعث شده است تا ما نتوانیم آنچه را خدا و رسول می‌فرمایند ببینیم. توصیفاتی که از بهشت و از جهنم وجود دارد، ما طاقت دیدن آنها را نداریم. البته بودن این پرده‌ها خوب است چرا که اگر این پرده‌ها نبود، انسان زنده نمی‌ماند. اما خوب است، انسان یک مقدار محدودی هم که شده به آنها توجه داشته باشد. خیلی بد است که انسان هیچ حس و بهره‌ای نداشته باشد. راه این بهره‌مندی این است که همان چیزی که گفته می‌شود، دیده شود و همان چیزی که گفته می‌شود را بشنود. در واقع هر جا می‌گوید بین، ببیند و هر جا می‌گوید بشنو، بشنود. در واقع قرآن چنین فردی را می‌خواهد.

البته در همه سوره‌ها به این شکل است و تغییر فضاها وجود دارد اما در سوره فرقان به شکل خاصی این موضوع وجود دارد. هر سوره‌ای روشی دارد و روش سوره فرقان «حمل اولی» است. یعنی هر چیزی همانی است که خود می‌گوید. مثلاً ظالم را که می‌گوید همان ظالم است و یا اسیر همان اسیر است یا سختی و موارد دیگر. اتفاقاً در این سوره باید با سوره جلو رفت. و از سوره قرآن، انسان می‌آموزد، حمل اولیه کل قرآن را چگونه کار کند و وقتی می‌خواند الحمد لله رب العالمین بتواند آن را در حالت‌های مختلف عرشی، فرشی و موارد دیگر ببیند.

تمرین این مدل کار در سوره فرقان است. در واقع کار سوره فرقان، فرق گذاشتن است. در هنر به آن «کنتراست» یا «تضاد» گفته می‌شود. این تضادها در چشم انسان کنتراست ایجاد می‌کند. ما نیز این را از این سوره به سوره‌های دیگر منتقل می‌کنیم. اگر کسی بپرسد امشب کجا بودید بگوییم به معراج رفته بودیم. در معراج چندان چیزی برایمان قابل فهم نبود اما خدایی را فهمیدیم که می‌گفتند آن خدا اینگونه است. چون من که نمی‌توانم ملک آسمان و زمین را ببینم، پس می‌گویم «می‌گفتند اینگونه است». هر جا به خدا می‌رسد «می‌گفتند» است اما جاهای دیگر را دیدیم. در واقع بین آنها فرق می‌گذارید و می‌دانید که یکسری موارد سمعی و یک سری موارد بصری است و بین سمعی و بصری فرق می‌گذارید. نوعاً اینگونه است که یکی می‌شنوید و یکی می‌بینید، و این به صورت ضربی

است. در برخی سوره‌ها ما باید دیدن و شنیدن غیبی و ملکوتی خود را فعال کنیم. برای فعال شدن این نظام باید غیب را شناخت و این غیب یعنی من راجع به خدا و رسول چه می‌دانم. این بالاترین غیب عالم، یعنی خدا است. شناخت خدا و فهم معاد و ارتباط این دو با هم بالاترین غیب است. برای مثال اگر خواب دیدید یا با عالمی مواجه شدید که گفت من از غیب آسمان‌ها و زمین باخبر هستم، شما بگویید من می‌خواهم به توحید اطلاع پیدا کنم، نه اینکه می‌خواهم راجع به حوادث اطلاع داشته باشم. اینکه سرّ این اتفاقات چیست را نمی‌خواهم. اینها را نمی‌خواهم اما می‌خواهم در رابطه با خدا بدانم. همه صحنه زندگی انسان برای فهم حقیقت بوده است. این داستان زندگی همه انبیاء الهی (علیهم السلام) است. علت خلقت انسان و تمامی خلقت کائنات نیز همین بوده است. اینکه ما خیر دار بشویم، زندگی خوبی خواهیم داشت. خیلی مهم نیست اتفاقا اطلاع داشتن خیلی هم خوب نیست. البته بد هم نیست و می‌توان هر دو را از امام (علیه السلام) خواست! اما نمی‌شود انسان فهم توحید را از امام (علیه السلام) بخواهد و امام ندهد. غیب نمی‌دهد اما توحید را می‌دهد.

در واقع توحید خواستن، دعای مستجاب است اما غیب خواستن دعای مستجاب نیست. اما اگر کسی این مدل غیب را برای فهم توحید بخواهد به او داده می‌شود. در این غیب ممکن است کرامت نباشد، یعنی کرامت خواستن از مطامع بشری و دنیا طلبانه انسان است منتها فرق آن این است غربی‌ها با دستگاه‌های خود این کار را می‌کنند ولی این فرد می‌خواهد با اتصال به غیب و یا ملائکه به آن دست یابد. مراقب باشیم در غیب، توحید را بخواهیم.

به اندازه ظرف انسان به او داده می‌شود. انسان به وسیله تسبیح می‌تواند از شرک خارج می‌کند. در واقع در تسبیح فرقی نمی‌کند، نبی باشید یا انسان عادی، هر دو با تسبیح می‌گویید. خدا اینگونه نیست و در توحید یکی است. چون هر دو می‌گویند خدا اینگونه نیست! اینکه خدا چه چیز نیست، در انسان‌ها مرتبه دارد و به ظرف افراد بستگی دارد اما همین که خالص باشیم بقیه آن می‌رسد.

-نشانه این دو یعنی دریافت غیب توحیدی و دریافت کرامات ویژه چیست؟

در توحید شما در لابه‌لای هر حادثه و واقعه‌ای منتظر رخ نمودن یک خدایی هستید و با تلخی و شادی آن اتفاق هم کاری ندارید. هیچ چیز در این عالم عدل توحید نیست. یعنی شما رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) را به دلیل خداوند می‌خواهید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) واسطه است البته در این موضوع بحثی نداریم که حتما با وجود آنها توحید نمایان می‌شود. مثلا اگر امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) را دیدید چه چیز از ایشان می‌خواهید؟ من می‌خواهم سوره توحید بدانم و از ایشان می‌خواهم این را به من بیاموزد و هیچ چیز مقدم برای فهم سوره توحید

برای من نباشد. هیچ موضوعی به اندازه سوره قدر برای من مهم نباشد و هیچ سوره‌ای به اندازه سوره کوثر برای من مهم نباشد. در واقع اینگونه باید تمرین کرد که وقتی امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) را به هر دلیلی انسان دید، چه چیز از ایشان بخواهد. نشانه این مدل خواستن‌ها این است که انسان در هر حادثه و اتفاقی به دنبال این موضوع باشد. مثلاً احساس گناه می‌کنیم و می‌خواهیم استغفار کنیم. در قرآن داریم که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید اگر آنها برای استغفار نزد تو بیایند، حتما آنها را می‌بخشیم. ما که کسی را نداریم، رسولی نداریم. اما نماز را که داریم! این استغفار را در نماز می‌توان انجام داد.

نماز نماینده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای هر فردی است. استغفار را در نماز بخوانید. مثل این است که رسول استغفار را برای انسان انجام می‌دهد، چون ما طبق گفته رسول نماز می‌خوانیم. هر چیزی یک نشانه‌ای دارد، مثلاً رسول را که می‌بینید، نشانه رسول در باطن است. اما گاهی ما معین می‌کنیم مثلاً اگر امام زمان (عج الله تعالی فی فرجه) را می‌خواهیم ببینیم اینگونه باشد یا ما غیب را می‌خواهیم که آنگونه باشد! در صورتی که اگر به دنبال نشانه‌ها باشیم، در روز هزاران نشانه از مولا برای انسان وجود دارد. در واقع باید توجه کرد که حتی وقتی خود او را هم می‌بینید، نشانه مولی را دیده‌اید... خود مولی را که کسی نمی‌تواند ببیند.

يَا وَيْلَتَى كَيْفَ لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

«خلیل» روی بحث نیاز قرار می‌گیرد، خلیل کسی است که نیازهای انسان را می‌پوشاند.

در واقع تمام این سوره عباد الرحمن شدن است. طبیعتاً وقتی انسان می‌خواهد در لابه‌لای حوادث خدا را ببیند، در رذائل و در رفتاری‌ها که نمی‌توان خدا را دید! منتها یک موقع کسی خوش رفتاری می‌کند چون خوش رفتاری خوب است، و یک موقع انسان خوش رفتاری می‌کند تا خدا را ببیند. این دو با هم کاملاً متفاوت است. سرعت رسیدن در این دو مدل هم با هم متفاوت است. یک موقع انسان وجدان کرده است که با این رفتار زندگی برای او بهتر می‌چرخد ولی یک موقع دیدن خوش اخلاقی رزق خدا است. هر دو حالت مراتبی از ذکر است اما اگر نهایت آرزوی انسان مشاهده و دیدن خداوند باشد، در همه حوادث و اتفاقات باید به دنبال مشاهده خدا باشد و هر بار به دنبال این است که خدا به گونه‌ای دیگر خود را به او نشان دهد. در واقع با خدا ارتزاق می‌کند و به این می‌گویند «برکت» و به این انسان می‌گویند «برکت». کار برکه جمع کردن آب‌های فصلی و استفاده از آن در فصول بعدی است. افرادی که برکه دارند، یک جای ذخیره دارند و از آن مصرف می‌کنند و و مجدداً برای آنها ذخیره می‌شود.

به این ترتیب در او جریان وجود دارد. در حالیکه اگر آب برکه حرکت نکند و جریان نداشته باشد، مرداب می شود. این مطلب بسیار مهم است که در انسان باید دریافت و پرداخت او با یکدیگر تناسب داشته باشد؛ بگیرد و پرداخت کند و در واقع داد و ستد داشته باشد. به اندازه مسئولیتش باید دریافت داشته باشد. این افراد «برکت» هستند. خصوصیت این افراد این است که عالم از آنها استفاده می کند یعنی منشاء رحمت می شوند و همه این موضوع را می فهمند. اگر به گونه ای زندگی کردید که دشمن، شما را تصدیق نکرد، «برکت» مد نظر ما اتفاق نیافتاده است چون خوبی را حتی دشمنان نیز می فهمند. یعنی تا این اندازه باید فرد رحمت باشد نه اینکه انسان اینگونه باشد که دوست برای او بد بگوید و دیگر چه رسد به دشمن. ما از هم در امان نیستیم یعنی مثلاً مسئولیتی که به کسی می سپاریم، نمی دانیم که خوب انجام می شود یا نه. باید نظام های مراقبتی زیادی گذاشت تا ارزیابی صورت بگیرد.

در اینکه انسان نیاز دارد حرفی نیست اما در این نیازها باید کسی را به عنوان خلیل برای خود انتخاب می کند. گاهی فرد، «خلیل» به این معنا که خلل و فرج او را بپوشاند، ندارد و لذا این فرد منزوی است. خود شیطان قبول می کند خلیل باشد و این توفیق را برای بعضی فراهم می کند! هر کسی نتواند با انبیاء (علیهم السلام) خلیل شود، حتماً با شیطان و اعوان او خلیل می شود. چه خودش بفهمد و یا اینکه نفهمد. یعنی اگر کسی هیچ خلیلی نداشته باشد، هم می گوید «یاوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)». در واقع در آخرت شیطان خود را به عنوان خلیل او معرفی می کند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا (۳۱)

«ذَلِكَ» یعنی این چنین. یعنی در واقع اشاره به آیات قبلی می کند که ما برای همه انبیاء (علیهم السلام) دشمنی از مجرمین قرار دادیم و برای همه آنها علامت مجرم بودن گذاشته است. مجرم یعنی لایق عذاب بودن.

حالا چرا بعد از این موارد به «كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا» اشاره می کند، مگر کسی ادعایی داشته؟! بله برای هدایت و نصرت ادعا داشتند. آنها مشرکینی بودند که مدعی هدایت و خلافت بودند و خداوند نیز می فرماید، «كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا».

گاهی پیش خودم فکر می کنم این قرآن برای چه کسی نازل شده است؟ برای ما نازل شده است؟! ما که از این قرآن چیزی نمی فهمیم. یعنی از ابتدای «كَذَلِكَ» باید معنا در ذهن بیاید تا انتها. چقدر طیف گسترده ای از معنا باید در

ذهن شکل بگیرد اما ما با این اشتغالاتی که داریم، خدا برایمان دیده نمی‌شود. ما هیچ کاری در این عالم جزء دیدن خدا نداریم و برای رویت خدا نیز نیاز به ذهن خالی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

محشور می‌شوند یعنی در یک جا جمع می‌شوند.

برای هفته آینده چند بار سوره را با این سبک بخوانید، تا ان شاءالله به برکت شما قرآن در وجودمان تابشی کند و ان شاءالله در شب قدر که مظهر برکت الله است، در زندگی ما نمود پیدا کند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای سلامتی خود و همه خدمت گزاران دین صلواتی ختم بفرمایید.

جلسه گذشته یک بخش مهمی از سوره مبارکه فرقان را با هم مرور کردیم. گفتیم برای خواندن سوره فرقان حتما باید تمرکزی روی آیات داشته باشیم که قرار شد این تمرین برای این هفته انجام شود و اگر کسی این تمرین را انجام داده است، در رابطه با آن توضیح دهد.

درست است که در همه سوره‌ها این جدایی بین قسمت‌های مختلف سوره وجود دارد اما شدت این تغییر در سوره فرقان و حالت جدا بودن هر قسمت محسوس تر است. هیچ سوره‌ای به این شکل که ما فکر می‌کنیم حالت جدایی از هم ندارد اما در سوره فرقان قطعه‌بندی زیاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲)
وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَ
لَا نُشُورًا (۳)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

وَقَالُوا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵)

نکته مهمی که همه باید در خواند قرآن دقت داشته باشند این است که هر کلمه‌ای که ذکر می‌شود، مثل ظلم و زور؛ به هر حال ظلم یک معنایی دارد و زور هم یک معنایی دارد. به اندازه‌ای که انسان این واژه را بفهمد و حس کند، این آیه را فهم می‌کند. مثلاً به اندازه‌ای که ظلم و زور فهم شود آیه ۴ سوره فرقان درک خواهد شد و به نسبتی که فرد نفهمد ظلم یا زور چیست، آیه را نیز فهم نخواهد کرد. خود اینکه انسان نسبت به کلمات قرآن تجربه

شهودی داشته باشد بسیار اهمیت دارد. یعنی مثلا انسان در جامعه ظلم را دیده باشد تا بفهمد ظلمی که گفته می‌شود آن است. فهم در اثر این شهود اتفاق می‌افتد اما اگر فرد بخواهد به صورت ترجمه‌ای واژه را بفهمد مثلا ظلم را ستم بگیرد و زور را خلاف در نظر بگیرید، آیه را هم در همین حد می‌فهمد که به آن فهم ترجمه‌ای می‌گوییم که فرد در همین حد متوجه می‌شود.

یکی از مشکلاتی که در حوزه قرآن برای ما وجود دارد این است که خواندن ما نیز مربوط به موضوع فهم ترجمه‌ای است.

وَقَالُوا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِبَ عَلَيْهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵)

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶)

مثلا در این آیه وقتی گفته می‌شود «السِّرُّ» از خود می‌پرسیم «السِّرُّ» یعنی چی؟ می‌گوییم راز. اما اینکه مشخص است! اما باید دقت داشت به اندازه که واژه «سر» را می‌فهمیم آیه را نیز خواهیم فهمید. اما یک وقت فردی اهل سیر و سلوک است و با خداوند سر و سیری دارد و می‌فهمد هر کدام از عوالم، اسراری دارد. به این ترتیب او سِرِّ را یک جور می‌فهمد و این آیه را نیز همان جور می‌فهمد. و گروهی هم که فهم ترجمه‌ای دارند و مثلا سِرِّ را همان راز می‌گیرند، همان اندازه از آیه فهم خواهند داشت، تفاوت‌ها از این قسمت‌هاست که ناشی می‌شود.

نوعا ما از واژه‌ها اطلاع طولی نداریم و تنها یک لایه‌ای از آن را بر میداریم. از این به بعد وقتی قرآن می‌خوانیم باید سعی کنیم در هر چند صفحه از قرآن برخی واژه‌ها را به صورت عمقی مطالعه کنیم چرا که برای ما ممکن نیست تمام واژه‌های یک صفحه از قرآن را به صورت عمقی متوجه شویم اما می‌توانیم از هر چند صفحه یک یا چند واژه را به صورت عمقی بخوانیم. مثلا وقتی گفته می‌شود «نذیر» در کتاب‌های مختلف بینم این نذیر کیست، چه خصوصیاتی دارد، چه کار می‌کند، مصداق بیرونی نذیر کیست و به چه کسی نذیر گفته می‌شود. حتی اگر لازم شد افرادی که در اطراف ما هستند و از این واژه حضّ و بهره برده‌اند را رویت شهودی بکنیم و ببینیم که به کار آنها نذیر گفته می‌شود. آنوقت زمانیکه آیات قرآن را می‌خوانیم، به طور طبیعی عمق فهم ما از قرآن بیشتر می‌شود.

وَقَالُوا مَا لِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷)

بنابراین نکته اول در رابطه با واژه‌ها بود.

نکته دوم: صحنه‌ها و فضاها است. مثلاً آیه ۷ و آیات شبیه به آن در این سوره وجود دارد. افرادی در رابطه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکسری حرف‌هایی زده‌اند. شما باید بتوانید تصویرسازی داشته باشید، یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در ذهن داشته باشید و بعد آن افراد را نیز در ذهن بیاورید و سپس ببینید آن افراد چه گفتند و حضرا رسول (صلی الله علیه و آله) در ادامه چه جواب داده‌اند. پس تصویرسازی آن فضا بسیار مهم می‌شود. نوعاً هم این مواردی که افراد می‌گویند به این صورت است که یا آرزوهای آنهاست یا خود مبتلا به آن هستند. یعنی مثلاً آرزو داشته‌اند خود یک گنجی داشته باشند یعنی همان چیزی را که در ذهن دارند را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همان ترتیب می‌خواهند.

به سراغ آیاتی که ادامه بحث قبل بود می‌رویم، این چند آیه را به این دلیل که مطلع بحث برایتان باز شود و یادمان بیاید که کلیت بحث به چه صورتی بوده است، گفتیم. به آیه ۳۵ رسیدیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۳۵)

خیلی جالب است هارون (علیه السلام) وزیر می‌شود، وزیر یعنی معاونت اجرایی یعنی عملیاتی کردن کارهای حضرت موسی (علیه السلام). به این ترتیب حضرت موسی (علیه السلام) دو بازو دارد؛ یکی کتاب و یک حضرت هارون (علیه السلام) دارد. شبیه به «انی تارکم فیکم ثقلین» است. «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» می‌شود «کتاب الله» و «جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا» می‌شود «عترت» که در روایات به این موضوع بسیار اشاره شده است. شروع حرکت‌های اجتماعی حضرت موسی (علیه السلام) است. حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) و بقیه انبیاء الهی (صلوات الله علیهم اجمعین) به حضرت موسی (سلام الله علیه) باز می‌گردد و در واقع شکل‌گیری حکومت برای حضرت موسی (سلام الله علیه) است.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا (۳۶)

به این «فا» گفته می‌شود «فای فصیحه». فقط به ابتدا و انتهای داستان حضرت موسی (علیه السلام) اشاره کرده است و به جای همه اتفاقاتی که برای حضرت می‌افتد این «فا» را آورده است. این آیه جزء آیات احکامی داستان حضرت موسی (علیه السلام) است. یعنی اگر کسی به دنبال یک یا دو آیه باشد که خلاصه ایشان را بداند، این آیه یکی از آنها است. گاهی لازم است ما تنها همین مقدار از زندگی یک پیامبر را بدانیم.

وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷)

خلاصه زندگی حضرت نوح (علیه السلام) همین آیه ۳۷ است.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸)

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَرْنَا تَبِيرًا (۳۹)

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا السَّوءِ أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰)

وَإِذَا رَأَوْكَ إِنتَبِهُوْكَ إِلَّا هُزُؤًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (۴۱)

از آیه ۴۱ به بعد فضا از آیات انبیاء (سلام الله علیهم اجمعین) به آیات مربوط به خود پیامبر رسول (صل الله علیه و آله) وارد می‌شود.

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۲)

خداوند مشکلی ندارد که حرف‌های مشرکین را طوری بزند که مشرکین حق به جانب نیز هستند. آیه می‌گوید اگر ما برای پرستش خدایان مان استقامت نمی‌کردیم، بیم آن می‌رفت که گمراه شویم! یعنی خیلی افتخار می‌کنند که زیر بار حرف پیامبرشان نرفتند.

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (۴۳)

آیه دلیل اینکه یکی فرد چرا تا این اندازه بد می شود که رسول را منحرف و کار رسالت را منحرف می داند و خود را بر هدایت می داند، هوی پرستی می داند و اینکه هر کس به سمت هوی پرستی برود به طور طبیعی مسیرش به این سمت ختم می شود و وارونه می شود.

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴۴)

همین کارهایی که می کند ، ظاهرش این است که هم عقل دارد و هم می شنود ، قدرت تفکر دارد و می فهمد، اما «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵)

این آیات فهرستی به ما می دهد که خوب است این فهرست را ما هم داشته باشیم. ما نمی دانیم دیدن این موضوعات چه تاثیری روی ما می گذارد اما می دانیم چون خدا گفته است حتما تاثیرش را خواهد گذاشت. لذا خواهشی که داریم این است که یک فهرستی از این آیات تهیه کنید. خداوند توصیه کرده است آنها را رویت کنیم. چرایی آن را نیز می دانیم و نمی دانیم بعد از دیدن آنها چه اتفاقی می افتد اما برای اینکه بفهمیم چه اتفاقی می افتد باید ببینیم. اولین آیه که این موضوع را بیان می کند، آیه ۴۵ است.

توصیه می کند سایه و کوتاه و بلند شدن آن را ببینیم. پس تمرین اول دیدن سایه است. ما نمی دانیم دلیل آن چیست اما انجام می دهیم تا اگر بنا هست چیزی بفهمیم، با دیدن آن این فهم در ما ایجاد شود.

ثُمَّ قَبْضَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶)

این آیات برای کسانی که بچه های دبیرستانی را اردو می برند مناسب است. مثلاً قبل از اینکه بچه ها مشغول بازی شوند، شاخص را می گذارند و برای دیدن زمان های صبح و ظهر و این تغییرات یک بهانه ای هم درست می کنند،

بنابراین دیدن شاخص و سایه به عنوان یک اردوی علمی با عنوان چگونگی «کیف مدظل» و «ثم قبضناهم» به عنوان تمرین اول است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لَيْلًا وَنَوْمًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

آیه‌هایی که در آن «ألم تر» و «هو الذی» آمده است این‌ها را می‌توانیم جزء این لیست قرار بدهیم، پس مورد دوم بحث شب است منتها لباس بودن شب باید رویت شود. عنوان دوم این است که شب لباس است و اینکه «نوم» ثبات است یعنی مایع آرامش است و «نهار» برانگیختن و نشاط است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸)

مورد بعدی ریح و مورد بعدی آب است که از آسمان می‌آید. آب از یک طرف رویش گیاه را ایجاد می‌کند و بعد سیراب کردن انسان و حیوان را انجام می‌دهد.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَآنَاسِي كَثِيرًا (۴۹)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هُنَالِكَ لَكُمْ أَنْظُرًا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

آیه ۵۰ خیلی عجیب است، یا این آیه را فقط می‌توانیم به «ماء طهور» بگیریم که در این صورت وقتی آب را پیگیری می‌کنید، در خیلی جاها حضور دارد و هر جایی هم که می‌رود یک شکل و نوعی پیدا می‌کند. همین که آب جزء موارد رویت انسان قرار بگیرد و شگفتی‌های آب، اینکه آب کجاها هست و کجاها می‌رود، بسیار اهمیت دارد و در واقع هیچ چیزی در عالم نمی‌افتد مگر به وسیله آب.

«صرف» به معنای گرداندن است یعنی در معرکه‌های مختلف قرار می‌گیرد و در همه آنها نیز به عنوان آیه مطرح است. «صرف» است که وجه درست می‌کند یعنی هم منفعت درست می‌کند هم وجه و هم شکل‌های مختلف درست می‌کند و اگر «صرف» نداشته باشد انعطاف ندارد و در نتیجه کارکرد نخواهد داشت. مثلاً ما انواع ظروف را با گِل درست می‌کنیم، در واقع این آب با گِل ترکیب شده است تا خاک قدرت شکل‌گیری پیدا کند. می‌تواند

کاسه شود یا یک ظرف دیگر، به این ترتیب گِل صرف می‌شود و به اشکال مختلف در می‌آید و بعد رنگ به آن اضافه می‌شود. یک مرتبه می‌بینید خاکی که هیچ ارزشی نداشته است به واسطه آب و رنگ تبدیل به یک چیز ارزشمند شده است. همه چیز به این شکل است به این صورت که این خاصیت تصریف منحصر به افعال مختلف می‌شود. آب نقش اساسی در این تصریف دارد حتی در بدن نیز، تک تک اعضای بدن به واسطه صرف آب زنده هستند، یک موقع این آب، خون می‌شود، یک موقع غذا می‌شود. همه چیز به صرف آب ممکن است. یا می‌تواند به کل آیات باشد که البته در المیزان به حالت اول یعنی «ماء» اشاره کرده است چون این آب است که تصریف ایجاد می‌کند. آب خیلی مهم می‌شود چون در آیات آسمان داشتیم و زمین و رویش و بعد یک مرتبه آب هم داریم که البته این آب یک مدل دیگری است. این موارد به ما خیلی درس می‌دهد. مثلاً ما نمی‌دانیم نقش آب در جاهای مختلف چیست. چقدر خوب است که این موارد تکالیف علمی بچه‌های دبستان، راهنمایی و دبیرستانی باشد.

به طور کلی انسان ابتدا طفل است و باید از محسوسات و ملموسات استفاده کند، یعنی همین آسمان و زمین و آب و این موارد. بعد برای ما تشریح می‌کنند این آب چه کارهایی می‌کند و ما را به خوبی نسبت به این موارد توجه می‌کنند. اینکه آب از آسمان نازل می‌شود و آبی که پاک است و هم پاک می‌کند و منشاء حیات می‌شود. هرچه می‌توانیم در این رابطه به خود توضیح بدهیم و تشریح کنیم و بعد بگوییم این نقش نذیر در عالم مثل آب است. به این ترتیب هرچه اطلاع ما راجع به آب بیشتر باشد، بیشتر می‌فهمیم نذیر چه کاره است. مثل این است که شما اطلاعات زیادی دارید و به شما بگویند که آب در حوزه اسلامی همان نذیر است و به همین جهت تمام اطلاعاتی که در رابطه با آب دارد به نذیر هم منتقل می‌شود. این نوع شیوه آموزش خیلی مهم است. مولفه‌هایی در آموزش‌های دینی باید باشد که تغییر می‌کند یعنی مثلاً بخش عمده‌ای از درس علوم به مبحث آب و حضور آب در مکان‌های مختلف اختصاص پیدا می‌کند و آب دیگر حاشیه نیست. به این دلیل که همین آب را در جای دیگر یا به علم تشبیه می‌کند یا به چیز دیگری تشبیه می‌کند. وقتی فرزند ما با مفهوم آب و کارکردهای آن آشنا شد و وقتی یک مفهوم دیگری به جای آن گذاشته شد مثل این است که یک بسته اطلاعاتی از یک جایی به یک جای دیگر منتقل می‌شود. لذا لازم است موضوعاتی را به فرزندان خود بیاموزیم که آن‌ها را از نظام و حیانی اخذ کنیم زیرا این نظام بعداً به یک نظام دینی تبدیل می‌شود. در نتیجه کار دینی کردن سهل می‌شود و دیگر لازم نیست یک کار علمی بکنید و کنارش هم برای دین کار دیگری انجام دهید. مثلاً کافی است در رابطه با امامت بگویید امامت شبیه به فلان چیز است، دیگر لازم نیست استدلال کنید و دلیل بیاورید. ما به استدلال نیاز داریم چون طور دیگری به طبیعت علم پیدا می‌کنیم و یک مدل دیگر نسبت به دین اطلاع پیدا می‌کنیم که این دو مدل با هم متفاوت هستند و

بر یکدیگر هم منطبق نمی‌شوند. اگر در قرآن گفته شد این موارد مهم است باید به دنبال آن موارد رفت و مطالعاتی داشت. باید خود فرد به دنبال این مفاهیم باشد. مثلاً در رابطه با آب از اینترنت مطلب بدست بیاورد و مطالعه کند. ما باید از جهالت‌هایی که برای ما از طریق محیط ایجاد شده به خدا پناه ببریم و به داد خودمان برسیم! ما مقهور این جاهلیت‌ها نباید بشویم. فهرست این مطالب را بدست بیاوریم و روی آنها کار کنیم.

در این آیه خود اینکه آب قابلیت نوشیدن دارد، آیه است. به واسطه همین قابلیت است که خداوند می‌فرماید «صَرَّفْنَا» در واقع باید آب را با تمام این ویژگی‌ها در نظر داشت و آیه قبل هم اهمیت دارد یعنی قابلیت «نُسْقِيهِ» است.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱)

فَلَا تَطْعِ الْكُفْرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

اگر این آیات را سرهم کنیم این نکته بدست می‌آید که اولین جهاد در جهاد کبیر، جهاد علمی است. جهاد صرفی است یعنی شما طبق نظام علمی خود پیش بروید و علم را از مولفه‌هایی که قرآن می‌گوید، استخراج کنید و بر اساس آن آیه بینی را ترویج دهید. در واقع توجه به آیات الهی و موارد علمی اولین جهاد است. جهاد کبیر ابعاد پیدا می‌کند که هر کدام را بیان خواهیم کرد.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳)

از این به بعد فهرست دومی بدست می‌آید که سطح بالاتری نسبت به آیات قبل دارد. حتماً باید آیات و فهرست قبل درک شود تا این فهرست نیز درک شود. این آیه در رابطه با دریایی است که یکی شیرین و یکی شور است که با هم نیز ادغام نمی‌شوند. مثل این است که بین آن دو سدّی قرار دارد. می‌خواهد انسان را با حقایقی آشنا کند.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴)

این آیه نسبت‌های انسان را مربوط به آب می‌داند. چون انسان را از آب خلق کردیم، این انسان ازدواج کرده و مادر و فرزند و پدر را تشکیل داده است. حتی نسبت‌های شما هم وابسته به تصریف آب است. خداوند می‌تواند انسان را وابسته به آب کند.

به این ترتیب خلاف آیات عمل کردن اثرات بسیار زیادی در زندگی انسان خواهد داشت حتی آیات به ظاهر کوچک اثرات بزرگی دارند. تکذیب آیات در آیات بالا نیز مطرح شد. تکذیب آیات یعنی انسان طبق سیستم آیات عمل نکرده بلکه برخلاف آن عمل کند که البته این تکذیب انواع دارد؛ تکذیب قولی، تکذیب ساختاری، تکذیب رفتاری که انواع تکذیب را می‌سازند یعنی این‌ها، ناهم راستا و ناهمگون بودن با آیات است. تکذیب به این ترتیب یک مفهوم عمومی درست می‌کند.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷)

وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بَدُنُوبٍ عِبَادَةً خَيْرًا (۵۸)

اینکه خداوند اصرار دارد پیامبر رحمت العالمین را فقط به عنوان مبشّر و نذیر معرفی کند دلالت‌های زیادی دارد، یکی از دلالت‌های آن این است که ما حقیقت را در کنج قلب هر انسانی قرار داده‌ایم و لازم نیست آن حقیقت را به این معنا که در ذهن ما وجود دارد، رسول در گنج این قلب وارد کند، بلکه او نذیر و فعال کننده است. مبشّر برای زمانی است که فرد فعال شده و ارزیابی صورت می‌گیرد اما نذیر برای قبل از فعال شدن است تا استمرار پیدا کند و برسد. البته خود انسان باید فعال شود به همین دلیل در آیه ۵۷ این موضوع بسیار مهم می‌شود و در راستای همان آیه ۵۷ است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شما اجری نمی‌خواهد. اگر هم می‌خواهید اجر ایشان را بدهید، اجر همان خود فعال شده‌ی، توست. پس هم مبشّر و هم نذیر لازم هستند، یکی سر طیف است و دیگری در انتهای طیف قرار دارد.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَانُ فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا (۵۹)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَانِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَانُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱)

اینجا سومین تبارکی است که در این سوره آمده است. ستاره و خورشید و ماه، اینها مصادیق برکت خداوند است. بروج هم منازل است. منظور از بروج موقعیت‌هایی است که اجرام نسبت به یکدیگر دارند و طبق یک نظام خاصی در حرکت هستند و در این حال که می‌چرخند و در حرکت‌اند، ثابت و تنظیم شده‌اند. یعنی در عین گردش، ثابت دارند و البته این برای هر شی می‌تواند صدق کند که هر شی برای خود آسمان دارد و در آسمان خود نیز برج دارد. یعنی هر چیزی یک زمینی دارد و یک آسمانی، یعنی فقط منظور از آسمان، آسمان نیست بلکه آسمان هر چیزی است که زمین نباشد. این مباحث علمی است یعنی می‌توان برای اجرام مختلف آن را تفسیر کنند به این دلیل که هر شی یک سطح استقرار روی زمین دارد و یک سطح غیر استقراری در رابطه با عالم بالا دست آن دارد که آسمان آن شی را می‌سازد. به همین دلیل بروج می‌تواند معنای خیلی وسیعی بدهد. بروج موافقی در آسمان می‌شود که موجب حفظ آن شی می‌شود و در واقع حالتی از آسمان است که منجر به ثابت زمین می‌شود. در واقع برج آن عامل حفظ است. مهم‌ترین خصوصیت برج خاصیتی از آسمان است که موجب حفظ زمین می‌شود که خود ستاره چپش آن و منازل آن هستند و در واقع به این مجموعه برج گفته می‌شود. در واقع یک منظومه است.

سوال: در رابطه با بحث خبیر می‌توانید توضیحی بفرمایید؟

در رابطه با خبیر دوم در آیه ۵۹ توضیحات زیادی مطرح شده است. در آیه ۵۹ برخی آن را به «از خدا بخواه که خدا دانا است» معنا کرده‌اند. برخی خبیر را «مفعول‌به» می‌گیرند، یعنی «از یک فرد آگاه پرس» که منظور پیغمبر است. اما فکر می‌کنم خبیراً «حال» برای الرحمن باشد. در آیه ۵۸ خبر آگاهی است که حاصل آزمایش باشد، یعنی آگاهی و آزمون خداوند نسبت به گناهان بندگان کافی است. یعنی خداوند هم از پیش می‌داند که چه اتفاقی می‌افتد و هم اینکه خدا می‌داند از هر جهتی برای بنده کافی است. برای بنده خوب کافی است چون پرونده او را به کسی نشان نمی‌دهد و برای بنده بد هم کافی است چون بنده چاره‌ای جز پذیرش حکومت خداوند ندارد. در یک روایتی هست که می‌فرماید با کسی دشمنی نکن تا رابطه او با خداوند را بشناسی، اگر رابطه او با خداوند را شناختی بین اگر این رابطه خوب بود با او دشمنی نکن چون خداوند بنده خوب خود را به تو واگذار نمی‌کند اما اگر رابطه او با خدا بد بود باز هم با او دشمنی نکن چون همین اندازه که فهمیدی رابطه او با خدا بد است برای تو بس است.

«تَوَكَّلْ» چون پیامبر (صل الله علیه و آله) در صحنه آمده است با او مقابله می‌شود. همین مقدار که خداوند می‌داند برای ایشان کافی است.

واژه‌هایی که در رابطه با علم خداوند هستند، واژگان متعددی است. در قرآن چیزی حدود ده واژه در رابطه با علم خداوند وجود دارد. «خبر» محصول اتفاق است، یعنی یک کاری و جریانی در مخلوق اتفاق می‌افتد، حتما باید اتفاق بیفتد تا آگاهی در رابطه با آن صدق کند. قابل پیش بینی هست اما باید حتما اتفاق بیفتد تا آن آگاهی صدق کند. به همین دلیل خداوند نسبت به تمام امور بنده خیر است یعنی تک تک اتفاقاتی که افتاده است را به جزء و به دقت و با عمقش می‌داند. طبق دعای جوشن کبیر «یا من بطن و خبر» تا کسی در باطن چیزی نباشد از آن آگاه نیست و چون خداوند در باطن همه چیز هست پس از همه چیز خبر دارد. در واقع علم او علم دقیق اما بعد از اتفاق است. آیه ۵۸ به این معنا است که خداوند وقتی خبر می‌گیرد از همه زوایا خبر می‌گیرد. حتی برخی از زوایایی که خود بنده نیز از آن‌ها خبر ندارد و برایش مخفی است، برای خیر مخفی نیست.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

شب و روز را دنبال هم قرار داد برای کسی که اراده کرده است.

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)

جهاد کبیر در سوره فرقان مربوط به عباد الرحمن است که شیوه‌نامه جهاد آن در این آیات آمده است. یعنی اگر کسی بخواهد شیوه‌نامه جهاد کبیر را اخذ کند از این آیات بدست می‌آید.

آیه ۶۲ اصل حیات را روی شب و روز می‌گذارد یعنی هرگاه شب و روز از انسان گرفته شود، حیات از او سلب می‌شود. یعنی آدمی که می‌میرد شب و روز «خِلْفَةً» ندارد و در برزخ قرار می‌گیرد. «خِلْفَةً» مربوط به دنیا است و تنها هم در رابطه با انسان است.

قصد خدا از خلقت انسان و عمری که به او داده چیست؟! از این آیه بدست می‌آید که تا اراده کنم تا متذکر شوم و تا شکر کنم، متذکر شوم. یعنی خداوند حقایق را در درون من به ودیعه نهاده که باعث هویدا سازی در درون من

می‌شود و همان بحث خبری هم که مطرح شد در این قسمت قرار می‌گیرد. یعنی وقتی هویدا می‌شود اسم خبیر خداوند تجلی می‌یابد. منتها خبیر باید به ذکر باشد نه به گناه چون یا انسان گناه می‌کند و خداوند خبیر است یا ذکر دارد و خداوند خبیر است. یا انسان باید در این شب و روز که در حال گذر است به قوای درونی خود توجه کند و ذکر را در خود فعال کند و متذکر شود تا فعال شود و همانی شود که خداوند می‌خواهد، یا اینکه از امکانات به نحو احسن استفاده کند، که شکر نام دارد. این دو روش دو رویکرد در انسان ایجاد می‌کند؛ رویکرد «شکر» یعنی فعلاً من از این امکانات به بهترین وجه استفاده کنم و رویکرد «ذکر» یعنی من هشیار شوم که این هوشیاری را ذکر می‌گویند و استفاده بهینه را شکر می‌نامند. ذکر و شکر عامل تصریف انسان می‌شوند. هوشیاری یعنی همه چیز را از خدا بدانیم. «خلفه» بودن یعنی قابلیت رفت و برگشت دارد و عمر را او تشکیل می‌دهد و به اندازه‌ای که انسان شب و روز داشته باشد، عمر او همین مقدار است. یعنی هرکسی عمرش به اندازه سن او نیست بلکه به اندازه این است که تا چه اندازه شب و روز دارد. بسیاری از مشکلات زندگی ما به این دلیل است که هنوز روز و شب ما به درک آن حقیقت نرسیده است. ذکر و هوشیاری حقیقتی است که متناسب با شب و روز در ظرف انسان قرار داده می‌شود. چون عمر و سن ما کم است، بهره ما از ذکر کم است. امیدوار هستیم که به برکت سوره فرقان به ما تفضلی بکنند تا از همین امشب شب ما، شب واقعی بشود و بعد روز ما نیز، روز واقعی تا تولدی در ما اتفاق بیافتد. بعد به شب قدر برسیم تا روز و شب‌های فوت شده خود را جبران کنیم تا سن مان ما بالا برود. اگر کسی گفت من ده هزار شب و ده هزار روز داشتم تعجب نکنید چون او شب قدر خود را نیز حساب کرده است. اگر کسی شب و روز نداشته باشد شبی وجود دارد که «خیر من الف شهر». پس اصلاً نا امید نباشید. انسان تا زمانی که در دنیا است، راه جبران دارد.

«تصریف» یعنی انسان می‌تواند حقایق را در لایه‌ها و مراتب مختلف بفهمد و ببیند. یعنی تغییر مکان، موقعیت و جایگاه است. مثلاً تصریف انسان این است که پدر شود یعنی نقش و جایگاه پدر بودن را پیدا کرده است. تنها عامل تصریف، ذکر و شکر است البته ما این را از قاعده‌ای که «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» پشت هم بودن شب و روز و در آیه بعد هم «لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» که برای شب و روز ذکر و شکر را قرار داده است، بدست آوردیم. پس خداوند برای این آدم خلفه قرار داده است تا یک اتفاقی برای او بیفتد. از این موضوعات تصریف را فهمیدیم. یعنی انسان با استفاده از آیه ۶۲ زمینه لازم برای رسیدن به مراتب و منازل مختلف را پیدا می‌کند. به این تصریف می‌گوییم که آن را از معنای خود آیه، بدون استفاده از آیات بالایی بدست آوردیم. و بعد از این موضوع وقتی آیه بالا را می‌خوانیم که تصریف با ماء ارتباط داده شده و ارتباط این دو را کشف می‌کنیم. یعنی آب هم می‌تواند در آسمان باشد و هم در زمین باشد. ذکر هم همین طور است، هم می‌تواند در قلب انسان

باشد و هم لسان نبی باشد و می تواند حمد بر ملائک باشد و هم می تواند جاری در عالم باشد. ذکر خود آب است. به این دلیل که در کتاب به قرآن ذکر گفته شده است، به نماز منیز ذکر گفته شده است، به رسول نیز ذکر گفته می شود، به ذکر خود مومن هم ذکر می گوید. برخی واژه‌ها هستند مثل ذکر که حتی مورد استعمال آن دارای صرف زیاد است.

نماز در پنج نوبت قرار می گیرد و کار آن این است که ذکر را در شب و روز جاری کند. حالا اینکه محتوای ذکر در این پنج نوبت شب و روز چیست، با توجه به تجربه‌ای که دوستان در مطالعه تعقیبات نماز حضرت زهرا (سلام الله علیها) داشتند آنها می تواند به عنوان محتوای شب و روزها باشد.^۱

برای اینکه یک تجربه عملی نیز حاصل شود، همه ما گاهی بهره‌ای از ذکر را داریم. حتما در یک بخشی از شبانه روز با خداوند بیشتر ارتباط داریم. هر کس بیشترین ذکر را که از خداوند در یک زمانی دارد، شناسایی کند. حالا به تناسب سن و شرایط هر کس این زمان متفاوت است و متاسفانه خیلی طولانی نیست. به هر حال این زمان را شناسایی کنید. این کار به انسان کمک می کند. و بعد اینکه این حال خوب را چطور می توان نگهداری کنید. آنقدر باید انسان روی نقطه ذکر تمرکز کند و دقایقی را زیاد کند که این تبدیل به طول روز و شب شود حتی در خواب. یعنی اگر کسی به شما گفت برای چه در دنیا هستید باید گفته شود من می خواهم این ذکر را طول دهم تا به شبانه روز برسد. اینگونه حال فرد دیگر «إنا لله و إنا الیه راجعون» است.

برای رها نشدن این ذکر، تمرین لازم است. «لمن اراد» برای این قسمت است، یعنی اراده ذکر کند و آن ذکر را شناسایی کند. البته هر کس به هر اندازه‌ای که می تواند و خداوند نیز همه را قبول می کند. انسان عمیق‌ترین حس خود از خدا را باید به حدی گسترش دهد تا در طول شبانه روز او قرار بگیرد. البته آن زمان در خانم‌ها نسبت به آقایان بیشتر است. آن لحظه را شکار کنیم و آن را طول بدهیم. بعد متوجه می شویم که خیلی چیزها هست که آن را سیاه می کند مثلا یک مجلس غیبت آن را تاریک می کند. و به همین خاطر هم انسان می ترسد و احتیاط می کند تا سراغ چیزهایی که این زمان را کم می کند، نرود. به این ترتیب انسان ذکر خود را با این امور کوچک از بین نمی برد و به تاراج نمی دهد.

^۱ آن چیزی که در رابطه با صحیفه مطرح کردیم، بعد از پیدا کردن ذکر است یعنی بعد از این که ذکر را تشخیص دادید به وسیله صحیفه و تعقیبات آن می توانید آن را توسعه دهید.

امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد تا بتوانیم ذکر او را در همه حالات جاری کنیم و از نعمت‌های او قدردانی کنیم. ان‌شالله زمانی بیاید که تنها ذکر خدا در وجود ما باشد و یاد غیر خدا را برای خود حرام کنیم. ان‌شالله این حالات برای ما در همین روزها اتفاق بیفتد. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

به عنوان حسن ختام بحث عباد الرحمن و جهاد کبیر را که در این سوره مطرح شده، ارائه خواهیم کرد.

ما دو بحث کلی راجع به سوره فرقان داریم که اولی راجع به عباد الرحمن است. اخیراً بحث جهاد کبیر در بیانات مقامات معظم رهبری به عنوان یکی از وظایف نیروهای انقلابی مطرح شد. از آنجا که این واژه را حضرت آقا از قرآن (سوره فرقان) استخراج کرده‌اند، خیلی لازم است که تعریف این واژه را از نظر قرآن بدانیم. آیه ۵۲ اینطور است که اگر قبل و بعدش را بدانیم بهتر است. وقتی آیه‌ای را از قرآن بر می‌دارید باید سعی کنید قبل و بعدش را هم ببینید. به هر حال هر آیه در قرآن خانه‌ای دارد که باید ببینیم خانه‌اش کجاست، به اصطلاح همسایه‌اش کیست و موضوعی که به این آیه دلالت می‌دهد چیست. و الا اگر این کار را نکنید، آیه را با فضای ذهنی خودتان تعریف خواهید کرد. اگر به ما بگویند از جهاد کبیر مطلب بنویسیم، همه ما می‌توانیم مطالب خوب بسیاری بنویسیم اما این دیگر آن جهاد کبیری نیست که سوره فرقان می‌گوید.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸)

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِي كَثِيرًا (۴۹)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِذِّكْرِهِمْ وَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

کفری که اینجا مطرح می‌شود، کفر در مقابل نعمت است. گاهی کفر در مقابل اسلام، ایمان و گاهی در مقابل نعمت است. خداوند یک سری نعمت دارد و هر کدام از این نعمت‌ها یک کارکرد دارند و از همه مهم‌تر اینکه انسان نقش آب و نعمت‌های دیگر را نادیده می‌گیرد. در واقع کفران می‌کند و خداپرست نمی‌شود و استعداد هایش را می‌پوشاند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱)

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

این دو آیه نشان می‌دهد که برای برداشته شدن این چیزی که باعث شده انسان نعمت‌ها را نبیند، خداوند پیامبران را مبعوث می‌کند و نذیر می‌فرستد. نذیر یعنی کسی که می‌تواند این ناهنجاری کفر را از انسان‌ها دور کند. «فلا تطع الکافرین» این «فاء» و «فلا» وقتی می‌آید، یعنی با تمام آیات قبلش ارتباط دارد. یعنی نذیر یا رسول هیچ سنخیتی با کفر و کافر ندارد و «جاهد هم جهادا کبیرا» یعنی اینکه نه تنها هیچ سنخیتی ندارد بلکه با آنها سر ستیزه دارد. یعنی سعی می‌کند این کفر را حذف کند. اینجا منظور کفر در مقابل نعمت است.

اگر انسان نسبت به نعمت‌ها کفور نباشد، بطور طبیعی کفر در ایمان و کفر در اسلام هم نخواهد داشت.

اگر بخواهیم مطابق با نظر قرآن دست به جهاد کبیر بزنیم، باید ابتدا نذیر شناس بشویم. اول باید بفهمیم نذیر کیست تا بتوانیم بفهمیم کفر چیست و همراستا نبودن با آن چگونه است.

نذیر انسان را با طبیعت آشتی می‌دهد. یعنی من اگر روی زمین هستم از زمین استفاده می‌کنم. اگر کسی آسمان نداشته باشد به این معناست که عظمت را نمی‌فهمد. آسمان برای ما عادی شده است. دریا عظمتش از آسمان کمتر است اما برای ما انسان‌ها عظمت بیشتری نسبت به آسمان دارد و این باعث می‌شود که نیاز درونی ما که مشاهده عظمت است، بی پاسخ بماند. در واقع احتیاج به خشیت دارد. اگر انسان عادت کند که با عظمت‌ها را ببیند و از آن‌ها به عظمت یاد کند، بزرگ می‌شود. وقتی انسان گناه و ضعف ببیند، کوچک می‌شود. وقتی انسان عادت کند به دیدن چیزهای با عظمت و از آن‌ها استفاده کند، بزرگ می‌شود.

اگر نذیر نبود شاید تعداد کمی از انسانها می‌توانستند خوب باشند و حتی با وحی اتصال پیدا کنند اما هیچوقت قریه ای (وحدت) تشکیل نمی‌شد.

نکته جالب این آیات این است که نذیر را مثلا در تعریف سایه معرفی می‌کند.

شما به سراغ سوره فرقان رفته و می‌پرسید نذیرها در قریه‌ها چه می‌گفته اند؟ سوره نیز پاسخ می‌دهد. مثلا می‌گوید که خداوند خواب را ثبات قرار داده است پس اگر الان خواب برای من مایه آرامش نیست، معلوم می‌شود که یک جای کار می‌لنگد. غیر ممکن است کسی با خودش یا دیگری درگیری داشته باشد و خواب آرامی داشته باشد. همین که نذیر بگوید خواب هایتان را اصلاح کنید یعنی اینکه دست از اذیت کردن دیگران بردارید تا آرام باشید.

حالا از کجا می‌فهمیم که هرکس خواب آرامی ندارد یعنی اعمال خوبی نداشته است؟ از آنجا که در سوره زمر آمده که خواب نوعی مرگ است. در واقع فرد در خواب می‌فهمد که اعمالش خیلی هم خوب نبوده و اینگونه می‌شود که آرامش در خواب نیز ندارد. خوابی ثابت دارد که فرد بعد از آن بازدهی داشته باشد. در واقع نهار آن فرد، نشورش است. بعد از خواب تازه نفس می‌شود.

نذیر به معنای احیاگر، هشیارگر و القا کننده ذکر است. بهترین جایی که می‌توانیم از بحث نذیر استفاده کنیم، سوره مبارکه یس است.

طبق این سوره نذیر روح افزا و زنده کننده است. در سوره مبارکه فرقان وقتی می‌گوید «و لا تطع الکافرین»، کافرش کسی است که استعدادهایش را پوشانده است و نعمت‌ها را نمی‌بیند و غفلت دارد.

در سوره مبارکه احزاب کفر در مقابل ایمان است. نذیر با هیچ کفری سنخیت ندارد. کفر در مقابل نعمت شمولیت زیادی پیدا می‌کند. یعنی پیامبر یا نذیر با هیچ پوشاندن نعمتی سازگاری ندارد و کارش این است که از نعمت‌ها پرده برداری کند.

اوامر و نواهی قرآن با اوامر و نواهی ما فرق دارد. خداوند همیشه منظورش این نیست که این کار را انجام نده. اگر خدا به پیامبر می‌فرماید از کفر اطاعت نکن به این معنا نیست که تو داری از کفر اطاعت می‌کنی! بلکه به این معناست که اینکه پیامبر از کفر اطاعت نمی‌کند حتما یک امر الهی بوده است. همچنین پیامبرش را تصدیق می‌کند که پیامبرش در هیچ لحظه‌ای از اوامر سرپیچی نکرد.

رویکرد دیگری هم نسبت به این اوامر و نواهی وجود دارد که امام صادق علیه السلام مطرح کردند و آن این است که به اصطلاح ما خداوند "به در می‌گوید تا دیوار بشنود" در واقع منظورش این است که «ای انسان! از کافر اطاعت مکن.» نکته دیگر این است که خدا در قرآن نشان داده که حتی با پیامبرش هم تعارف ندارد و ارزش‌ها اهمیت زیادی دارند.

فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِينَ وَجِهْدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴)

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)

خیلی جالب است ببینید اینجا یک کفر دیگر را نشان می دهد. کفر این آیه با آن کفر متفاوت است.

این کفر در مقابل ایمان است. از کفر در نعمت، به کفر در ایمان می رسد..

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵۶)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مِن شَاءِ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸)

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَانُ فَسَلِّ بِهِ خَبِيرًا (۵۹)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَانِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَانُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا (۶۰)

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (۶۲)

این سیاق «و هو» ها را اگر نگاه کنید تا این جا ادامه دارد. انگار سوره را سطح بندی و از هم جدا می کند.

مقدمه بحث جهاد کبیر عدم اطاعت از کافرین یا شناخت نذیر م شود. البته ممکن است کسی با نذیر همراستا و خودش نذیر بشود و این هیچ اشکالی ندارد. اما نذیر اصلی پیامبر است. عباد الرحمن آنهایی هستند که در باورها و رفتارهایشان اراده شکر و تذکر دارند.

لازمه اراده تذکر توجه به نفس و اتصال به غیب و وحی است. در واقع این خصوصیات، خصوصیات کسی است که خودش را هم راستا با نذیر قرار داده است. عبادالرحمن تابع نذیر است.

ما اطاعت را تبعیت می‌پنداریم در حالیکه اطاعت در قرآن به معنای همراهی است. به اینکه سمت‌تان را مشابه یک سمتی می‌کنید، اطاعت می‌گویند.

ساختار اطاعت بر روی کل ساختار انسان می‌آید. انسان مومن اگر مومن واقعی باشد، هیچ هم‌جهتی با کفر ندارد. حتی بیدار شدنش هم‌راستا با کفر نیست. اگر انسان مومن شود هم‌راستا با انبیاء می‌شود. اگر سبک زندگی ما جایی به کفر نزدیک شد، باید برایمان علامت سوال ایجاد شود. مثلاً غیر ممکن است نوع لذتی که یک مومن می‌برد با نوع لذت کافر شبیه باشد. نهایت مرحله اطاعت از نظام کفر اینگونه می‌شود که آنها کارهای تو را پیش بینی می‌کنند. کسی که هم‌راستای نذیر است، غیر قابل پیش‌بینی می‌شود. انسان وقتی در جهت دیگری قرار می‌گیرد، کل زندگی‌اش تغییر می‌کند. بحث کفر بحث بسیار مهمی است.

خدا به ساختار عدم اطاعت از کفر قائل است. این ساختار با اراده تذکر و اراده شکر فعال می‌شود.

همه باید عباد الرحمن شوند. کسی نگوید که ما نمی‌توانیم. خداوند راهش را بیان کرده است. ساده‌ترین راه‌ها مربوط به آیات عباد الرحمن است.

جهاد کبیر قرآن یعنی کسی که متصف شود به این صفات چند گانه.

کفر در قرآن پنج معنی دارد؛ دو مورد مثبت (کفر به طاغوت و پوشانده شدن گناهان توسط خداوند) و سه مورد منفی. در آیات باید دید که کفر مقابل ایمان است یا اسلام و یا شکر.

غیر ممکن است با نسخه‌های غربی بتوان سبک زندگی را بهبود بخشید. مثلاً اخیراً آشنا کردن کودکان با مسائل جنسی مطرح شده است. بعضی از مدرسه‌ها این نظریه‌ها را اجرا می‌کنند. ما لازم نیست به بهانه دشمن‌شناسی بخواهیم بچه‌ها را با دشمن آشنا کنیم. کودک که تفکر انتزاعی ندارد! اگر فرزند ما تفکر کردن را یاد گرفته باشد، دیگر لازم نیست به بهانه اینکه بعداً فریب بخورد از الان فریبش بدهیم! به ما می‌گویند خودت به سمت انحراف برو تا منحرف نشوی! گوهر تفکر اگر در ما زنده شود، مصون می‌شویم.

تفکر از ۷ سالگی امکان رشد دارد. از ۷ تا ۱۴ سالگی معلم و مدارس اگر بتوانند تفکر تفصیلی کودک را تقویت کنند، بدون اینکه بدی را ببینند، بدی را می‌فهمد. نشان دادن و بیان کردن بدی‌ها چیزی جز از بین بردن حیا نیست. تفکر چیزی مثل استدلال نیست. تفکر چیزی است مثل وصل کردن انسان به غیب. تفکر را می‌شود از ۷ سالگی به

کودک آموزش داد. خداوند دلش برای دختر ۱۲ ساله که باید روزه بگیرد، نمی‌سوزد چون او تفکر دارد و برای همین هم مثل یک انسان بزرگ با او برخورد می‌شود.

یقین کردیم که اگر مطابق نظام اسلام پیش برویم، فرزند ما دچار هیچ کدام از این آلودگی‌ها نمی‌شود. یقین کردیم که همه اتفاقاتی که بر سر ما آمده بخاطر انجام ندادن شریعت و دین بوده است. انسان اگر دین دار شود، می‌تواند به مقام عصمت برسد.

تفکری که غربی‌ها مطرح می‌کنند، تفکر جدای از وحی است اما ما چنین تفکری را نداریم.

کسانی که علوم انسانی می‌خوانید، خیلی مراقب باشید کتاب‌های غربی پر از انحراف است.

از تفکر غربی غیر از دین‌گریزی عاید نمی‌شود. در صورتی که تفکر دینی، ماهیتا دینی است و علم دینی تولید می‌کند.

به کتاب‌های روانشناسی غربی به دیده تردید نگاه کنید.

مقاومت ما در حق، باعث همراستا شدن دیگران با ما می‌شود.

خداوند در قرآن وجود شیطان را حتمی دانسته و فرموده کسی خود و اهلش را از کید او مصون نپندارد. اگر حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم باشی، شیطان دست از سر تو بر نمی‌دارد. اما این نکته را هم باید دانست که قطعا و یقینا کید شیطان، ضعیف است و ایمان غلبه دارد. ما باید بین این دو مطلب جمع کنیم. با ایمان می‌شود یک مدرسه را در دست بگیرد.

وَ عِبَادِ الرَّحْمَانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۶۳)

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا (۶۴)

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (۶۶)

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷)

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَاتًا (۶۹)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰)

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۷۲)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عَمِيَانًا (۷۳)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴)

أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵)

خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقْرَأً وَ مُقَامًا (۷۶)

قُلْ مَا يَعْذُوبُكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷)

هر کدام از این بندها را که می خوانیم بگوئیم؛ چشم قصد میکنم که این کار را انجام دهم. قصد می کنم «هون» بودن را. قصد می کنم هر جاهلی را دیدم بگویم سلام. قصد می کنم و....

طبق آیه ۶۷ هنگام انفاق کردن یک مقداری برای خودتان نگه دارید. در آیه ۶۸ «ذلک» به «شرك» و «لا یقتلون» و «لا یزنون» برمی گردد.

طبق آیه ۷۲ وقتی لغو در جامعه زیاد بشود، حالت جوگیری دارد! اما عباد الرحمن دچار جو نشده و بهم نمی ریزند.

انشاءالله نکات باقیمانده از آیات آخر در جلسه آتی گفته خواهد شد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات